

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: ناصر العترة الطاهرة

مولف: لاهوری، ابوالقاسم بن حسین، - ۱۳۲۴ق.

موضوع: احادیث شیعه   زبان: فارسی

سال چاپ: ۱۲۹۵ق   محل چاپ:

کاتب:

طول: ۲۴/۵   عرض: ۱۷   شماره صفحه ها: ۱۴۶ص

شماره عمومی: ۳۰۴۴   کتابخانه / بخش:

وقفی / خریداری: تحقیق مهریزی   تاریخ:

مصور ☐   درسی ☐   گراوری ☐   افست ☐

ملاحظات:

قطعهٔ تاریخ از نتایج طبع سلطان الشعرا میرزا محمد اکبر خان سیستانی المتخلص بنجاور

ستون میر قاسم شاه ابرار — که او را در فضیلت نیست همتا
کتابی از مناقب کرد ترتیب — بشأن اهل بیتِ شاه بطحاء
یکی دیباچه‌اش کرده معنون — بنام نامی نواب ذی جاه
زهی ناصر علی خانِ بهادر — که باشد فخر حاج و خان والا
ز سرخیلِ قزلباشانِ کابل — که شیروانیش باشد اصل و منشا
بعلم و خلق و حلم و جود و الطاف — نباشد مرورا در دهر همتا
تقی و زاهد و قاضی و مومن — سخی و باذل و بی‌مثل و یکتا
چو این فرخ کتاب آمد بترتیب — برای طبع او شد حکم والا

پی تاریخ سالش گفت هاتف
جزاک الله فی الدارین خیرا
سنه ۱۲۹۵ ه

الحمد لله فی النبوة ان هذا الکتاب عجیب



یا من اللهم تحیرت حیوب القلوب ✤ عن ادراک کیفیتک ✤ فلا یدو رحول الهیتک
بنا العقول ✤ وکیف لاکلک تجردت بالوجوب ✤ عن جمیع ما سواک ✤ فلا یسیر الی
جنب وحدتک امکان الحیول ✤ سبحانک وحنانیک ✤ تبارکت وتعالیت ✤ ربنا
عجزت عن توصیف صفوة اصفیائک ومناطق الفحول ✤ لانک اصطفیتهم لنفسک
فجللتهم حلل المعالی من الکمول والقبول ✤ فلا ینال هذه المدائح والمناقح ولا ایادی
ایدی الجهول السفول ✤ فلک الحمد ولک الشکر سیدنا علی ان ختمت لاشرف صفوتک
بالجمیع المناقب ✤ واعلی المراتب ✤ واسنی المواهب ✤ فلا یمکن لطائر القدس الیها الوصول ✤
فضلا عن الحصول ✤ محمد نبینا وآل الرسول ✤ فاشهد ان لا اله الا انت وحدک ✤ وان
محمدا وعترته ✤ سادة اصفیائک وخیار خلقک وخلفائک ✤ فلا ینکر ذلک اهل المعقول والمنقول
فافضل الصلوات وابهی التحیات علیهم ما دامت الفروع علی الاصول ✤ والاجناس علی
الفصول **وبعد** این رساله ایست مشتمل در درر جواهر زاهره مسمی به **ناصر العترة الطاهرة** خادم تتبع
اثار واخبار حضرت مقدس رسول مختار صلی الله علیه وآله وسلم **ابو القاسم** ابن الحسین ابن النقی
منسوبا الی السید حسین الرضوی القمی محض از اصح صحاح اربعه اهل سنت وجماعت مشکوة وترمذی

ومسلم وبخاری اخبار واحادیث مناقب اهل بیت عصمت وطهارت برآورده مگر حدیثی خارج ازینها
نبدرة ودر تشریح آنها بصورت شواهد پیش شده مع خلاصه ترجمه وتشریح وتوضیح وقایق مکنونه و
اشارات بمقاصد جلیله ومطالب جمیله که اغلب از اذهان مکتوم ومخفی میمانند بلا اطالت کلام وبلا اغلاق باب
مرام با حسن تبویب وترتیب داده والله ولی التحقیق والتوفیق اگرچه بمصداق روایت مشهوره ان
الله تعالی جعل لاخی علی ابن ابی طالب فضائل لا تحصی کثرة فمن کتب فضیلة من
فضائله لم تزل الملائکة یستغفرون له ما بقی لتلک الکتابة رسم واثر ومن ذکر
فضیلة من فضائله غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن نظر الی فضیلة من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ومن استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب
التی اکتسبها بالاستماع خلاصه ترجمه آنکه خداوند جل شانه مخصوص گردانیده برادرم علی را بفضائلیکه
در شمار نمی آید از سبب کثرت پس هر که یک فضیلتی از فضائل او منویسد ودر کتاب درج کند ملائکه همیشه برای
او استغفار میکنند مادام که رسم حروف واثر کتاب فضیلت او باقی ماند وهر که ذکر کند فضیلت او را اگرچه
یک فضیلت باشد عفو گناهان گذشته وآینده او محو میشوند وهر که نظر کند کتاب فضائل او را گناهان
او را می آمرزد که بچشم او را حاصل شده وهر که گوش کند فضیلتی از فضائل او خدا عفو میکند گناهان
او را که بگوش او حاصل شده **اکثر محدثین اسلام** بحسب طاقت وقوت خود در اجتماع وضبط
فضائل صرف همت نموده اند شکر الله مساعیهم اما **بخاری ومسلم** ازین فیض کیمیا اثر
سعادت کمتر یافته اند چه در صحیحین اخبار فضائل ایشان ع بنهایت قلیل درج نموده اند
بقول ابن ابی الحدید آفتاب با خفا نبده مخفی ومنطفی نمیشود لیس این جواهر
وگوهر زاهر را عنایت قدسی انتساب ✤ قدوسی خطاب ✤ عامل السنة والکتاب ✤ مروج
شریعت حضرت رسالت مآب ✤ محیی ملت مولینا واولینا حضرت ابو تراب ✤ الذکی المستطاب
والحبر المقدس بلا ارتیاب ✤ سرکار الحاج النواب **ناصر علیخان** نصره المنان فی
نشر الشریعة آنا بعد آن ✤ مخصوص گردانیدم قبول آن از عموم لطف شان مامول

وانشاء الله تعالی ثواب تتمه آن بدام الدهور بجناب ایشان موهوب و محصول + و عواید و فوائد آن بجماعه خلایق موصول + باد بمحمد و زوج البتول + آمین یا رب الوصی و الرسول صلی الله علیه واله وسلم **و ترتیب** این بر یک مقدمه و چند باب است **اما مقدمه** بدانکه حضرات ائمه اثنی عشر و سیدة النساء علیهم و علیها التحیة و الثنا را در لسان شریعت به بسیاری اسما نامیده اند **اما** بحیثه مشهورتر اند لفظ آل محمد و اهل البیت **و** ذوالقربی **و** العترة است **اما آل محمد** پس بدانکه **لفظ آل** نزد اهل تحقیق از آل یؤل اول بمعنی رجوع باشد **و** اطلاق لفظ آل نمیشود مگر بخاندان عالی و بزرگ پس در معنی آن اختلاف کردند **نزد** بعضی آل ذریت است پس ایشان بالضرورت ذریت پیغمبر اند پس ایشان مخصوص آل اند **نزد** بعضی آل اقارب اند و اقربیت و اقدمیت ایشان همه را معلوم و متواتر است لهذا حرمت اولاد ایشان بر آن حضرت صلعم مقطوع علیه است پس ایشان بالضرورت آل اند **نزد** بعضی آل کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام باشد و حرمت صدقه بر ایشان مجمع علیه امت است پس ایشان بالضرورت آل اند **نزد** بعضی آل تابعین امت اند و اشد اتباع و امتثال ایشان بحضرت نبوی کالنه ضروری است پس درین حال هم ایشان آل محمد اند **نزد** بعضی آل کسانی اند که رجوع امر ایشان اکثر و اغلب بآن حضرت باشد و رجوع جمیع امور ایشان و ابا بآنحضرت فی الواقع امر معلوم و متواتر است پس ایشان بر همه تقادیر آل اند حاجت بسط نماند لله الحمد **اما اهل البیت** پس بدانکه اهل در لغت چند معنی دارد **ا** اقرب عشیره چنانچه میگویند اهل الرجل عشیرته و ذو و اقربائه **ب** ولی شخص و ولی امر او چنانچه میگویند اهل الکلام و الامر **ج** اهل بمعنی سکان بیت چنانچه میگویند اهل البیت و اهل السفینة ای سکان البیت و السفینة **د** اهل بمعنی قابلیت و لیاقت و اهلیت چنانچه در حدیث دعا دارد الحمد لله کما هو اهله یعنی حمد مر خدا را که او لایق و حق او باشد **اما بیت** این هم سه معنی دارد **ا** بمعنی جای بیتوته و مکان سکونت باشد **ب** بمعنی شرف و شریف باشد **ج** نوعی کرتی (؟) لایق بحال شیء باشد و ابن خالویه در **کتاب المال فی مناقب الآل** نزده معنی نوشته بهر کیف فاطمه علیها الصلوة والسلام و ائمه اثنا عشر آل شرف و اهل شریف اند انتهی ملخصه پس بنابراین

اختلاف کردند **نزد** بعضی مراد از اهل اقرب عشیره آن حضرت است پس اقربیت ائمه اثنی عشر و سیدة النساء ضروری و معلوم است پس ایشان بالضرورت اهل البیت اند **و نزد** بعضی اهل کسی است که منسوب باو و متحد بجد اقرب و ادون باشد و اتحاد انتساب ایشان بعبدالمطلب امری معلوم است پس ایشان اهل البیت اند **و نزد** بعضی اهل کسی است که بنسب و سبب متصل بآنحضرت باشد پس اسناد ایشان بآنحضرت در نسب و سبب متفق علیه امت است پس ایشان اهل البیت اند **و نزد** بعضی اهل کسی است که مجتمع در رحمی قریب باشند پس بنابراینهم ایشان آل اند چه اتحاد ایشان در ارحام متعدده فضلا عن الواحد معلوم است **و نزد** بعضی سکان خانه صوری هر که باشد او اهل البیت است پس نزد عقلا سکان خانه صوری و معنوی بحسب القرابة و البیت و اللیاقت مخصوص ایشان اند پس مخصوص اهل البیت ایشان اند چه در ایشان هر دو سبب صوری و معنوی لائح است و در غیر ایشان ثابت نیست **اما** بنا بر اهلیت پس احدی از امت و از خارج امت ممکن نیست که انکار کرده تواند که علی و فاطمه و حسنین و ائمه دیگر از آل محمد اهلیت و لیاقت خانه نبوت و وحی و عصمت ندارند بر اثبات اهلیت ایشان کتب مولف و مخالف مملو و مشحون اند درینجا صورت تحریر آنها نیست **اما** بنا بر آنکه اهل بیت اهل امر و والیان امور تخصص اند پس درین هم شکی نیست که والی امر محمدی صلی الله علیه وسلم و اهل آن همین سیزده نفر مخصوص اند و این دو توجیه آخر مختار کافه شیعه و جماعتی از محققین عامه است تفصیل این مرام در کتاب المال فی تفسیر الآل و مطالب السئول فی مناقب آل الرسول می یابی **اقول** بر همه وجوه مقرره ایشان علیهم السلام اهل البیت اند **تنبیه** آل و اهل نزد اهل لغات یک لفظ بیک معنی اند زیرا که اصل آل اهل بوده ها را بهمزه مبدل کرده آل ساختند **و** تصغیر اسما باصل رجوع میکند چنانچه تصغیر آل اهیل باتفاق نحات و لغویین آمده پس آل و اهل مخصوص حضرات معصومین اند نه غیر ایشان و تخصیص این موضع خود می آید **اما لفظ ذو القربی** بمعنی قرابت و نزدیک در اصل مصدر چون زلفی و بشری باشد **و** درینجا عبارت از اقرب قرابت نسبی و

سببی آنحضرت است پس در تعیین ایشان بالجمله خلاف کرده‌اند بجهت اختلاف معانی آن **نزد** بعضی بمعنی
عشیرهٔ نزدیک است پس بنابراین نزدیکترین عشیرهٔ ایشان علیهم السلام اند و آن معلوم است پس ایشان
قربی اند **و نزد** بعضی هر که در نسب و سبب اقرب باشد او قربی است و اقربیت ایشان
از روی نسب و سبب قطعی است پس ایشان قربی اند **و نزد** بعضی قربی کسانیکه اند که از صلب
و رحم قریب آنحضرت باشند پس قرب باصلاب و ارحام ایشان ضروری است پس بالضرور و البته ذریه ائمه
اما لفظ عترت بکسر اول بمعنی نسل است **نزد** بعضی مراد ذریه است **و نزد** بعضی
عشیره اقربست پس بنابر همه تقادیر سیدة النساء و ائمه اثنی عشر آل محمد و اهل البیت و ذوی
القربی و عترت سید البشر اند سلام الله علیهم من الرب الاکبر **تبصره** این الفاظ اربعه اگرچه
شامل بجمیع ذریه نبویه از اولاد علویه و فاطمیه و اولاد جعفر و عقیل من حیث الموضوع است لکن تخصیص
آن بهمین سیزده نفر معصومین یافته زیرا که ایشان اخص جمیع ایشان بحسب لغت و اصطلاح اند
بلی با اشتراک ذریه علویه و فاطمیه و دیگر اقارب مطلبیه بل کل هاشمیه در نسب و تحلیل خمس و
تحریم صدقه لازم می‌آید که ایشان مشترک باشند در جمیع امور **و** عند العقل و النقل تفاوت
مراتب فواضل و فضایل جایز بل لازم است چنانچه بدیهی است که در یکدست پنج انگشت مختلف القوی و القامات
والضخامات الخ پس جماعتی که از دیده رو نادر باشند چگونه متحد المراتب و المناقب و المعالی و الفضایل و الفواضل باشند
پس سیدة النساء و ائمه اثنا عشر علیهم السلام اخص و افضل جمیع اکفاء و اقارب و امثال اند زیرا که
ایشان بحجج الله معصوم و مطهر و اعلم و اقرب اند لهذا ایشان بمواهب لدنیه و فواضل سنیه و کمالات
علیه مخصوص و ممتاز اند **اما** ایشان علیهم السلام افضل انبیا و صحابه بعد رسول الله اند یا نه پس
در آن سه قول است **مختار علماء امامیه** آنست که ائمه اثنی عشر افضل خلایق
بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم اند **اما** فاطمه افضل زنان دنیا و آخرت است و ادله آن میآیند
انشاء الله تعالی **اما عامه** منقسم و قول اند **جماعتی** قلیل از محققین ایشان ائمه
اطهار را و جماعتی کثیر فقط حضرت امیر را افضل کافه صحابه و قرابه میدانند منجمله ایشان

معتزله بعد آنحضرت اند **و جم غفیر** از ایشان حضرت امیر را بعد صناوید ثلثه افضل میدانند
تنبیه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر در ذیل آیه مودت گفته ان آل محمد هم
الذین یرجع امرهم الیه و من کان رجوع امره الیه اکثر کان آله و لا ریب ان
علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین کان التعلق بینهم و بینه اشد التعلقات و هذا کا
المعلوم المتواتر فوجب ان یکون هم الآل و ایضاً اختلفوا فی الآل فقال بعضهم هم
قرابته و قال بعضهم هم الامة فلو حملنا علی القرابة کانوا هم الآل و ان حملنا علی
الامة الذین اجابوا دعوته کانوا هم الآل فثبت علی التقدیرین کونهم هم
الآل **و** اما دخول غیرهم فیهم فاختلفوا فیه فروی صاحب الکشاف انه لما
نزلت هذه الآیة یعنی آیة المودة قالوا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و من
القربی الذین یجب علینا مودتهم فقال صلعم علی و فاطمة و ابناهما فثبت ان هؤلاء الاربعة
قربی النبی فوجب اختصاصهم بزیادة التعظیم ثم ذکر اسباب تعظیمهم اولاً بالاجمال
ثم بالتفصیل خلاصه آنکه آل محمد کسانی اند که رجوع نسب و امر ایشان الی الرسول بیشتر باشد
پس شکی نیست در آنکه تعلق علی و فاطمه و حسن و حسین با آنحضرت از همه اقارب زیاده تر و بیشتر
است و این امری معلوم و متواتر است پس بسبب این ایشان وجوباً آل اند اگرچه در معنی آل خلاف
کرده‌اند نزد بعضی قریبان و نزد بعضی امت آن حضرت است که دعوت او قبول کردند و اگر
ما حمل بر قریب میکنیم ایشان آل اند و اگر حمل بر امت تابع میکنیم باز هم ایشان آل اند پس
بهر تقدیر قطعی شد که ایشان آل اند **و در دخول** غیر در ایشان خلاف است
پس آنچه متفق و مقطوع است همین است که ایشان آل اند و علاوه بر آن براهین قاطعه
و مخصصات صحیحه بر آن ناطق اند چنانچه صاحب کشاف روایت کرده که صحابه آنحضرت را پرسیدند
قرابتیکه مودت ایشان در قرآن نازل و بر خلایق فرض شده کدام اند آنحضرت فرمود
علی و فاطمه و اولاد ایشان پس باین ثابت شد که از کل اقارب آنحضرت آل و اهل و قربی

وحتی مخصوص ایشان اندپس بثبوت این مخصصات خصوصیات وتعظیمات زائده ایشان
ثابت شد واسباب تعظیم اجمالاً وتفصیلاً واجبست پس از ان اسباب خصوصیت تعظیم
التشیع کر بمود ضبط آنها در اینجا مشکل است **باب الصلوۃ بر نبی و آل**
اول - بدانکه متفق اہل صحاح حتی بخاری ہم است فقلنا یا رسول اللہ کیف
الصّلوۃ علیکم اهل البیت فان اللہ قد علّمنا کیف نسلّم علیك قال قولوا
اللھمّ صلّی علی محمد وعلی آل محمّد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراھیم انّك حمید مجید
دوم در بخاری و مسلم مرویست قولوا اللھمّ صلّی علی محمد وعلی ال محمّد کما
صلیت علی ال ابراهیم وبارك علی محمّد وعلی آل محمّد کما بارکت علی آل
ابراهیم فی العالمین انك حمید مجید والسلام قد علمتم **در مشکوۃ از**
مصابیح مرویست فقلنا یا رسول اللہ کیف الصّلوۃ علیکم اهل البیت فان اللہ
قد علّمنا کیف نسلّم علیکم قال قولوا اللهمّ صلّی علی محمّد وعلی آل محمّد الی قوله حمید
مجید الملخص ترجمہ این روایات آنکہ صحابہ عرض کردند یا رسول خدا خداوند ما را امر بصلوۃ وسلام
بر شما اہل بیت فرمود اما سلام بتعلیم شما دانستیم پس صلوۃ چگونہ می فرستیم بر شما پیغمبر فرمود
ہمین الفاظ مذکورہ را عینا بگویند یعنی بارالہا درود و رحمت خاصہ بفرست بر محمد و آل محمد چنانکہ
درود فرستادی بر ابراہیم و بر آل ابراہیم و مبارک کن محمد را چنانچہ مبارک کردی ابراہیم و آل
ابراہیم را تو محمودی و مجیدی **تشریح مقام** مقتضی چندامر است **اول** آنکہ ثابت شد
بموجب مرویات کہ آل و اہل متحد المعنی اند زیرا کہ صحابہ بلفظ اہل البیت سوال کردند آنحضرت
بلفظ آل بیان فرمود چنانچہ ابن طلحہ شافعی در ذیل این حدیث گفتہ فسّر النبیّ احدھما بالآخر
فالمفسر والمفسّر بہ متحد المعنی یعنی آنحضرت یک لفظ را بلفظ دیگر تفسیر فرمود پس ثابت شد کہ لفظ آل
و اہل یک معنی دارند و لازم آید کہ نبی مطابق سوال جواب نفرمود **ب** آل و اہل در اینجا
خاصہ حضرت فاطمہ و علی و حسن و حسین بعدہ امام از اولاد حسین علیہم السلام اند نہ کل ذریہ و نہ کل

اقارب بوجوہ مخصصات خارجہ ولغویہ چنانچہ تتمہ از فخر رازی دانستی **اما ازواج** در اہل
داخل آل و اہل و قربی و عترت و ذریت نیستند بحسب اصطلاح و لغت ہم بچند دلیل **اول**
ازواج نسبت ذاتی با آنحضرت نیست پس ببطلان اصل فرعش ہم باطل است **دوم** اگر ازواج
داخل آل و اہل و قرابت می بود تا النبّہ بر ایشان صدقہ حرام میبود و حال آنکہ بر ازواج صدقہ
حلال بود چنانچہ از بیان نووی می آید **و** مرویست کہ روزی نبی صلی اللہ علیہ وسلم تمری از تمرہای
عائشہ رض در دہان مبارک خود فرمودند عائشہ رض عرض کرد کہ این صدقہ است آنحضرت فرمود
علیك صدقۃ ولنا هدیۃ یعنی بر تو صدقہ است و از مال حصہ تو برای ما ہدیہ است **سوم** در بخاری
مرویست قال النبیّ صلّی اللہ علیہ وسلم قولوا اللھمّ صلّ علی محمّد وازواجه وذریته
کما صلّیت علی آل ابرهیم پس بنا بر این اگر ازواج داخل آل و ذریت می بودند تکرار لفظ
در موضع واحد از افصح الفصحا اقبح قبائح و عیبی باشد **چہارم** در مسلم مرویست فقلنا
من اهل بیته نساؤه قال لا ایم اللہ ان المرءۃ تکون مع الرجل العصر من الدهر ثم
یطلّقها فترجع الی ابیها وقومها اهل بیته اصله وعصبته الذین حرّموا الصدقة
علیهم بعده خلاصہ آنکہ صحابہ زید بن ارقم را پرسیدند زنان آنحضرت داخل اہل بیت او ہستند
زید گفت قسم بخدا ازواج آن حضرت داخل اہل بیت او نیستند زیرا کہ زوجہ بدہر با شوہر
میماند بعد طلاق زن رجوع میکند بہ پدر و بقوم خود و اہل بیت محمد اصل و رگ وی محمد میباشند
کہ صدقات بر ایشان بعد آنحضرت حرام است یعنی اول بر آن حضرت تحریم صدقہ بعد آن بر
آل او شد **نووی** در ذیل این حدیث گفتہ هذا دلیل لابطال قول من قال
هم قریش کلها فقد کان فی نسائه قرشیات وهن عائشة وحفصة وام سلمة و
سودۃ وام حبیبة یعنی در قسم و انکار زید دلیل است بر بطلان قول کسیکہ میگفت اہل البیت
ہمہ قریش اند چہ در زنان آن حضرت قرشیہ ہم بودند و آن عائشہ رض و حفصہ رض و ام سلمہ رض و ام حبیبہ رض
و سودہ رض است **اقول** ہرگاہ احد ارکان علما سنیہ نووی باطل کرد اہلبیت کل قریش

وبودن ازواج در آل واہل بیت ہمان دلیل باشد کہ امت وکل عشیرہ واقارب آن حضرت صلعم
آل واہل وقربی وعترت نیستند **پنجم** در مسلم مرویست فقال لہ حصین ومن اہل بیتہ
یا زید الیس نسایہ من اہل بیتہ قال نساؤہ من اہل بیتہ ولکن اہل بیتہ
من حرم الصدقة بعدہ قال ومن ہم قال آل علی وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس
کل ہؤلاء حرم الصدقة قال نعم ملخص ترجمہ آنکہ حصین پرسید زید ابن ارقم را اہل بیت آیا
ازواج آنحضرت نیستند زید گفت ازواج ساکن وجالسین خانہ گل واجر اند برائی تاکنس وقضاء حاجت بابا
ازواج اہل بیت نبوۃ نیستند بل اہل بیت محمد صلعم کسانی اند کہ صدقہ برایشان بعد پیغمبر حرام است
وایشان آل علی وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس اند چہ بر ہمہ ایشان صدقہ حرام است
اقول ازاین دو حدیث قطعی شد کہ ازواج داخل آل واہل مطلقا نیستند چہ برایشان صدقہ حرام
نیست **اما** تحریم صدقہ برکافہ ذریت علویہ وعقیلیہ وجعفریہ وعباسیہ حرفی نیست اما کلام درین است
کہ ایشان کافة آل محمد واہل بیت وقربی وعترت اند یا نہ **مختار** کافہ امامیہ آنست کہ فقط آئمہ اثنی
عشر وحضرت فاطمہ علیہم السلام آل واہل اند وبران مخصصات کثیرہ وارد منجملہ آن آنچہ مروی در مسلم
وترمذی ومشکوۃ است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم علی وفاطمہ وحسنین را درخانہ ام سلمہ زیر
عباء خود گرفتہ دعاء فرمود بآنکہ اللہم ہؤلاء اہل بیتی فاذہب عنہم الرجس وطہرہم
تطہیرا یعنی بار خدایا ہمین چہار نفر اہل بیت من اند دور کن از ایشان ہمہ معاصی وپلیدیہا
وپاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی پس ام سلمہ عرض کرد انا منہم حضرت فرمود لا انت علی
مکانک وانت الی خیر یعنی تو درین داخل نیستی تو بمکان زوجیتی وعاقبت تو بخیر است
پس این حدیث وحدیث مباہلہ وحدیث مرویہ زمخشری در ذیل آیہ قربی ہم علی وفاطمہ وابناہما
وغیر اینہا بسیار اند کہ مخصوص اہل بیت وآل وقربی وعترۃ آئمہ اثنا عشر وفاطمہ علیہم السلام اند
بلی اشتراک عامہ ذریہ علویہ وعقیلیہ وجعفریہ وعباسیہ در تحریم صدقہ مستلزم نیست کہ در
ہمہ امور با ائمہ اہل بیت وبا حضرت فاطمہ مشترک باشند چون انسان لازم نیست کہ کل نبی نوع

انسانی من حیث الانفراد مستجمع جمیع اوصاف بشری ومتحد دران باشند **تنبیہ** مراد دیگر
درین دو حدیث اخراج ازواج از اہلبیت است واثبات غیر ایشان بجای ازواج ومراد امامیہ
آنست کہ آل واہل اگرچہ من حیث الموضوع عام نسبت بعامہ اقارب است لکن بثبوت وجود مخصصات
مخصوص ہمین سیزدہ معصوم شدہ اند **ج** بثبوت آل ثابت شد کہ برایشان صدقات وکفارات
حرام اند چنانچہ **منصوص** در مسلم وسنن ابوداؤد ونسائی ومشکوۃ باسانید مرویست
قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ہذہ الصدقات انما ہی اوساخ الناس
وانہا لا تحل لمحمد ولا آل محمد یعنی عبد المطلب بن ربیعہ بن الحارث میگوید شنیدم کہ رسول خدا صلعم
فرمود این اقسام صدقات چرک مردم است پس این حلال نیست محمد وآل او را **در موطای**
مالک بن انس مرویست قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تحل الصدقة لآل
محمد انما ہی اوساخ الناس یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود صدقہ حلال نیست برای آل
محمد زیرا کہ صدقہ چرک آدمیان است **در بخاری** در باب من تکلم بالفارسیہ ان الحسن
بن علی اخذ تمرة من تمر الصدقة فجعلہا فی فیہ فقال النبی صلعم کخ کخ اما تعرف
انا لا ناکل الصدقة یعنی حضرت امام حسن در حال طفولیت دانہ از تمرہای صدقہ بدہان مبارک خود فرمود
وپیغمبر زجر فرمود بکلمہ کخ کہ وقت استعمال مقذورات برای آن بصورت زجر میگویند یعنی بینداز وبیرون کن از
دہان این دانہ خرما را آیا تو نشناختی کہ ما اہل بیت صدقات نمیخوریم وبرما حرام است **د** صلوۃ وسلام بر نبی
وآل او فرض وواجب عینی است **اما** ثبوت وجوب آن بقرآن وسنت است **اما** قرآن پس خطاب
یا ایہا الذین آمنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما است ملخص آنکہ ای گروہ مومنین صلوۃ وسلام
بفرستید بر نبی صلی اللہ علیہ وسلم **و** اما سنت پس او حدیث متواتر متفق علیہ امت است قولوا اللہم
صل علی محمد وعلی آل محمد پس بقواعد اصول مقرر شدہ کہ مستفاد از خطاب امر وجوب است ونیز ترک
آن منہی حرام وموعود بنار است **بلی** صلوۃ وسلام بر قائل وسامع ومستمع بالارادت وبغیر آن واستماد
لقبا واضمارا وکنایۃ وکنیۃ در نماز ودر تشہد ودر خارج آن واجب عینی است چنانچہ شافعی

واحمد واز اصحاب ما صدر محدثین شیخ صدوق و شیخ بهاء الدین وغیر ایشان بوجوب آن قایل اند و ابوحنیفه و مالک قایل اند بسنت مؤکده مطلقاً **نووی** در ذیل حدیث صلوة گفته فذهب ابوحنیفة ومالک الی انها سنة لو ترکت صحت الصلوة وذهب الشافعی واحمد الی انها واجبة لو ترکت لم تصح الصلوة خلاصه آنکه مذهب ابوحنیفه و مالک آنست که صلوة سنت مؤکده است بترک آن نماز باطل نمیشود و مذهب شافعی و احمد آنست که واجب است با ترک آن نماز صحیح نیست **شافعی** رح در اینجا رباعی مشتمل این مرام انشا کرده

رباعی

یا آل بیت رسول الله حبکم	فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم عظیم الفخر انکم	من لم یصل علیکم لا صلوة له

تنبیه آیا تحریر صلوة و سلام بر پیغمبر و آل او واجب است یا مستحب درین تردد است **اما** احوط آنست که در تحریر اسماء مبارک ایشان تحریر صلوة و سلام ترک نکنند ه صلوة و سلام بر نبی صلعم و آل هرگاه ثابت شد پس نزد کافه امامیه بفرداً از نبی و انضماماً با نحضرت فرستادن صلوة و سلام جایز بل واجب است بقرآن و سنت **اما قرآن** پس چون آیه هو الذی یصلی علیکم و ملائکته یعنی خدا بر شما مومنین صلوة میفرستد مع ملائکه او پس اگر خدا و ملائکه او بر ادانی افراد مومنین صلوت میفرستد بر افراد خاص بالاولی است و فرد خاص آیه اطهار و فاطمه زهرا علیهم السلام اند **اما سنت** پس از جمله آن همین حدیث متواتر قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد عینا بهمین الفاظ بر آل صلوة فرستادن واجب شد **و تفریق** بین النبی و الآل در صلوة منهی محرم است جایز نیست لقوله علیه السلام قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد **و بموجب حدیث** مروی در صواعق وغیر آن قال علیه السلام لا تصلوا علی صلوة البتیراء فقالوا وما الصلوة البتیراء قال تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون بل قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد یعنی جماعتی از معاندین و جهال صحابه بر آنحضرت صلوة میفرستادند و آل او را با او در صلوة ضم نمیکردند پیغمبر بر این حال مطلع شده فرمود بر من صلوة بتیراء مفرستید عرض

کردند صلوة بتیراء چه معنی دارد حضرت فرمود که صلوة بتیراء آنست که اللهم صل علی محمد فقط میگوئید و زبانهای خود را میگیرید و علی آل محمد نمیگوئید بل اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بگوئید پس امر بشی دلیل بوجوب بمفهوم و دلیل الخطاب آن و دلیل بر نهی تحریمی است بی ضم آل با نبی در صلوة واجب و ترک آن محرم است **نز** صلوة در لغت بمعنی دعا و استغفار و رحمت باشد **و** در اینجا عبارت است از حسن الثناء من الله علی نبیه یعنی نیک ثنا از جانب خدا بر نبی خود باشد **نزد حلیمی** از عامه **و مجلسی** و امثال او از خاصه مراد از صلوة بر نبی و آل او آنست که بار الها تعظیم کن محمد و آل او را بکثرت اولاد او و بقاء ایشان تا قیامت و کثیر کن امت او را و رفیع ساز منزلت او و بلند کن ذکر او در دنیا و آخرة و زیاده کن ثواب او و قبول کن شفاعت او و رعایا این امت او و باقی بدار دین و حکم او تا قیامت و راضی ساز او را و اعطاء مقام محمود **و نزد** بعض محققین از متکلمین صلوة بر نبی عبارت است از عنایت خاصه خداوند برای افراد خاص از بندگان تا که بسبب آن از کل خلایق علوی و سفلی در دنیا و آخرت ممتاز و سرفراز باشند **ح** مراد از لفظ بارک نزد بعضی خیر زاید و تکریم او است **نزد** بعضی ثبات او بر تکریم و خیر زاید به جانب عرب میگویند برکت الابل ای ثبتت و برکت الماء فی الارض ای البقیته **نزد** بعضی برکت بمعنی تزکیه و تطهیر ایشان از همه عیوب و الواث صوری و معنوی باشد این اقوی در اینجا است **اشکال عظیم** اگر معنی صلوة چنین مقرر شد پس دور لازم می آید که نبی شفیع ما در معصیت باشد و ما شفیع نبی در زیادتی منافع و مراتب او باشیم بقولنا اللهم صل علی محمد و آل محمد **جواب** اجمالی آنکه دور لازم نمی آید زیرا که دور عبارت از توقف شی بر نفس خود باشد و دیدر اینجا رفعت و قبول شفاعت نبوی منحصر بر دعاء ما نیست بل او بذاته و آن در اصل نبوت و عصمت است پس دور باطل شد **و بالفرض** اگر منحصر بر دعاء ما باشد باز هم دور لازم نمی آید بدو وجه اول آنکه نبی اقوی شفیع است و ما اضعف و ضعف محسوب نیست لانه کالعدم است **ب** مغایرت در ما یتشفع فیه ثابت است آن اینست که آنحضرت برای ما اسقاط عقاب میکند و ما برای او امر دیگر غیر از این

طلب میکنیم و آن زیادتی منافع است و شفاعت بر زیادتی منحصر نیست بهر کیف در لازم می‌آید

اشکال ثانی نبی ما افضل جمیع انبیا و از ابراهیم بالاجماع است پس جمیع آنچه متعلق

با فضل باشد او افضل است پس تشبیه صلوة نبی ما با صلوة مفضول چگونه صورت می‌بندد

و الا لازم می‌آید که ابراهیم و صلوة او افضل یا مساوی با صلوة با نبی ما باشد این خلاف مجمع علیه

است **جواب بالاجمال** آنکه درین علماء اسلام را اقوال بسیار است اصح و اقطع

انها سه جواب اند آ - آنکه اگر ما قایل تشبیه صلوة میشویم باز هم قدحی نیست زیرا که صلوة جنس است و

انواع دارد و چون انسان پس صلوة بحسب نوعیت با فضل نبی نوع انسانی مطابق حال او

باو میرسد نه صلوة متحده اگرچه در اسم متحد باشند **ب** نزد بعضی در لفظ کما صلیت مصادر

محذوف است و همین از احادیث دیگر لایح میشود بقول‌هم کافضل ما صلیت علی احد او علی آل

ابراهیم پس بنا برین افضل از صلوة ابراهیم بمحمد میرسد **ج** اگر مقدار صلوة و در کیفیت آن

تشبیه باشد باز هم تفضیل و تمثیل و تسویه ابراهیم لازم نمی‌آید در حال آنکه لم در تشبیه صلوة با ابراهیم

دو چیز است یکی الوهیت و اقدمیت ابراهیم چه مقدم بودن شئی مستلزم نیست که اقوی باشد

چنانچه مرویست اول کسیکه صلوة بر او نازل و مقرر شد ابراهیم بود و آل او **دیگر** نبی و

آل او از آل ابراهیم اند پس بنا برین هر دو تقدیر ثابت شد که بنبی ما و آل او در صلوة

یک مره دو نوع صلوة میرسد یکی نوع خاص بالانفراد که لایق حال او باشد بقوله اللهم

صل علی محمد و آل محمد **دیگر** نوع مشترک که ما بین نبی ما و آل ابراهیم باشد بقوله

کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم والحمد لله این اشکال زایل شد **باب ائمه**

دوازده اند - بدانکه بخاری در ذیل آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

و اولو الامر منکم آورده لا یزال هذا الامر فی قریش منهم اثنان **در مسلم** در کتاب

الامارت آورده لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی من الناس اثنان **متفق علیه**

صحاح بقول صلی الله علیه وسلم ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة کلهم

من قریش **در مسلم** است قال لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنی عشر

رجلا کلهم من قریش **مسلم** قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لا یزال الاسلام عزیزا الی

اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش **مسلم** لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة

کلهم من قریش **مسلم** لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیکم اثنی عشر

خلیفة کلهم من قریش ملخص ترجمه آیه کریمه آنست که اطاعت کنید خدا و رسول و اولو الامر **و صاحبان**

امر باجماع امت صحاح احادیث دوازده اند پس خلاصه ترجمه این احادیث و مآل همه آنها اینست

که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مکرر فرمود که این دین اسلام همیشه عزیز و منیع و قایم تا قیامت است

بسبب آنکه دوازده نفر از قریش خلیفه امت باشند و قیامت تا انقضای خلافت خلفا اثنی عشر قایم نمیشود

و تا وقتیکه تکلیف و مکلف اگرچه دو نفر در دنیا باشند و باقی باشند امر خلافت تا آن زمان دایر و سایر است

تشریح مقام مقتضی چند امر است **اول در آیه** اولی الامر از امارت بکسر همزه در لغت بمعنی و لایت شئی

باشد **خلیفه** در آخر ها مبالغه در لغت بمعنی کسیکه او قایمقام شخص باشد مطلقا باشد **امام** بکسر همزه در

لغت بمعنی مقصود و مقتدائی باشد **و در** اصطلاح متکلمین قریب بل یک معنی این هر سه لفظ دارند پس

بدانکه این الفاظ سه کانه عبارت است از ریاست عامه الهی برای انسانی که فی الحقیقت قابل

و لایق آن نیابت نبی در عامه امور شرعی باشد **تنبیه** بدانکه این خلافت و امامت عقلیست

یا نقلی نزد کافه امامیه محققین معتزله عقلی است نزد اشاعره نقلی **آیا** بر خدا واجب است یا بر بندگان

نزد امامیه بر خدا واجب است چنانچه نبوة بر خدا است **نزد** کافه سنیان بر خلق واجب است **آیا**

بنص منعقد میشود یا باجماع **نزد** امامیه بنص جلی از قولی و فعلی **نزد** سنیان باجماع اگرچه چند

نفری باشند منعقد میشود **اما** نزد امامیه اجتماع کافه حل و عقد در آن و احد در مکان واحد برامر واحد ممتنع

الوقوع است **و** بفرض اجتماع حجت قاطع نمیشود چنانچه بموجب انی جاعل فی الارض

خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک

و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون یعنی خدا کافه ملائکه را گفت که من میسازم در زمین

خلیفه را ملایکه اجماع کرده گفتند آیا خلیفه میسازی درزمین کسی را که فساد و خون ریزی میکند
و ما تسبیح بحمد تو و تقدیس برای تو میکنیم یعنی ما را بجای او خلیفه ساز حق تعالی اجماع ملایکه که نورانی
ومعصوم اند قبول نکرد بقول تعالی من میدانم چیزیکه شما نمیدانید یعنی شما لایق خلافت نیستید
وبعد آن ملایکه اقرار کردند بخطاء خود بقولهم لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا پس اگر اجماع کل ملایکه معصومین
بر خلیفة الله نشدن آدم علیه السلام باطل باشد اجماع جماعتی جهال و غیر معصوم بالیقین مطابق
واقع نمی باشد **و** همچنین موجب واختار موسٰی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا موسی کلیم هفتاد نفر از
امت بگمان خود اعلم واکمل منتخب فرموده بکوه طور برای استماع کلام الٰهی برد بعد آن گفتند ما نمیدانیم
خدا با تو کلام کرد یا شیطان پس دعوای ارنا الله جهرة فاخذتهم الصّاعقة کردند یعنی بنما ما را
خدا را علانیة پس ایشان را صاعقه گرفت واگر منتخبات صفی وکلیم الله نبی غیر منتخب برآیند پس منتخب غیر
موسٰی از جهال بالاولی غیر منتخب باشد **و دیگر** اجماع قوم موسٰی بر طلب دیدار خدا هم درینجا باطل شد
پس اجماع جماعتی از جهال چگونه صحیح باشد **ب** لفظ اثنی عشر خلیفه مقتضی دو امر است **اول**
عدد خلفاء از ابتدا و فقد بنی تا قیام قیامت همین دوازده نفر میباشند نه زیاده نه کم چنانچه مصرح
اینمرام خود همین احادیث اند چون ما بقی من الناس اثنان یعنی خلافت این دوازده خلیفه تا
بقاء دو نفر مکلفین باقیست و حدیث لا یزال الدّین قائما حتی تقوم السّاعة یعنی این
دین باقی تا هنگام که قیام قیامت میشود تا آنوقت خلافت اثنی عشر باقی است پس این صحیح نمیشود
مگر بمذهب امامیه چه نزد ایشان تا قیامت امام دوازدهم زنده و باقی هست و دین ببقاء او منیع و عزیز باقی
است **دوم** عدد اثنی عشر مقتضی است که این ائمه دوازده گانه متصل و متعاقب یک دیگر جمله و آحاد
باشند نه متفرق **تنبیه** بنی امیه بگمان خود سلاطین اموبیه را خلفا مینامند **و** بنی العباس
ظلمه عباسیه را خلفا مینامند **و** اهل سنت هرگاه دانستند که سلاطین اموبیه و سلاطین عباسیه زیاده ازین
عدد موعود اند پس لاچار شده دو نفر از بنی تیمیه و بنی عدویه و دو نفر از اهل بیت و چند نفر از بنی امیه و چند از
بنی عباس منتخب نموده خلفاء دوازده گانه قرار داده اند **و نزد** امامیه این باطلست بچند وجه **اول** خلفاء

که [illegible] تواریخ ثبت و
[illegible] خلافت [illegible] سلاطین
اموبیه [illegible] نفر بودند و
[illegible] عثمان [illegible] آخر ایشان
اول ایشان معاویه [illegible]
مروان [illegible]
سلطنت ایشان [illegible] سال
و سلاطین عباسیه [illegible]
[illegible] اول ایشان ابو العباس
عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس
[illegible] آخر ایشان مستعصم
[illegible] سلطنت ایشان
[illegible]
تاریخ الخلفا ملاحظه کنند

تیمی و عدوی کم از عدد و اموی زیاده از عدد و همچنین عباسی بیست و پنج فرقه ازین فرق سه گانه عدد اثنی عشر
صحیح نمیشود پس بطلان آن کاملا ضروری است **دوم** اگر بصورت انتخاب این فرق چهارگانه اثنی
عشر را جمع میکنند پس اختیار بعضی و ترک بعضی از ایشان بلا وجود دلیل قاطع ترجیح بلا مرجح باطل بالضرورت
است **سوم** درباب ما جاء فی الخلافة در ترمذی سعید از سفینه روایت می کند که فقلت له ان بنی امیه
یزعمون ان الخلافة فیهم قال کذبوا بنی الزرقاء هم ملوک من شر الملوک یعنی من گفتم که
بنی امیه گمان دارند که ما خلفا هستیم سفینه گفت دروغ میگویند اولاد زرقاء ایشان شریرترین پادشاهان اند
در ترمذی درباب ثقیف و حنیفه **در مشکوٰة** در فصل ثانی از باب مناقب قریش آورده
از عمران بن حصین مات النبی صلعم وهو یکره ثلثة احیاء ثقیفا و بنی حنیفه و بنی امیه خلاصه
پیغمبر مرد و حال آنکه او ناراض و ناخوش از بنی ثقیف و بنی حنیفه و بنی امیه بود **و** در بنی امیه اول عثمان
و ثانی معاویه بود **در ترمذی** درباب ما جاء فی ائمة المضلین عن ثوبان قال رسول الله
صلّی الله علیه وسلم انما اخاف علی امتی ائمة المضلین ثم قال صلعم لا تزال طائفة من
امتی علی الحق ظاهرین لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی امر الله خلاصه آنکه رسول خدا صلعم فرمود
میترسم برای امت خود از ائمه گمراه کنندگان و بعد آن فرمود همیشه یک طایفه از امت من بر حق و بر عدا
غالب باشد ضرر نمیرساند ایشان را تخذیل کسی تا آنکه مهدی یا قیامت قایم میشود **در مسلم** در کتاب الفتن
باب ابن الصیاد چند حدیث ایراد کرده از جمله آن از ابو سعید مرویست قال لقیه رسول الله صلی الله
علیه وسلم ومعه ابو بکر و عمر فی بعض طرق المدینة الی قوله قال له رسول الله صلعم
ما تری قال اری عرشا علی الماء فقال صلعم تری عرش ابلیس علی البحر وما تری
قال اری کاذبین وصادقا خلاصه آنکه روزی رسول خدا صلعم با ابوبکر و عمر به بعض راههای
مدینه میرفتند ملاقات دجال کردند حضرت بعد ابلاغ حجة فرمود الآن چه می بینی دجال العین گفت
تختی را بر روی آب می بینم حضرت فرمود تخت ابلیس است و حضرت باز فرمود دیگر چه می بینی گفت می بینم
که نزد من دو کاذب و یکی صادق است **در ترمذی درباب دجال** از عبد الله عمر مرویست

در باب احتجاب العین

که روزی عمر با رسول خدا برای اتمام حجت نزد دجال لعین رفت پیغمبر صلعم بعد ابلاغ رسالت بعد
شنیدن جواب فرمود ما یاتیک قال ابن صیاد یاتینی صادق وکاذب الی قول عمر
یا رسول الله ائذن لی فاضرب عنقه یعنی چه نزد تو میآید دجال گفت یک صادق ویک کاذب
بعد کلامی عمر عرض کرد یا رسول الله مرا اذن ده که گردن این دجال بزنم **تنبیه** درینجا
ثابت شد بشهادت دجال لعین در مرتبهٔ اول آن دو نفر که با رسول خدا بودند در دعوای اسلام وایمان
کاذب بودند وآن حضرت دارد عای نبوة بالضرورة صادق بود در مرتبهٔ دیگر گفت که یک صادق ویک کاذب ست
واین کاذب درینجا بالضرورت لاشک کانه معلوم ست پس هر که مسلم بشهادت دجال لعین هم نباشد
او خلیفهٔ مسلمانان چگونه میشود **پس نزد امامیه** این خلفا دوازده گانه الی یوم القیمة جمله
آئمهٔ اهلبیت اند وایشان منصوص اند در کتب دیگر باحادیث دیگر **حدیث اول** موفق بن احمد خطیب
روایت میکند که روزی حسین بر زانوی رسول خدا نشسته بود واو را می بوسید ومیفرمود انت سید
ابن سید واخو السید ابو السادة انت امام ابن الامام اخو الامام ابو الائمة التسعة انت حجة
ابن حجة اخو حجة ابو حجج تسعة من صلبک تاسعهم قائمهم خلاصه آنکه ای حسین تو سید
پسر سید برادر سید پدر سادات توئی امام پسر امام برادر امام پدر ائمه نه گانه توئی حجت خدا پسر حجت
برادر حجت پدر حجتهای نه گانه از صلب تو نهم ایشان قایم ایشان ست **حدیث دوم**
در حلیهٔ ابو نعیم ست قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من اراد ان یحیی حیوتی ویموت
موتی ویسکن جنة عدن التی غرسها ربی فلیوال علیا بعدی ولیوال اولیائه
ولیقتد بالائمة بعدی فانهم عترتی وخلقوا من طینتی واعطوا فهمی وعلمی فویل
لمن کذبهم بعدی من امتی القاطعین فیهم رحمی لا انالهم الله شفاعتی خلاصه آنکه
هر که اراده کند که موت او موت من وحیوة او حیوة من وسکونت او در جنت عدن باشد پس دوست
دارد علی واولیاء او را وپیروی کند ائمه اثنی عشر را بعد من چه ایشان عترت وذریت من اند خلقت
ایشان از طینت من ست وداده شد ایشان را فهم من وعلم من ویل است کسی را که تکذیب ایشان

بعد من میکند از امت من وقطع رحم من در ایشان کند وخدا ایشان را شفاعت من نمیرساند **حدیث**
سوم حموینی روایت کرده قال رسول الله صلعم ان خلفائی واوصیائی وحجج الله علی الخلق
بعدی الاثنا عشر اولهم اخی وآخرهم ولدی قیل یا رسول الله ومن اخوک قال علی ابن
ابی طالب قیل فمن ولدک قال المهدی الذی یملأها قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا
خلاصه آنکه عبد الله عباس روایت میکند که خلفا واوصیا من وحجتهای خدا بر خلق بعد من ائمه اثنا عشر اند
اول ایشان علی وآخر ایشان ولد من پرسیده شد که برادر تو وپسر تو کیست فرمود برادرم علی وپسرم
مهدی است که زمین را مملو بعدل میکند بعد از آنکه پر از ظلم وجور شده باشد **حدیث**
چهارم زمخشری در ربیع الابرار آورده قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاطمة مهجة قلبی
وابناها ثمرة فوادی وبعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی وحبله الممدود بینه
وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلف عنهم هلک والی جهنم سلک یعنی فاطمه روح دل
من واولاد او میوهٔ دل من وشوهر او نور چشم من وامامان از اولاد او امینان پروردگار من وریسمان ممدود میان خدا
وخلق اند پس که این ریسمان خدا را گرفته وچنگ زده از ضلالت وهلاکت ناجی وهر که تخلف از این ریسمان خدا
کرده هالک وبجهنم میرود **حدیث پنجم** - در مودت عاشر همدانی شافعی مرویست قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم من احب ان یرکب سفینة النجاة ویتمسک بالعروة الوثقی ویعتصم
بحبل المتین فلیوال علیا ویعاد عدوه ولیأتم بالائمة الهداة من ولده فانهم
خلفائی واوصیائی وحجج الله علی خلقه بعدی وسادات امتی وقادة الاتقیا
الی الجنة حزبهم حزبی وحزب اعدائهم حزب الشیطان ملخص ترجمه آنکه هر که بخواهد بسفینهٔ النجاة
سوار شود وتمسک بریسمان محکم شود وچنگ بحبل المتین زند البته والی دا امام خود علی را بداند ودشمنی دشمنان
علی کند وپیروی ائمه هدی را اختیار کند که یازده فرزندان علی باشند ایشان خلفای من واوصیای من وحجتهای خدا بر خلق اند بعد من وسادات
امت من وپیشوایان وپیش برندگان پرهیزگاران وبجانب جنت اند جنگ اهل ایشان جنگ کرده شیطان است اندکه این احادیث بطور نمونه از
کتب جمهور اهلسنت بجهت شواهد پیش کردم وباقی نصوص از همین کتب اربعه می آیند پس ثابت شد آئمه

اثنی عشر خلفا مذکور اند نه غیر ایشان **ایراد** آیا حدیث مرویه در صحاح که ان الخلافة بعدی ثلثون سنة
ثم یکون ملکا صحیح است یا احادیث متواتره مزبوره منجمله ان لایزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم
اثنان من الناس **و حدیث** لایزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و علیکم اثنا عشر
خلیفة **و اگر** گوئی حدیث خلافة سی ساله صحیح است پس آن احادیث متواتره کثیره باطل و تکذیب بخاری و مسلم
بل تکذیب جمیع محدثین لازم می آید و متواتر معطل و مؤول نمیشود برای تعمیل حدیث واحد **و اگر** هر دو حدیث
صحیح و معمول اند اجتماع ضدین و تکذیب محدثین بار تفاع نقیضین ایضا لازم می آید پس علی التقادیر حدیث
اثنی عشر خلیفا مقبول و ثلثون شهرا بالضرورت موضوع است **ج** لفظ اثنا عشر خلیفا مستلزم است بآنکه
خلیفه از جانب صاحب مقام قایم بجائی او باشد پس اگر او را خدا و رسول او خلیفه ساخته و منصوب نمود
شده التبهیم خلیفه مطابق واقع است و الا دروغ و بهتان بر خدا و رسول او بسته میشود زیرا که ایشان او را
باین نام موسوم نساختند و نصب برای ما عینا نکردند بل این شخص خلیفه آن جماعت باشد که او را نصب
کردند این مماثل یهود میشود یکتبون الکتاب بایدیهم و یقولون هذا من عند الله یعنی
کتاب اختراعی بدستهای خود می نویسند و بعد آن می گویند که این کتاب خدا است **و مختار**
امامیه آنست که امارت و خلافت و امامت بن ابد بخید دلیل است **اول** بعد عقل **آیه** انی
جاعل فی الارض خلیفة خدا ملایکه را گفت میگردانم در زمین خلیفه را **دوم** انی جاعلک
للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین یعنی خدا مخاطب با براهیم
فرمود که من ترا امام ساختم ابراهیم طلب خلافت برای ذریت خود هم کرد جواب شنید که خلافت عهد من
است ظالمان را نمی رسد و آیات دیگر است و در اینجا ثابت شد که فاعل خلافت و امامت مخصوص
خدا است بندگان را اگرچه ملایکه یا انبیا باشند فضلا عن الجهال در تعیین خلیفه بارای و اجماع خود اختیار
نیست چنانچه ابراهیم را جواب لاینال داد تدبر کن زیرا که خدا فرمود عسی ان تحبوا شیئا فهو
کره لکم و عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم یعنی امید است که محبوب شما بد برای
شما و مکروه شما بهتر برای شما باشد **د** خلیفه باجماع امت مفروض الطاعت است زیرا که نایب خدا و

خدا و رسول است بموجب آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت خدا
و رسول و اولوا الامر کنید **در تفسیر و اصول** مقرر شده هر امر خطاب مفید فرض و وجوب
است ترک خطاب منهی محرم است **و در بخاری و مسلم** است قال صلی الله علیه و آله و سلم من
اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع امیری فقد اطاعنی و من
عصا امیری فقد عصانی یعنی اطاعت من اطاعت خدا و معصیت من عصیان خدا است و هر که اطاعت
امیر من کرد اطاعت من کرده و هر که عاصی امیر من شده عاصی من شده در اینجا قطعی شده که اطاعت خلیفه
خدا و رسول و امیر ایشان فرض عین است و مخالفت ایشان کفر **تنبیه** اگر شخصی خلیفه جماعتی
از امت شده باشد اطاعت او و اطاعت خدا و رسول شمردن چون بت را خدای برحق مستحق الهیت و معبودیت
شمردن و عقل و نقل را رخصت کردن است و حدیث مذبور نص صریح و حجت است بر آنکه امارت و خلافت
مخصوص من الله است لقوله امیری اسناد بخود فرموده فعل غیر را عینا فعل خود دانستن خبط و سفسطه
است **و این** صحاح احادیث صریح و اقطع دلیل است بر آنکه از این آئمه اثنا عشر تا قیام قیامت
امام هر زمان در هر عصر زنده و موجود باشد و الا کذب رسول الله عیاذا بالله لازم می آید زیرا که ما بقی
من الناس اثنان یعنی خلافت باقی است تا هنگام که در دنیا دو نفر مکلف باقی باشند **و لایزال**
الدین قایما حتی تقوم الساعة و علیکم اثنا عشر خلیفة یعنی دین تا قیامت باقیست و
بر شما خلیفه اثنی عشر باشند **و موید** این حدیث مشهور بین الفریقین است من لم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة هر که امام زمان خود را نشناسد بعنوان جاهلیت بر کفر مرد **باب**
النص بر امامت آئمه اثنی عشر اجمالا ابدا انکه در
ترمذی از ابوذر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم و حذیفه بن یمان و جابر انصاری
مرویست ان رسول الله فی حجته یوم عرفة و هو علی ناقته القصواء یخطب و یقول
یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله
و عترتی اهل بیتی خلاصه آنکه رسول خدا در حج خود روز عرفه بر ناقه قصوا سوار بوده خطبه خواند

وفرمود ای مردم نهادم میان شما چیزی که اگر متمسک آن شدید هرگز گمراه نمیشوید یکی کتاب خدا دیگر عترة
سنت است **در ترمذی** مرویست قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انی تارك فیكم
ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب الله حبل ممدود
من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف
تخلفونی فیهما یعنی رسول خدا فرمود میان شما نهادم چیزی را اگر متمسک آن شدید ابدا گمراه نمیشوید
یکی بزرگتر است از دیگر و آن قرآن است چون ریسمان ممدود از آسمان تا زمین دیگر اهلبیت من ایشان
از میان خود ابدا متفرق نمیشوند تا آنکه بر حوض کوثر نزد من وارد میشوند تامل کنید که چگونه سلوک میکنید
درمیان قرآن واهلبیت بعد من **در مسلم** در دو حدیث بچند سند مرویست که پیغمبر در غدیر خم
بعد خطبه فرمود آگاه باشید و انا تارك فیكم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور
فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکر
کم الله فی اهل بیتی خلاصه آنکه میان شما دو شیء نفیس گرانبها نهادم یکی قرآن دران هدایت و نور است
بران عمل کنید دیگر اهلبیت خود و شمارا خدا بیاد می آرم تاکید سه بار در حفظ عترة و تعظیم و تمسک ایشان
فرمود **در مشکوة** از احمد حنبل روایت میکند الا ان مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها
نجی ومن تخلف عنها هلك یعنی آگاه باشید مثال اهل بیت من درین امت مثال سفینه نوح در
طوفان و دریای خلاف و ضلالت است پس هر که سوار سفینه آل محمد شد از دریای ضلالت و از طوفان
اختلاف نجاة یافت و هر که تخلف از سفینه اهل بیت عصمت و طهارت کرد در دریای ضلالت و طوفان
اختلاف غرق و هلاک میشود **تشریح مقام** مقتضی چند امر است آ این حدیث ثقلین و حدیث
سفینه در جمیع ملل اسلامیه مسلم و مضبوط و تواتر آن معلوم حتی بخاری هم در متعدد مقام این حدیث
ثقلین درج کرده احدی را مجال انکار تواتر آن نیست **ب** لفظ انی تارك و لفظ خذوا و لفظ
استمسکوا نص است باخذ و تمسک ایشان بوجوب و تارک و مخالف آن عاصی و ناری باتفاق
اهل اصول است **ج** واحد ثقلین ثقل بفتح تا و قاف است نزد صاحب قاموس و نهایه و صحاح

کل شیء نفیس مصون ومنه الحدیث انی تارك فیكم الثقلین کتاب الله وعترتی
یعنی ثقل هر شیء نفیس مصون از زلل محروس از خلل باشد و ازین معنی است حدیث انی تارك فیكم
الثقلین یعنی دو شیء نفیس محروس از زوال و خلل مصون از ضلالت و زلل قرآن و اهل بیت رسول اند
نووی در تشریح آن گفته قال العلماء سمیا ثقلین لعظمهما وکبیر شانهما وقیل
لثقل العمل بهما یعنی نزد **اکثر** علماء وجه تسمیه قرآن و عترة محمد صلی الله علیه وسلم به لفظ ثقلین نسبت
کانهما عظیم المرتبت و رفیع الدرجت و بزرگ منزلت و بزرگ شان میان خلق دارند **و** نزد بعضی
وجه تسمیه آنها بثقلین اینست که عمل به قرآن و عترة و اتباع ایشان در همه حال در همه احکام و اوامر
و مناهی ثقیل و سنگین است بنا برین از ثقل بکسر اول باشد بهر کیف مطلوب حاصل است **د**
عترة را قرین قرآن و ثانی یکدیگر قرار داده این اصح است بر آنکه قرآن و عترة یک منزلت و یک رتبه دارند
بل قرآن کلام الله صامت و ایشان کلام الله ناطق اند **و** موید این آنچه در کتب مغازی و سیر مرویست
که حضرت امیر بوقت مکیده عمر عاص که قرآنها بر نیزها سوار کردند فرمود بکشید ایشان را این قرآن
بالای سنان کلام صامت من باشما کلام الله ناطق ام **ه** قرآن و عترت هرگاه قرین یکدیگرند دلیل بران
است که عترة معجزه نبوی است چنانچه قرآن معجزه نبوی است **و** اقتران قرآن و عترة دلیل قاطع
است بر آنکه عترة حاوی جمیع فنون و علوم خصوص ینابیع علوم قرآن اند چه بموجب ولا رطب ولا
یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ چیزی از رطب و یابس نیست مگر آنکه در قرآن بیان است
پس ایشان مفسران قرآن اند چه در خانه ایشان نازل شده پس معنی وما یعلم تاویله الا الله
والراسخون فی العلم ظاهر گردیده که راسخ العلوم و عالم بتاویل و تفسیر و تنزیل و ترتیل و منسوخ
و ناسخ و ظاهر و باطن و عام و خاص و مجمل و مفصل و محکم و متشابه و مقدم و موخر و متلو و غیر متلو و احکام
و مقید و مطلق و حد و غیر اینها با تفاصیل آنها عالم اند نه غیر ایشان **بلی** اگر غیر ایشان از صحابه
و قرابه چیزی بداند قطره است از بحر محیط ایشان **ز** اقتران عترة با قرآن و ترغیب و ایجاب
خلایق بر تمسک علوم از ایشان دلیل قاطع است بر آنکه علوم ایشان ظنی و کسبی و اجتهادی نیست

بل مقطوعی است که آیات قرآن در خانه ایشان نازل شده و از زبان صاحب وحی شنیده و رسیده و علاوه بر این الله تعالی ملهم میشوند **ح** ان تمسکتم بهما

لن تضلوا ابعدی حصر دلیل قاطع و نص ساطع است بر آنکه غیر این اشخاص سیزده معصوم متمسک

نشوند چه تشریک غیر با ایشان یا اخذ از غیر ایشان باعث سبب ضلالت متمسکین میشود پس جو با بد بل

بغیر ایشان و اخذ احکام و مسایل و شرایع و اتباع غیر ایشان ابد انکنند **ط** متمسک این حضرات

ائمه اثنی عشر را وعده قطعی و حتمی داده که او ابداً گمراه نمیشود زیرا که ایشان خود علم و عین عصمت اند و هدایت مسلمانان

خود محتاج در هدایت و استکمال اند متبوع کاملان و مقتدای قدیم مسلمانان شده نمیتوانند **تنبیه** امست

معنی امام و امیر و خلیفه که متبوع خلق در احکام و امور باشد و مردم را دلالت بر حق و اخراج از ضلالت

و حفاظت کند **ی** لن تضلوا دلیل قاطع است که ایشان معصوم اند لهذا ضلالت در ایشان و ضلال

خلایق از ایشان متصور و ممکن نیست و از غیر معصوم زلت و ضلالت و اضلال جایز است **و** دلیل الخطاب

این حدیث نص جلی است که امت تابع و صحابه همه ایشان غیر معصوم و جایز الضلالت اند **و موید**

این و یه حدیث متفق علیه صحاح خصوص بخاری در باب قوله تعالی واتخذ الله ابراهیم خلیلا

قال صلعم وان اناسا من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی فیقول

تعالی انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم و باین مضمون متعدد جا ها احادیث

آورده خلاصه آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود جماعتی از اصحاب مرا از پیش من گرفتار کرده بجهنم

می برند پس من میگویم خدایا ایشان اصحاب من اصحاب من اند خدا می فرماید بتحقیق ایشان مرتد از دین

بعد از مفارقت تو شدند و تو نمیدانی ایشان چها کردند **پس** ثابت شد که غیر عترة که از صحابه و کافه امت

غیر معصوم و جایز الضلالت اند چنانچه جماعتی از صحابه در حضور او و بعد او مرتد شدند **یا** خطاب ان

تمسکتم و لن تضلوا اگر چه عینا بصحابه است لکن قرآنا فقرا نا عاید بکافه امت ممدود تا قیامت است پس

مشایخ خلافت اگر در صحابه و امت محمدی اند داخل خطاب تضلوا تابع عترة اند پس متبوعیت خلافت

مشایخ باطل است اگر در امت و صحابه نیستند پس خلفا امت محمدی نیستند **یب** اذکرکم الله

بالتکرار و لفظ فانظروا کیف تخلفونی فیهما معجزه رسول الله است زیرا که پیش خبری است

باآنکه عمل بقرآن و عترة اکثر نمیکنند بل قرآن و خانه اهل بیت و خیام و لباس ایشان را با آتش میسوزانند

و عترة را مغلوب و مقهور و مسلوب و مقتول ساخته بنات مخدرات را بی مقنعه و لباس مغلول

در میان عام و خاص بلد ببلد و خانه بخانه اسیر کرده مقید ساختند اعظم الله اجره بصبره فی البلیه **یح** لن

یفترقا نص جلیل است که قرآن و عترة در دنیا و آخرت از یکدیگر جدا نمیشوند اگر چه در دنیا جماعتی

بظاهر قرآن در بعض مسائل بغیر طریقه عترة عامل اند اما او عمل جایز نیست چه آن از جهال و از اهل

قیاس است شاعر در اینجا مطابق حال چه خوب گفته **اشعار**

اذا شئت ان ترضی لنفسك مذهبا … ونعلم ان الناس فی نقل اخبار

فدع عنك قول الشافعی و احمد … ومالك والمروی عن كعب ابن احبار

ووال اناسا قولهم وحديثهم … روى جدنا عن جبريل عن البارى

یعنی هرگاه برای نفس خود مذهب پسندیده اختیار میکنی و حال آنکه تو میدانی که در نقل اخبار

و حدیث شافعی و احمد حنبل و مالک و کعب احبار است پس ایشان را ترک کن و متمسک شو

جماعتی را که قول و حدیث ایشان این باشد که روایت کرد جد ما از جبرئیل از باری عز و جل **یط**

حدیث سفینه پیش خبری است که هفتاد و سه ملت امت من میشود ملتی که راکب سفینه اهل بیت

باشد بر حق و ناجی است باقی هفتاد و دو ملت ناری اند **باب عصمت و طهارة**

عترة — بدانکه در مسلم و ترمذی و مشکوة از سعد وقاص مرویست لما نزلت آیة

ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم دعی رسول الله ص

علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی یعنی هرگاه این آیه مباهله نازل

شد رسول خدا علی ع و فاطمه و حسن و حسین را طلبیده دعا کرد بار الها این چهار نفر اهل بیت من اند

در ترمذی از شهر بن حوشب مرویست ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم جلل علی الحسن و

الحسین و علی و فاطمة کساء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بیتی و حامتی اذهب

عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فقالت ام سلمه و انا معهم یا رسول الله قال

باب عصمت و طهارت اهلبیت

انک علی خیر یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشید بر حسن وحسین وعلی و فاطمه کساء خود را و
فرمود بار خدایا این چهار نفر مخصوص اهل بیت من و خاصان من اند دور کن از ایشان کل اجناس
پلیدیها و جمیع انواع معاصی و شکوک و ارادات آنها و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی

در مسلم و مشکوة از عایشه مرویست خرج النبی صلعم غداة وعلیه مرط مرحل من
شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین فدخل معه ثم جاءت فاطمة
فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا یعنی صبحی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برآمد و بر وی کساء خیبری مخطط از موی
سیاه بود پس حسن وحسین وعلی وفاطمه را در آن کساء داخل کرد پس از آن آیه تطهیر تلاوت فرمود
یعنی جز این نیست اراده میکند خدا که دور بیندازد از شما جمیع انواع اقذار و معاصی و ارادات آنها
ای اهل بیت و پاک میگرداند شما را پاک گردانیدنی **در ترمذی** در کتاب التفسیر در
سورة احزاب **و** حدیث دیگر بهمین مضمون در باب مناقب از ابی سلمه و ام سلمه مرویست لما
نزلت هذه الآیة علی النبی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا فی بیت ام سلمه فدعی النبی فاطمة وحسنا وحسینا بکساء وعلی خلف ظهره
فجللهم بکساء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا
وقالت ام سلمه وانا معهم یا رسول الله قال انت علی مکانک وانت الی خیر
خلاصه ترجمه آنکه این آیه تطهیر در خانه ام سلمه زوجه رسول خدا نازل شد پس پیغمبر فاطمه و حسن و حسین
و علی را که بعقب او نشسته بود بعبای خود ایشان را پوشانید بعد از آن فرمود بار خدایا این چهار نفر اهل بیت
من اند پس ای اله دور گردان از ایشان ماده گناهان و پلیدیها و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی
ام سلمه عرض کرد و کردم هم با ایشان ام رسول خدا فرمودند تو بمکان خودی یعنی بمقام زوجیت و عاقبت
تو بخیر میباشد **در ترمذی** در سوره احزاب از زید بن انس بن مالک مرویست ان رسول الله
یمر بباب فاطمة ستة اشهر اذا خرج لصلوة الفجر یقول الصلوة یا اهل البیت انما

یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا خلاصه ترجمه آنکه هرگاه آیه تطهیر نازل
شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بدروازه فاطمه بوقت نماز صبح تا شش ماه تشریف میبرد و ندا بلند
میفرمود نماز نماز برپا دارید یعنی نافله تهجد یا نماز صبح برخیزید ای اهل بیت من حق تعالی اراده
کرده که ماده گناهان و پلیدیها را از شما اهل بیت دور میگرداند و دور گردانیدنی **تشریح**
مقام مقتضی چند امر است **ا** احدی از امت منکر نیست در آنکه آیه تطهیر در اصحاب اربعه نازل
شده **اما** اختلاف در غیر ایشان است که ایشان داخل آیه تطهیر اند یا نه **مختار** کافه امامیه و
جمهور اهل سنت آنست که ایشان مخصوص باین آیه اند نه غیر ایشان زیرا که نزول آن مخصوص
درین اربعه اهل کساء است پس تعمیم آن بعد تخصیص باتفاق اهل تفسیر و اصول جایز نیست پس آنچه
مجمع علیه است قطعی است و مختلف فیه مع وجود موانع از دخول ایشان محل اعتماد و قطع نیست زیرا که
نصی بر آن نیست **ب** لفظ انما کلمه حصر است دلیل بر آنکه تطهیر اشخاص معینه واقع شده **ج**
لفظ یرید مضارع است صلاحیت دو زمان دارد ابتدایش حال انتهایش استقبال پس نتیجه اینست که از ابتدا اراده
تعالی الی ابد الدهر اشخاص مخصوصه معینه معصوم و مطهر اند **سوال** لفظ یرید محتمل است که اخبار باشد یا انشاء
پس خبر محتمل وقوع و عدم وقوع و صدق و کذب است **جواب** بالاجمال آنکه در کلام ثابت شده که باری
قادر مطلق و مختار است نه قادر موجب هر که قادر ذی الاختیار باشد تخلف اثر و اراده او از حین اراده ممتنع
است و هرگاه این ثابت شد پس تطهیر ایشان از محض اراده تعالی حاصل شد **و موید** این آیه
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی بمحض اراده خدا شیء موجود شود **سوال**
لفظ یرید گفت و اراد بصیغه ماضی نگفت و حال آنکه لفظ ماضی اثبت و اقطع در وقوع بود **جواب**
بالاجمال آنکه در لفظ ماضی این قدر قطعی میشد که در سلف مطهر بودند نه در آینده مگر بنصوص و اخبار خارجه
و لفظ مضارع اعلام میکند که از محض اراده الی ابد الدهر ایشان مطهر و معصوم اند حاجت بیین نماند
سوال از حین نزول آیه تطهیر معلوم شد که ایشان مطهر الی ابد الدهر اند و قبل از آن مطهر نبودند مؤید
آن لفظ یرید و لفظ لیذهب است **جواب** بالاجمال اجمع وجه است **اول** نزد اشاعره کلام

خدا قدیم و ازلی است پس بنا بر آن مطهرین ازلی از ازل معصوم و مطهر بودند اما نزد معتزله
و اصحاب ما کلام الله حادث است و خدا عالم در ازل است بجمیع آنچه در ابد میکند پس آیه تطهیر
اخبار است از معلوم خدا یعنی خدا اعلام کرده ما را از حقیقت حال و کیفیت آل اهل البیت که طهارت ایشان
در علم من مقرر شده و مخالف علم خدا ممتنع است پس مساوی است اگر اخبار مقدم باشد یا مؤخر **ثانی** نزد جماعتی در لیذهب لام کی و
بعد آن لفظ ان مصدریه مقدر می باشد پس بنا برین ان با مابعد خود بمعنی مصدر می شود و مصدر صلاحیت
ازمنه ثلثه دارد و تقدیرش چنین می شود انما یرید الله ذهاب رجسکم یا اهل البیت یعنی اراده خدا
مقرر است بذهاب رجس شما ای اهل بیت پس تطهیر ایشان در هر سه زمان در اینجا ثابت شد **د** رجس اسم
جنس است در **قاموس** گفته الرجس المأثم وکلّ ما استقذر من العمل والعمل المؤدی
الی العذاب والشک والعقاب والغضب **در صحاح** قریب همین است **در نهایه**
گفته الرجس القذر وقد یعبر به عن الحرام والفعل القبیح والعذاب واللعنة والکفر خلاصه
مقالات آنکه رجس عبارت از گناهان و جمیع آنچه پلید از اعمال و افعال باشد و عمل قبیحیکه مؤدی بعذاب
میشود و شک و عذاب و غضب و آنچه حرام شده باد و موجب فعل قبیح و عذاب و لعنت و کفر و شک لهذا بعضی
و امثال او رجس را تفسیر بدنس کرده اند **و** در اینجا عبارت است از ماده قبایح و معاصی و از منفرات
عقلی و نقلی و از ادناس و اوساخ صوری و معنوی **تنبیه** هرگاه این ثابت شد پس بدانکه طهارت
و عصمت در اصطلاح عبارت از عنایت خاصه خداوندی برای بندگان خاص چون انبیاء و ائمه و ملائکه است
پس بوجود این عنایت همه محاسن و قبایح زیر نظر ایشان حاضر میباشد لهذا ایشان بالکل از قبایح و فاعل
و محاسن را تارک و غافل نمی باشند **تبصره** بدانکه جمیع معاصی و قبایح و ادناس اخباث صوری
چون حیض و نفاس و امثال آن و معنوی کینه و حسد و بخل و ریا و شک و شرک و اراده بد از فاطمه
و ائمه اثنی عشر بحمد الله قلع شد طاهر بذات مطهر بالغیر اند **چنانچه** خدا وصف حوریان فرمود بلفظ ازواج
مطهرات من المعاصی والبول والغایط والحیض والنفاس والبصاق وسوء الاخلاق
و امثال ذلک یعنی و رجست ازواج پاک اند از گناهان و از بول و غایط حیض و نفاس و آب دهان

و سوء اخلاق و آداب و از امثال آن پس **فاطمه زهرا** از همه این الواث و اخباث صوریه و معنویه
پاک است چنانچه **در صواعق محرقه** مرویست عن النبی ابنتی فاطمة حوراء آدمیة
لم تحض ولم تطمث انما سمیتها فاطمة لان الله فطمها و محبیها عن النار و زید فی اخری
فطمها و ذریتها عن النار خلاصه آنکه فاطمه دختر من حوریه آدمیه است حیض و نفاس ندارد و باسم فاطمه
نامیده شد زیرا که خدا فاطمه و ذریه و محبان او را از نار جهنم دور و نجات داده **و عایشه** رض معه دیگر ازواج
حائض ماه بماه می شدند چنانچه **در ترمذی** در آخر ابواب فی باب ما جاء فی ترجل رسول الله صلی الله علیه
وسلم عن عایشة رض قالت کنت ارجل راس رسول الله وانا حائض عایشه میگوید من شانه سر
مبارک رسول صلی الله میکردم در حالیکه من حائض بودم **د** مراد از اذهاب رجس از اله ماده گناهان
و قبایح و اراده آنهاست **اما** از و یطهرکم تطهیرا اگرچه در ظاهر ایشان مراد از اله ماده انجاس چون جار
زید زید است **لکن** نزد محققین تطهیر ایشان از الواث صوری و اخباث معنوی از جسدی و علمی
و عملی و اراده ی است ثم الله اعلم لهذا البول و حیض و باد از ائمه معصومین و از صدیقه کبری زیاده بر آن حیض
و نفاس و استحاضه هم مدة العمر دیده و شنیده نشد **و** لفظ عنکم و لفظ یطهرکم ضمایر ذکور مخاطب بهمین
پاک در ایشان یک فاطمه زهرا مونث بود قاعده مقرره نحاة است در جاییکه غلبه رجال می باشد
تغلیب ذکور میدهند **سوال** چگونه قطع میشود که ازواج داخل آیه تطهیر نیستند حال آنکه
مابین قصه ازواج آیه واقع است **جواب بالاجمال** بچند وجه است **اول** اتفاق
مفسرین است که قرآن مرتب بصورت منزل نیست چنانچه آیات مکیه در مدنیه و مدنیه در مکیه
الی الان موجود اند پس این قصور مرتب قرآن بحق آن عاید میشود **دوم** تصریح خود همین
سوره احزاب قطعی میشود که آیه تطهیر خارج از قصه ازواج است چه ما قبل آیه تطهیر و ما بعد آن
بضمایر مؤنث مذکور است **اما** خطابات چون لستن و اتقیتن و فلا تخضعن و قلن و قرن
فی بیوتکن و لا تبرجن و اقمن و آتین و اطعن **اما** خطابات ما بعد آیه و اذکرن فی بیوتکن
و غیر آن ثابت است پس بثبوت این ثابت شد که ازواج بالیقین از آیه تطهیر خارج اند چه معلوم

هر عاقل و عالمست که این آیه جمله معترضه و بیگانه از ربط با آیات مقدم و موخر ندارد و قطع نظر از ضمایر مذکر
سوم بدو حدیث صحیح مسلم که زید ارقم سوگند بخدا بخورد که ازواج داخل اهل بیت نیستند **چهارم**
بروایت صحیح ترمذی ثابت شد که ام سلمه در حال مسئلت رسول صلی الله علیه وسلم سر خود داخل عبا کرده پیغمبر
عبا را خود از او ربوده و با این اصحاب اربع چهار دور پیچانیده و فرموده که تو درین نیستی و تو بمکان زوجیتی
و عاقبت تو بخیر است **پنجم** بحدیث مسلم و ترمذی و مشکوة مروی از سعد وقاص ثابت شد که این آیه
در یوم مباهله نازل شد و پیغمبر این چهار نفر را با خارج مدینه برده و فرمود بار خدایا ایشان اهل بیت من اند پس
مرجع اللهم هؤلاء اهلی مخصوص همین چهار نفر اند **ششم** کافی است حدیث ترمذی که پیغمبر
هر صبح با صحابه بدروازه فاطمه و علی تشریف میبردند بندا و بلند تا شش ماه برایشان آیه تطهیر میخواند و اگر بگوئی
انحدیث واحد است بنده سه حدیث دیگر بصورت نمونه از اعاظم سنیان مینویسم **حدیث اول** در استیعاب
از ابو الحمراء مرویست اقمت بالمدینة ستة اشهر فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاتی منزل
فاطمه فی غداة فیقول الصلوة الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الخ
خلاصه آنکه من قیام در مدینه کردم تا یکماه پیغمبر بوقت صبح بدروازه فاطمه میرفت و ندای الصلوة کرده
آیه تطهیر برایشان میخواند **حدیث دوم** سیوطی در منثور از سعد خدری روایت میکند قال لما دخل
علی بفاطمة جاء النبی اربعین صباحا الی بابها یقول السلام علیکم اهل البیت
و رحمة الله و برکاته الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الخ
یعنی هرگاه عقد علی با فاطمه واقع شده پیغمبر تا چهل صبح بدروازه علی و فاطمه آمده سلام میکرد و با رحمة و برکت
برایشان میگفت بنماز خبر میداد و بعد آن آیه تطهیر میخواند **حدیث سوم** در منثور از ابن عباس روایت کرده
شهدنا رسول الله تسعة اشهر یاتی کل یوم باب علی عند وقت کل صلوة فیقول السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الخ الصلوة یرحمکم الله
خلاصه آنکه ابن عباس میگوید ما مشاهده کردیم که پیغمبر تا نه ماه بدروازه علی وقت هر نماز آمده بعد سلام و رحمة
و برکت آیه تطهیر برایشان میخواند بعد آن تاکید نماز میفرمود و همدانی در **موده** دو حدیث دیگر افزوده

یکی یاتی بابهم عشرا یعنی بدروازه ایشان تا ده ماه میآمد و آیه تطهیر میخواند و در دیگر سنة یعنی تا یکسال آمده
آیه تطهیر میخواند اگر باعث طوالت کتاب نمیشد احادیث دیگر بهمین مضمون ضبط میکردم **و اگر بگوئی** در این
احادیث شش گانه اختلاف مدت واقع این چه معنی دارد **جواب** از خود همین احادیث لایح است
حاجت تاویل ندارند که شخصی که در مدینه یکماه ماند یکماه و شخص دیگر چهل روز ماند پس چهل روز و
شخصی شش ماه حاضر بود پس تا شش ماه و شخصی نه ماه حاضر بود تا نه ماه و کسیکه ده ماه مانده ده ماه
دید و کسیکه یکسال ماند یکسال به پنج وقت مشاهده کرد که نبی صلعم بخانه علی تشریف برده آیه تطهیر برایشان
میخواند **سوال** در این چه سبب است که تا نه ماه هر روز در وقت هر نماز بدروازه ایشان رفته
بندا و بلند آیه تطهیر میخواند و در امری دیگر چنان اهتمام نکرد **جواب** بالاجمال آنکه میدانست
که بعد از من با ایشان دیگر جهال و عبده اصنام و آل اوثمان را شریک در تطهیر میسازند
تا که بعامه خلایق و صحابه و اقارب واضح تر و روشن تر باشد که بغیر این چهار نفر دیگر لایق این مرتبه
داخل و شریک در این امر نیست و قطع عذر ایشان میکرد تدبر کن **هفتم** اگر ازواج شامل تطهیر میبودند
پس عایشه مع طلحه و زبیر با مردان بیگانه از مدینه تا بصره بجنگ خلیفه و امام زمان خود نمی آمدند
و هزارها نفر را نمیکشتند و حال آنکه خطاب آیه وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج
الجاهلیة الاولی مخصوص بعایشه بود زیرا که خدا میدانست که بغیر عایشه دیگری از
زنان خروج نخواهد کرد و متبرجن بجاهلیت اولی نمیشود مگر عایشه و ترک امر کرده اعظم کبایر را مرتکب
شده **چنانچه** جماعتی از سنیان در اینجا لاچار شده میگویند که عایشه بعد جنگ جمل تایب شد
هشتم باجماع کافه مفسرین عایشه و حفصه ایذاء رسول الله کردند و سوره تحریم در حق
ایشان نازل شد **و** آیه ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان
الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین خلاصه آنکه ای عایشه و حفصه اگر شما توبه کردید از ایذاء
رسول بس گشت کجی دلهای شما و اگر معاونت بر آن کردید خدا و جبرئیل و صالح مومنان یعنی امیر المومنین
معاون رسول اند **و موذی** رسول ملعون در قرآن است چون آیه ان الذین یؤذون الله

و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعدّ لهم عذابا مهینا یعنی کسانیکه ایذاء
خدا و رسول ا و کنند لعنت خدا بر ایشان باد در دنیا و در آخرة مهیا کرده برای ایشان عذاب
خوار کننده را **تنبیه** هرگاه خروج عایشه مع طلحه و زبیر و عبد الله زبیر و ایذاء عایشه و
حفصه بحضرت رسول ثابت شد پس ثابت شد که از ازواج و اقارب دیگر مع طلحه و زبیر داخل آیه
تطهیر نیستند زیرا که بزبان خدا اشخاص معینه ملعون بودند و ملعون معصوم بودن اجتماع ضدین ممتنع است
و بعد آیه تطهیر این دو واقعه روی داده با ثبوت این اگر عصمت و طهارت ایشان قایل شوی
تکذیب خدا و رسول و قرآن و صحابه و علماء لازم می آید تو مختاری که ایشان را تصدیق کنی یا تکذیب کنی
تفسیر سوره تحریم خصوص کشاف را ملاحظه کن که در ینجا جها نوشته **سوال** آل عقیل و آل جعفر و
آل عباس و ذریه علویه که سوای ائمه اثنا عشر باشند چگونه از آیه تطهیر خارج میشوند **جواب**
بالاجمال بدو وجه است **اول** بحدیث مخصصه زمخشری در ذیل آیه قربی که هم علی و
فاطمه و ابناهما **و** احادیث شان نزول آیه تطهیر که در یوم مباهله و در خانه ام سلمه نازل
شده پیغمبر اصحاب کساء را مرجع ضمیر اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی قرار داده فرمود
دوم کتب رجال و سیر و تواریخ و حدیث ملاحظه کن که از ازواج و اقارب آنحضرت کسی نبوده
مگر آنکه از او خطا یا سهوی سر زده بغیر این سیزده معصوم پس بظهور این آثار و سیر مقطوع گردید که بغیر
این چهارده نفر معصومی نبوده و نخواهد بود **باب افضلیت اهل بیت**
طهارت و عصمت علیهم السلام بدانکه در **مسلم** و **ترمذی** بسند مرویست
ولما نزلت هذه الایة ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم
الآیه دعی رسول الله علیا وفاطمة وحسنا وحسینا فقال هؤلاء اهلی
خلاصه آنکه حضرت رسول ص بامر خداوند جلیل نصارای نجران را فرمود بیائید دعا میکنیم سبب
آن حق از باطل و صدق از کذب ظاهر شود پس ما و شما اولادهای خود و زنان خود و نفسهای
خود را همراه خود بدعا حاضر کنیم سید انبیا حسنین را در بغل و دست علی بدست گرفته فاطمه

طهارت و عصمت ع باب افضلیت اهلبیت

عقب سر آنحضرت و مرتضی علی ع عقب فاطمه بیرون شهر مدینه رفته مجتمع شدند و این اصحاب اربعه را
فرمود اذا دعوت فامنوا وقتیکه دعا میکنم شما آمین بگوئید پس از آن پیغمبر در زیر عبای خود
حضرات اربعه را گرفت و فرمود بارخدایا همین چهار نفر اهل بیت و خاصان من اند رجس را از ایشان
دور گردان پس آیه تطهیر هم نازل شد **تشریح مقام** مقتضی چند امر است **ا** سید انبیا محتاج
حضرات اربعه در مباهله شد پس انحصار اجابت دعا بتامین ایشان از اعاظم فضائل و مراتب است
ب ابنائنا جمع ابن است و ابن مشتق از بناء است و اولاد شرعی را بلفظ ابن نامیدند برای آنکه
بنی و بنیاد پدر میباشد پس حسنین را خدا بلفظ ابن نامیده زیرا که بنیاد محمدی صلعم الی یوم القیمة اند
ج جماعتی از مفسرین میگویند در لفظ ابنائنا تعلیم بخلق است که حسنین ائمه از اولاد حسین را
نخوانند مگر بلفظ ابن رسول الله **د** زمخشری گفته تقدیم ابناء بر انفس تنبیه است بر لطف مکان شان
و قرب منزلت ایشان لهذا آدمی خود را در مهالک حروب و مصاعب می اندازند و نفوس جانهای
خود را فدای ایشان میگردانند و از ایشان دفع مضرات بدن و ذات خود میکنند و ایشانرا
تا بقاء خود حمایت و حفاظت میکند **اشکال عظیم** بموجب وما محمد ابا احد من
رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین یعنی محمد نیست پدر احدی از مردان شما ولکن رسول خدا
و خاتم انبیاست ثابت شد که پدر حسنین هم نیست زیرا که خطاب بامت است و حسنین هم داخل
امت اند **جواب بالاجمال** بسه وجه است **اول** این آیه در باب زید بن حارثه
وارد است مردم او را ابن محمد و ابن رسول میخواندند پس بنوة زید و ابوة محمدی نسبت باو
سلب کرده بعد تخصیص تعمیم آن جایز نیست **دوم** در خود آیه ثابت است که خطاب آن با امت است
و نفی ابوت محمدی از کافه رجال امت کرده نه از رجال خود و حسنین و طاهر و طیب رجال محمدی اند
و ایشان بلفظ ابنائنا ابناء محمدی بالضرورة اند این مختار زمخشری و بغوی و اکثر مفسرین است
سوم نزد بعضی حسنین و طیبین در وقت خطاب از جمله رجال نبودند این قول اضعف و اصح
ثانی است **لهذا** ثابت شد که حسنین بنص قرآن **و** متواتره الحسن ع والحسین ع ولدای

و در دیگر ابنی اولاد خیر الانبیاء اند و ولد خیر پدر و مادر میباشد بالضرورت پس حسنین سید انبیاء اند و افضل خلایق است پس حسنین افضل کافه خلایق و انبیاء بالضرورت اند و نساء نزد بعضی مقلوب از انس و نزد ابن سکیت از نسی پس بنابراین با جماع مراد از آن فاطمه زهرا است و بغیر او همراه او در مباهله دیگری نبود پس این از اعظم مراتب است و مرویست که وقتیکه پیغمبر ملول یا در غضب میبود فاطمه را دیده ملالش و غضبش زایل میشد و وقتیکه بسفری میرفت آخر کسی که ازو رخصت میگرفت و وقتیکه از سفر آمده اول کسی را که میدید فاطمه بود **لهذا** پیغمبر فاطمه را وقتیکه بتعظیمش بر میخواست و چند قدم استقبالش کرده دست فاطمه گرفته بر پیشانی او بوسیده بطرف راست خود جایش میداد و مرحبا یا بنتی مکرر میفرمود و فاطمه سیدة نساء العالمین در شان او فرمود چرا سیده زنان دنیا و آخرة نباشد جز و سید انبیاء و خلایق که پدرش باشد و شوهرش سید اصفیاء و اولادش سیدا شباب اهل الجنة است **و** انفس جمع نفس بسکون فا بمعنی خون و بمعنی عین باشد **و** بنابر معنی لغوی نزد اهل عرفان اشاره است بآنکه قوام بدن و حیوة او بسبب وجود خون است و اگر خون در داخل بدن نماند بدن نماند و خون و بدن را تلازمی است معلوم حکماء و اطباء پس این اشعار و اعلام است بآنکه قیام بدن محمدی یعنی نبوة او بخون است یعنی ببقاء و اقامت علی پس بقاء و قیام نبوة محمدی ببقاء و امامت علی است چه خون و بدن هر دو جمع شده عینا واحد است پس بقاء یکی بتفرقه و بفصل یکی از دیگر ممتنع است پس ما بین محمد و علی چنان تلازم و اتحاد است که بدخول جز سومی از خارج بقاء هر دو محال و فساد آنها ظاهر است **و** نزد متکلمین و مفسرین درینجا از نفس مراد کفو و مساوی و مثل محمد است و آن بغیر از علی کسی نیست زیرا که انسان نفس خود را نمی طلبد و بودن علی درینجا با محمد اجماعی است پس بودن علی درینجا مثل محمد ضروری است و ایضاً اجماعی است که محمد افضل کائنات است پس هر که مثل و مساوی افضل باشد او هم بالضرورت افضلست لهذا علی نزد امامیه بعد از رسول خدا افضل از ملائکه و انبیاء و صحابه است **و بیهقی** مع دیگر محدثین روایت کرده اند من اراد ان ینظر الی

ادم فی علمه والی نوح فی شکره والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی مناجاته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابی طالب یعنی هر که اراده کند که آدم را در علم و نوح را در شکوه و ابراهیم را در خلت و موسی را در مناجات و عیسی را در عبادات ببیند پس نگاه کند علی را یعنی در علی همه این صفات موجود اند **و** در ذات هر یکی ازاین انبیاء یک صفت کامله بود و در ذات مجمع برکات علی صفات همه ایشان بدرجه خاتمیت است پس علی بالضرورة افضل انبیاء اولوالعزم است بغیر محمد **و** نصوص خارجه از این صحاح اربعه براین مرام بسیار اند چنانچه مفسرین در ذیل آیه اولئک هم خیر البریه روایت میکنند که علی خیر البشر من ابی فقد کفر علی خیر بشر منکران کافر است **لهذا** محققین مفسرین چون بیضاوی و زمخشری در ذیل آیه انفسنا گفته اند فیه دلیل لا شئی اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء علیهم السلام یعنی دراین کلام دلیل است که نیست شئی قوی تر از این دلیل بر فضلیت اصحاب عبد کساء

سوال نزد سنیان فضل دو معنی دارد یکی کثرة مناقب دیگر کثرة ثواب و مراد کدام فضل است درانجا در ثلثه وجه ثانی محتملست **جواب** هر دو فضل مراد است و آن در علی موجود بودند انکار ان انکار آفتاب در وسط نهار است **اما اگر** در کثرة ثواب میگوئی پس بدانکه کافه اهل مغازی و سیر متفق اند براین حدیث که پیغمبر فرمود لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی هر آئینه یک ضربت علی بر عمر بن عبدود افضل است از عبادت کافه جن و انس **اما** ثبوت استغراق جن و انس باینجهت است که ثقلین جنس است و بر جنس هرگاه الف و لام داخل شد قاعده نحاة و اصول است که افاده استغراق میکند پس در ثقلین کافه جن و انس و نبی و ولی و صنفی و صحابی هم از بدو دنیا تا قیامت است و آنچه کلهم ایشان عبادت مقبوله کردند در مدت اعمار خود ضربت علی در یوم خندق افضل از عبادات جمیع ایشانست و علاوه بران اعمال و ضربات بسیاری دیگر در خیبر و احد و بدر و غیر آن دارد تدبر کن آیا مشایخ ثلثه در ثقلین اند یا نه **ایراد عظیم** فخر رازی آنکه اجماعست که هر نبی از غیر نبی افضلست و علی نبی نبوده پس هر نبی

فضل از علی است **جواب بالاجمال** این اجماع مخالف نصوص قاطعه و براهین ساطعه
باطلست **بفرض** تسلیم اجماع پس امامیه میگویند که نبوة و امامت منزلت واحده است چه
این منزلت را در زمانه سلف گاهی بامامت گاهی بنبوت میخواندند چنانچه در قرآن انبیاء را بلفظ
ائمة یهدون بالحق خوانده پس آنچه قطعی شد نیست که علی با انبیاء در نبوت شریکست **اما** در
زمان سلف نایب نبی را امام نبی میگفتند و در زمان خاتم النبوت بعد او اسم نبی جز غیر او الی یوم القیمة
جائز نیست **لهذا** بعد ختم انبیاء قایم مقام این نبوت و این نبی را امام و خلیفه میگویند و این مرحله
منکشف میشود از حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
یعنی ای علی تو نزد من منزلت هارون نزد موسی داری مگر اطلاق اسم نبی بعد من بر غیر من نمیشود
تدبر کن و لله الحمد فضیلت آل عبا ثابت و ایرادت مشکله زایل شد **باب وجوب**
محبت عترت طاهرة علیهم التحیة بدانکه **در ترمذی و مشکوة**
مرویست قال رسول الله صلعم احبوا الله لما یغذوکم من نعمة واحبونی بحب الله و
احبوا اهل بیتی بحبی خلاصه آنکه رسول خدا فرمود دوست دارید خدا را زیرا که غذا میدهد
شما را از نعمات خود و دوست دارید رسول او را بجهت حب خدا و دوست دارید اهل بیت
مرا بحب من **در ترمذی** در باب عباس مرویست قال صلعم والذی نفسی بیده
لا یدخل قلب رجل الایمان حتی یحبکم لله ولرسوله یعنی پیغمبر فرمود قسم بخدا که
نفس من در دست قدرت اوست داخل نمیشود ایمان بدل کسی تا که دوست ندارد شما اهل بیت
بجهت خدا و رسول او **در ترمذی و مشکوة** مرویست ان النبی اخذ بید
حسن و حسین قال من احبنی واحب هذین واباهما وامهما کان معی فی
درجتی یوم القیمة یعنی پیغمبر بدست خود گرفت دست حسن و حسین و فرمود هر که دوست دارد
مرا و این دو پسر و پدر ایشانرا و مادر ایشانرا با من در درجه من یوم قیامت میباشد **و**
در کشاف و تفسیر ثعلبی و کبیر و نیشاپوری و غیر آن در ذیل آیه مودت مرویست

قال رسول الله من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل
محمد مات مغفورا له الا ومن مات علی حب آل محمد مات تائبا الا ومن مات
علی حب آل محمد مات مومنا مستکمل الایمان الا ومن مات علی حب آل محمد
بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا ومن مات علی حب آل محمد
یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا ومن مات علی حب
آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا ومن مات علی حب آل محمد جعل الله
قبره مزار ملائکة الرحمة الا ومن مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة
الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا ومن مات علی
بغض آل محمد مات کافرا الا ومن مات علی بغض … خلاصه ترجمه آنکه هر که بر محبت آل محمد مرد شهید مرد
آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد آمرزیده شده مرد **آگاه** باشید هر که بر محبت آل محمد
مرد تائب مرد **آگاه** باشید هر که بر محبت آل محمد مرد کامل الایمان مرد **آگاه** باشید هر که بر محبت
آل محمد مرد بشارت میدهد او را ملک الموت و نکیر و منکر بجنت **آگاه** باشید هر که بر محبت آل
محمد مرد به بهشت میرود چون عروس که شب اول بخانه شوهر میرود **آگاه** باشید هر که بر محبت
آل محمد مرد در قبر او مفتوح میشوند دو دروازه برای وی بجنت **آگاه** باشید هر که بر محبت آل محمد مرد خدا قبر
او را زیارتگاه ملایکه رحمت میگرداند **آگاه** باشید هر که بر محبت آل محمد مرد بر سنت رسول خدا و بر جماعت
اسلام و اهل ایمان مرد **آگاه** هر که بر عداوت آل محمد مرد در قیامت می آید و بر پیشانی
نوشته شده باشد که این ناامید از رحمت خداست **آگاه** باشید هر که بر عداوت آل محمد مرد
کافر مرد **آگاه** باشید هر که بر عداوت آل محمد مرد بوی بهشت را نمی شمد و بوی بهشت حرام است
تشریح مقام مقتضی چند امر است آنکه مودت و محبت یک معنی دارند مانند آن بغض و عداوت
اما محبت که خلایق عبارت است از امر وجدانی قلبی که بوجود حصول آن میل
و خواهش کامل مشترکی بهم میرسانند **و بغض و عداوت** هم امر قلبی است … چنان که

حصول آن تنفر حاصل میشود **اما علامت** خارجه برای محبت است که ایثار محبوب و اطاعت او
مطلقا میکند پس اگر ضد محبوب و ضد مبغوض بالکل ترک نکرد این ناقص است **ت** محبت در شریعت
بدو قسم است فرض عین و مستحب و کذا **اما مودت** کسانیکه فرض عینی باشد بنحویکه اگر ندا شته باشد
کافر و عبادتش غیر مقبول و جنت بغیر آن حرام و بر ترک آن وعده جهنم است پس محبوبان اسماً و شخصاً
معین باشند والا ظلم و تکلیف مالایطاق لازم می آید این بر خدا محال و ممتنع است **پس** ایشان
چهارده معصوم مطهر اند اول ایشان محمد ص ثانی علی ع سوم فاطمه ع چهارم حسن ع پنجم حسین ع و بعد ایشان
ائمه نه گانه علیهم السلم **اما وجوب** آن پس بقرآن چون آیه مودت است قل لا
اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی خلاصه آنکه بگو ای محمد ص امت را سوال نمیکنیم
شما را بر ابلاغ و معاوضت نبوت مگر مودت و محبت اقارب من **اما سنت** پس از ان کتب
اهل اسلام مملو بالانفراد درین باب کتب تدوین و تالیف کرده چون کتاب المودة سید علی
همدانی شافعی رح **منجمله** آن در تفسیر نیشاپوری و در تفسیر کبیر و کشاف مرویست لما نزلت هذه الآیة
یعنی آیة المودة فقالوا یا رسول الله من قرابتك هولاء الذین وجبت علینا مودتهم
قال علی و فاطمة و ابناهما یعنی هرگاه وجوب محبت در آیت مودت نازل شد صحابه در تعیین
اشخاص محل آن از رسول خدا ص سوال کردند از اقارب تو کدام جماعت است که محبت ایشان بر ما امت
فرض عین و معاوضه نبوت است پیغمبر ص فرمود محبت کسانیکه بر شما عیناً فرض و واجبست ایشان علی ع و فاطمه ع و
اولاد ایشان اند **در معالم التنزیل** آورده نیم فاطمة الزهرا ع و علی و ابناهما و فیهم
نزل انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت الخ که مودت کسانیکه واجب
بر کافه امت است فاطمه ع و علی ع و اولاد این هر دو است و در ایشان آیه تطهیر نازل شده
سوال مودة آل علی و آل فاطمه ع بعد همه چون آل عقیل و آل جعفر و آل عباس و بنی هاشم واجبست
یا نه با وجود حدیث نبوی حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و اذانی فی عترتی و من
اصطنع الی احد من ولد عبد المطلب ولم یجازه علیها فانا اجازیه غداً اذا لقینی یوم القیامة

خلاصه آنکه حرام است جنت بر ظالمان اهل بیت و بر موذیان من در ذریت من و هر که احسان بیکی
از اولاد عبد المطلب کند و او را جزاء آن حاصل نشود من جزاء او روز قیامت ادا میکنم
و امثال این احادیث متواتر اند **جواب** محبت صلحاء سادات بنی هاشم که صحیح العقاید و
العمل اند بموجب صحاح احادیث واجبست **اما** آنچه رکن اسلام و ضروریه دین است این است
که محبت فاطمه ع و ائمه اثنی عشر که افضل افراد بنی هاشم و اخص ایشان اند محبت ایشان خصوصاً واجبست
چه ترک محبت ایشان کفر و نفاق است لهذا خوارج نزد مسلمانان کفار و قتل ایشان واجب و خون ایشان
محلل است **ج** این مودت آل محمد ص امر تکلیفی است چون تکالیف دیگر اکتسابی و واجبست بنحویکه
تارک او موعود بنار است چنانچه **شافعی** گفته لو کان الرفض حب آل محمد
فلیشهد الثقلان انی رافض + ان الله و جبرئیل و احمد + یحبونهم فانهم روافض +
خلاصه آنکه هرگاه رفض حب آل محمد باشد هر آئینه شاهد باشند جن و انس که من رافضی ام
چه خدا و جبرئیل و پیغمبر صلعم ایشانرا دوست دارند پس ایشان هم روافض اند و این محبت را
مودت تکلیفی و اکتسابی مینامند **تنبیه** با مودت آل محمد میلان و مودت اضداد ایشان جایز است
یا نه درین دو قول اند **مختار** کافه امامیه اول است که میل دلی با اضداد ایشان نکند
تمثال آن چون لا اله الا الله است که اول نفی ضد کنند بعد آن اثبات محبوبیت کامل شود
و الا اجتماع ضدین در محل واحد لازم می آید این عند العقل ممتنع الحصول است **باب**
محارب آل محمد بدانکه در **ترمذی و مشکوة و مصابیح** از جمله
علماء ام سلمه و زید بن ارقم و از غیر ایشان مرویست ان رسول الله قال لعلی و فاطمة
و الحسن و الحسین انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم و در روایات دیگر است یجئ رسول الله ص
بباب فاطمة و یاخذ عضادتی الباب فیقول بعد تلاوة آیة التطهیر حربکم حربی و سلمکم سلمی
یعنی رسول خدا ص بدروازه فاطمه ع رفته دو بازوی دروازه را گرفته مخاطب بعلی ع و فاطمه ع
و حسنین ع بعد تلاوه آیه تطهیر فرمود جنگ شما جنگ من و صلح شما صلح منست **تشریح مقام**

مقتضی چند امر است اول لفظ حارب از باب فاعل غالبا در مشارکت میباشد پس لفظ حارب شیر است
بدو امر دقیق **اول** هر که با شما وشما با او جنگ میکنید پس من با او در جنگ ام و او در جنگ
منست **دوم** اگر کسی با شما جنگ کند و شما ساکت باشید دو هر دو صورت جنگ ایشان با منست
ب جنگ فعلی باشد یا قولی یا ارادی یعنی اراده جنگ داشته باشد داخل در این حدیث است
چنانچه در این آیه جهاد لسانی کنایت از فعلی کرده یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین
واغلظ علیهم یعنی ای پیغمبر جهاد کن کفار ومنافقین را و بر ایشان غلظه کن جهاد پیغمبر با کفار ثابت
است اما جهاد منافقین مدة العمر نکرده مفسرین ملل اسلام میگویند مراد در اینجا جهاد لسانی است
امامیه میگویند فعل نائب فعل منوب عنه است پس به نیابت نبی جنگهای علی ع با منافقین صفین
وجمل ونهروان واقع شده بهر کیف محاربین آل محمد محاربین رسول اند بعقل ونقل **اما عقل** پس
بدانکه این سیزده معصوم بالضرورت ذریه رسول اند و بثبوت ذریه ثابت شد که نسل رسول اند
ونسل جزئی از بدن است پس جنگ ایشان عینا جنگ رسول است زیرا که جزو و کل در حکم واحد است
ومحارب رسول کافر پس محارب آل او بالضرورت کافر است **دیگر** بر هر ذی عقل وصحت
که سیاهی که بآن حروف قران می نویسند بسبب معیت با حروف قرآن آن سیاهی و آن کاغذ که بر او
حروف قرآن نوشته شده و جلد چرمیکه با قران ملصق شده محترم و واجب التعظیم است
بالاجماع پس اگر کسی باین جلد یا باین کاغذ یا باین سیاهی بل بغلاف قرآن توهین کند یا بپای زند
یا کلمه کریهه بگوید باجماع امت مرتد میشود **العجب ثم العجب** کیف لا التعجب اهل بیت عصمة وطهارة
جزو بدن رسول باشند و ایشان را مسلمانان شناخته و دانسته بکشند و بعد کشتن ابدان مطهره ایشان را
پایمال سم اسپان سازند و دختران رسول را سر و پا برهنه دست و پای بسته بالای شترهای بی پالان
در بلوای عام از کوفه بشام ببرند اینجماعت را کفار و مرتد و محارب رسول ندانند **دیگر** مودت
محبت آل محمد ص از ضروریات اسلام است و بر آن اجماع است قطع نظر از قرآن و سنت و نص صریح است پس
جنگ و حرب با ایشان مستلزم عداوت با ایشان است و معاند ایشان باجماع امت و نصوص

قرآن وسنت کافر وناری است **لهذا** نواصب وخوارج باتفاق اهل اسلام کفار ومخلد فی النار
میباشند پس محارب ایشان بالاولی کافر است **اما نقل** وان کان العبد وهو مختصی اند منجمله ان
حدیث مزبور و آیه ابنائنا وابنائکم است **بتتبعیه** هر گاه این ثابت شد پس در کفر
فرق چهار گانه از محاربین جمل ونهروان وصفین و کربلا شکی نماند و تحقیق دلیل **اما عقل** پس او
گذشت **اما نقل** پس متفق علیه اهل صحاح است چنانچه در مسلم مرویست فمن
اراد ان یفرق هذه الامة وهی جمع فاضربوه بالسیف و فی اخری
اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الاخر یعنی هر که اراده تفریق این امت کند بعد اجتماع
ایشان پس او را بشمشیر بزنید و در حدیث دیگر هر گاه در زمان احد دو خلیفه را بیعت کرده شود
آخر را بکشید پس درینجا قتل این هر سه گروه واجب شد زیرا که خلیفه برحق امیر المومنین بود علاوه بران
آنحضرت از آل محمد بوده برو خروج کردند **اما اهل جمل** پس ابربا ست درا و مرویات **بخاری**
در آخر کتاب الفتن در باب الفتنه قال لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة یعنی رستگار آن قوم
نیست که ولی امر ایشان زن باشد بعد این در احادیث دیگر است که مراد از این امرأة عائشه است
اما خوارج پس در همه صحاح است خصوص در **بخاری** در باب علامات النبوة در ذوالخویصره
وقوم او که از خوارج بودند فرمود یقرؤن القران لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الدین کما یمرق
السهم من الرمیة الی قول سعید الخدری واشهد ان علی بن ابی طالب قاتلهم وانا معه
یعنی خوارج تلاوت قرآن میکنند ایمان یا قرآن تنر قوهای ایشان نمیرسد بر می آیند از دین چنانچه
بر می آید تیر از کمان سعید خدری میگوید من شهادت میدهم که ایشان را علی ابن ابی طالب کشته من
با او بودم **و** از عائشه مرویست انهم شر الخلق والخلیقة یقتلهم خیر الخلق والخلیقة
یعنی خوارج بدترین خلایق اند ایشان را بهترین خلایق و بهتر خلفاء میکشد **اما معاویه** پس بسبب
در حال او حدیث متفق علیه صحاح ستة چنانچه در مسلم در کتاب الفتن **و بخاری** در باب
معاونت مسجد آورده قال رسول الله ص عمار استقتله الفئة الباغیة عونهم

الجنة ویدعونك الی النار ای عمار زود باشد که گروه ستمگار ترا میکشد تو ایشانرا بجنت میطلبی و ایشان ترا بجهنم میطلبند **تنبیه** معاویه و قوم او را رسول خدا ص قوم ظالم و داعی الی النار و اهل نار نامیده **علاوه** برآن در مسلم هست که امر معاویة سعداً فقال ما منعك ان تسب ابا تراب یعنی معاویه امر کرد سعد را که بر حضرت امیر عیاذاً باللہ لعنت کن سعد وقاص قبول نکرد بسبب وجوه مناقب سه گانه که سابق دانستی **و معاویه** اول کسی هست که سنت خود نهاد تا هزار ماه که بر امیر المومنین ع بر منبر بعد حمد خدا و نعت مصطفی نعوذ باللہ لعن بر مرتضی علی کردند و بر خود او رسول اللہ لعنت کرد چنانچه در مجلد ششم **شرح نهج البلاغة** در ذیل خطبه ابن النابغه روایت کرده در محافل صحابه امام حسن فرموده انشدك اللہ یا معاویة

اتذکر یوماً جاء ابوك علی جمل احمر وانت تسوقه واخوك عتبة هذا

یقوده فرآیکم رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فقال اللهم العن الراکب

والقاید والسایق یعنی ای معاویه یاد کن روزیکه پدرت بر شتر سرخ سوار بود تو او را پیش میبردی برادرش عتبه مهار میکشید پیغمبر شما را دیده فرمود بار خدایا لعنت کن بر این سوار و سایق و قاید و در همین کتاب و بیت که رسول ص بر معاویه در هفت موضع لعن کرده **از طایف تا یوم العبرح** یوم احد که معاویه بر کوه و آنحضرت بر بالای آن بود

و یوم الجمل الاحمر وابو ه راکب علیه **و** لیلة العقبة وقفوا فی العقبة لیستنفروا

ناقته وکانوا اثنی عشر رجلاً منهم ابوسفیان ومعاویه و آن دوازده نفر منافقین برای ترسانیدن شتر رسول ص منتظر بودند در آنها ابوسفیان و معاویه بود **و در ترمذی و مشکوه** مرویست که مات النبی وهو یکره ثلثة احیاء ثقیف و بنی حنیفه و بنی امیه یعنی پیغمبر ناراض مرد از سه طایفه از جمله آنها بنی امیه اند **در شرح السنة** بغوی مرویست

که پیغمبر در خانه ام سلمه بود و علی آمد فقال ص یا ام سلمه واللہ هذا قاتل القاسطین والناکثین

والمارقین من بعدی یعنی علی ع آمده پیغمبر فرمود ای ام سلمه بخدا قسم این علی کشنده ظالمان

و ناکثان و مارقان بعد من هست **اما** قاسطان ظالمان گروه معاویه هست **اما** ناکثان گروه اهل جمل رووس ایشان عائشه و طلحه و زبیر اند که بعد بیعت آنحضرت نکث آن کردند **اما** مارقان خوارج اند که از دین برآمده اند **اما یزید** و فوج او برا و اکثر محققین لعنت میکنند برای آنکه فرزندان رسول ص را بذلت و خواری کشت چون **شارح عقاید نسفی** نسبت بیزید میگوید لا نتوقف

فی شانه بل فی ایمانه لعنة اللہ علیه وعلی انصاره واعوانه یعنی توقف و شک ندارم در ایمان او یعنی شک ندارم در ایمان نداشتن یزید لعنت خدا او و بر انصار او و بر اعوان او باد و الحمد للہ دشمنان خدا و رسول ص مفتضح شدند **باب اقامت علی بحدیث خم غدیر** بدانکه شاگرد بخاری صاحب **ترمذی و صاحب مشکوه** بحذف سند روایت میکنند که قال النبی ص من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی سید انبیا فرمود مولای هرکه منم علی ع مولای او ست **در مشکوه** از احمد حنبل از براء و از زید و غیر ایشان مرویست

لما نزل رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم بغدیر خم اخذ بید علی فقال الستم

تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون

انی اولی بکل مومن من نفسه قالوا بلی فقال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقیه عمر بعد ذلك فقال له هنیئاً لك یا ابن

ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مومن ومومنة خلاصه ترجمه رسول خدا ص بمقام غدیر خم از مرکب فرود آمده دست علی ع را گرفته فرمود آیا نمیدانید که من اولی ام بمومنین از نفوس ایشان صحابه عرض کردند آری یا رسول اللہ پس باز فرمود آیا نمیدانید که من مالک و صاحب اختیار ترم نسبت بهر مومن از نفس او صحابه عرض کردند آری یا رسول اللہ پس از آن فرمود بار خدایا مولا و صاحب اختیار هر کس که من باشم پس علی ع صاحب اختیار او ست بعد آن دعا فرمود بار خدایا دوست دار هر که دوست دارد علی ع را و دشمن دار هر که دشمن دارد علی ع را پس اول کسیکه بعد این تقریر ملاقی علی ع گردید عمر بود و گفت گوارا باد ترا ای علی ع صبح و شام کردی در حالیکه مولا هر مومن شدی

تشریح مقام مقتضی چند امر است **آ** این حدیث از اجله متواترات است چنانچه علمای اهل سنت بالانفراد و مجملاً کتب کبیره و رسایل مستقله در اسانید این حدیث نوشته اند چنانچه **در صواعق** از احمد حنبل نقل کرده که سی کس از صحابه راوی حدیث غدیر اند **در تاریخ الخلفا** آورده که در رحبه حضرت امیر استشهاد کرد سی نفر از صحابه شهادت دادند که حدیث من کنت مولاه را بگوشهای خود شنیدیم از پیغمبر ص **کتاب الولایت** حافظ ابن عقده نوشته در اسانید همین حدیث و در آن یکصد و بیست و پنج طریقه این حدیث از یکصد و پنج صحابه ضبط کرده **طبری** هفتاد و پنج سند نوشته **حافظ ابونعیم** کتابی علیحده در همین نوشته و علمای دیگر چون ابن مغازلی و میرزبانی و امثال ایشان بسیاری کتب را در اسانید این داده اند پس انکار تواتر آن انکار قرآن است **ب** معنی مولی در لغت بیست و یک معنی آمده چنانچه در اینجا ضبط میکنیم

۱ ولی **و** ۲ مالک **و** ۳ غلام **و** ۴ معتِق **و** ۵ معتَق **و** ۶ صاحب **و** ۷ ابن عم **و** ۸ جار **و** ۹ حلیف **و** ۱۰ ابن **و** ۱۱ عم **و** ۱۲ نزیل **و** ۱۳ شریک **و** ۱۴ ابن اخت **و** ۱۵ رب **و** ۱۶ ناصر **و** ۱۷ منعِم **و** ۱۸ منعَم علیه **و** ۱۹ محب **و** ۲۰ تابع **و** ۲۱ صهر

تنبیه هرگاه این مقرر شد پس بدانکه **در مطالب السئول** ابن طلحه شافعی بسط عظیمی درینجا داده خلاصه مقال و حاصل مآل او اینست که خداوند جل شانه علی ع را نفس محمد ص قرار داده و خود پیغمبر ص هم علی ع را نفس خود شمرده و مرتبه هارونی نزد موسی بعلی ع پوشانیده و اخوة حکمی با او بسته پس هر معنیکه ازین معانی مولی نسبت بپیغمبر صحیح و بجای باو اطلاق میشود همان معنی بهمان جا نسبت بعلی ع هم اطلاق میشود **منجمله** آن پیغمبر ص ولی کل است بود پس علی ع در اینجا بجای پیغمبر ص ولی کل است است زیرا که نفس رسول است **توضیح** مقالش در جائیکه پیغمبر ص مالک امور خلق و ولی ایشان و سید و معتِق و صاحب و ابن عم و جار و حلیف و نزیل و شریک و رب و ناصر و منعم و محب باشد علی ع نفس رسول و مساوی او در همه امور است پس علی ع هم در همه اینمقامات همین رتبه و ولایت دارد و هلم جرا **و نمبره** شیخ ابوالفرج در کتاب کتاب الله که خواص الامه گفته هیچ یک معنی ازین معانی صحت نمی بندد بغیر اولی بالتصرف **در نهایت** ابن اثیر در لغت

قال حبیب علی الناس فی الرحبة ثم قال لهم انشد بالله کل امرء مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول یوم غدیر خم ما قال لما قام فقام اثنا عشر بدریا من الناس فشهدوا ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من کنت مولاه فعلی مولاه قال حنبل هذا اخرجه احمد عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم و عمرو ذی مر و ابی الطفیل عن ابی هریرة و الطبرانی عن ابن عمر و مالک بن حویرث و حبشی بن جنادة و جریر و سعد بن ابی سعید الخدری و انس و البزار عن ابن عباس و عمارة و بریدة و فی اکثرها زیادة الخ تاریخ الخلفا سیوطی

مولی گفته کل من ولی امرا فهو مولاه و بعد آن گفته والولایة بالکسر الامارة و بعد آن گفته و منه الحدیث من کنت مولاه فعلی مولاه بعد آن گفته قال الشافعی یعنی بذلک ولاية الاسلام بعد آن گفته و قول عمر لعلی اصبحت مولی کل مومن ای ولی کل مومن و بعد آن گفته و منه الحدیث ایما امرءة نکحت بغیر اذن مولیها فنکاحها باطل و فی روایة ولیها ای متولی امرها خلاصه ترجمه آنکه هر که ولی امری باشد پس او مولی آن امر است و ولایت بکسر واو بمعنی امارت و ریاست است و از این معنی حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه است یعنی ولی هر کس و امیر هر کس منم علی امیر و ولی اوست و شافعی گفته مراد از مولی بودن حضرت امیر ولایت و ریاست دین اسلام است و قول عمر که ای علی مولای هر مومن شدی بمعنی ولی هر مومن شدی از این باب است حدیث هر زن نکاح خود بغیر اذن مولای خود کند یعنی بغیر اذن ولی کند باطلست و در حدیث دیگر است که ولی زن متولی امر اوست **سوال** مولی بمعنی اولی بر وزن افعل نیامده تا که حدیث غدیر دلیل بر خلافت شود **جواب** در اشعار عرب و قرآن آمده **اما قران** پس در حق منافقین میفرماید مأویکم النار هی مولیکم معناه اولیکم باتفاق المفسرین **یعنی** ای منافقین جهنم همین نار اولی بایشان باتفاق مفسرین است پس در حدیث غدیر هم مولی بمعنی اولست **سوال** در مولی معانی بسیار است تخصیص آن بولی و اولی ترجیح بلا مرجح است **جواب اجمالی** بر دو وجه است **آ** در اصول مقرر شده در جائیکه لفظ مشتمل معانی عدیده باشد استعمال آن بهمه معانی در یکوقت ممتنع عقلی است پس تخصیص آن بقرینه عقلی واجب است پس بنابراین بقراین عقلی و نقلی لفظ مولی را تخصیص بولی و اولی دادیم **دوم** بقراین داخله و خارجه مولی را تخصیص دادیم **اما قرینه** داخله ما قبل خود حدیث است و آن اینست آنحضرت اول فرمود الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم مرتبه دوم تاکیدا فرمود الستم تعلمون انی اولی بکل مومن من نفسه پس این تقریر برای تفهیم مطلب بود بعد از آن آنحضرت فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی من کنت اولی به فعلی اولی به و چون با خبر ثابت و مخصوص گشت

این تقریر همه معانی دیگر را برآورد ولله الحمد اما قراین و مخصصات خارجه بحدی اند که این رساله
گنجایش ذکر آنها ندارد منجمله آن شیخ ابو الفرج از مشایخ خود روایت میکند فاخذ بید علی
فقال من کنت ولیه واولی به فعلی ولیه یعنی پیغمبر دست علی گرفته فرمود
ولی هر کس و اولی نسبت باو من باشم پس علی ولی و اولی باوست **ابن مغازلی** روایت کرده
من کنت مولاه فعلی مولاه من کنت ولیه فعلی ولیه یعنی مولای هر کس منم پس علی مولای اوست
و ولی هر کس منم پس علی ولی وست **ثعلبی** آورده هرگاه خبر غدیر منتشر شد حرث بن نعمان فهری
آمده عرض کرد هذا منک ام من الله فقال النبی وقد احمرت عیناه والله الذی لا اله الا
هو انه من الله ولیس منی شیء قالها ثلثا فقام الحرث فقال اللهم ما یقول محمد صلی الله علیه وآله وسلم
ان کان حقا فارسل من السماء علینا حجارة او ائتنا بعذاب الیم فوالله ما بلغ ناقته حتی رماه الله
من السماء بحجر فوقع علی هامته فخرج من دبره ومات وانزل الله سأل سائل بعذاب واقع
خلاصه آنکه این قصه غدیر از خداست یا از تو حضرت بعد سوگند فرمود که من الله است حرث برخواست
و گفت بار خدایا اگر قول محمد راست است بر من از آسمان سنگی یا عذابی بفرست هنوز بناقه نرسیده که سنگی از آسمان
بکاسه سرش رسیده بجهنم واصل شد و سوره سأل سائل نازل شد و در مطالب السئول است **اشعار** حضرت امیر علیه السلام مروست

محمد النبی اخی وصنوی	وحمزة سید الشهداء عمی
وجعفر الذی یضحی ویمسی	یطیر مع الملائکة ابن امی
وبنت محمد سکنی وعرسی	منوط لحمها بدمی ولحمی
وسبطا احمد ولدای منها	فایکم له سهم کسهمی
سبقتکم الی الاسلام طرا	غلاما ما بلغت اوان حلمی
واوجب لی ولایته علیکم	رسول الله یوم غدیر خم
فویل ثم ویل ثم ویل	لمن یلقی الاله غدا بظلمی

و اشعار حسان در باب حدیث خم غدیر مشهور اند که بعد انفراغ از بیعة از پیغمبر اذن گرفته انشاء

کرد این رساله صورت تطویل ندارد **اشعار**

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم	بخم واسمع بالرسول منادیا
فقال فمن مولاکم وولیکم	فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا
الهک مولانا وانت ولینا	ولن تجدن منا لک الیوم عاصیا
فقال له قم یا علی فاننی	رضیتک من بعدی اماما وهادیا
هناک دعی اللهم وال ولیه	وکن للذی عادی علیا معادیا

باب امامت علی بلفظ وهو ولی کل مؤمن

بدانکه در **مشکوة** در باب بلوغ الصغار مرویست و در **بخاری** در باب عمرة القضا
مرویست قال النبی لعلی انت منی وانا منک یعنی ای علی تو از منی و من از توام و در **مشکوة** در باب
مناقب مرویست قال رسول الله ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن ومؤمنة
یعنی رسول خدا فرمود بدرستیکه علی از من و من از علی ام و او ولی هر مرد مومن و زن مومنه است
در **ترمذی** مرویست تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله فقالوا اذا لقینا
رسول الله اخبرناه بما صنع علی فلما قدمت السریة سلموا علی النبی فقام احد الاربعة فقال یا
رسول الله الم تر الی علی صنع کذا وکذا فاعرض عنه ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فاعرض
عنه ثم قام الثالث فقال مثله فقام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل الیه رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی ما
تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن من بعدی خلاصه

آنکه چهار منافق اصحاب رسول میان عهد بستند که نزد پیغمبر شکوه علی یکی بعد دیگر میکنیم پس اول
منافق برخاسته عرض کرد که علی چنین کرد حضرت اعراض کرد تا آنکه هر چهار منافق مطلب خود ادا
کردند پیغمبر متغیر شده و غضب او از پیشانی آنحضرت مینمود و سه بار فرمود چه اراده دارید از علی
بدرستیکه علی از من و من از علی ام و علی ولی هر مومن بعد منست **تشریح** مقام مقتضی چند امر است

آ ثابت شد که در عهد نبی صلعم جماعتی از صحابه بغض و عداوت داشتند **و** مبغض علی منافق است
و اگر چنین جماعت خلافت از خانهٔ نبی بر کنند و فرزندانش را بعد او بکشند عجب نیست زیرا که بحضور پیغمبر
عداوت علی ظاهر کردند و بعد وفاتش او در کینه کشیدن بالا ولی اند **ب** علیٌّ منی و انا من علی
این تشریح آیه انفسنا است که خدا علی را نفس رسول صلعم قرار داده و مویدان احادیث دیگر اند بعضی در این
صحاح ضبط آمده می آیند **و** در اینجا ثابت شد آنچه بر نبی جائز و شایع است بر علی هم جائز است الا بر علی
اطلاق لفظ نبی بعده جائز نیست پس ولایت و عصمت و علم ثابت شد **تنبیه** هرگاه اتحاد محمد
و علی ثابت شد بنحویکه این هر دو کانه نفس واحد اند پس بدانکه **در ترمذی و مشکوٰة**
مرویست که اگر علی از پیغمبر غایب میشد پیغمبر بیتاب شده دعا میکرد اللّٰهم لا تمتنی حتی
تریني عليًا یعنی بار خدایا مرا میران تا آنکه بنمائی مرا علی را زیرا که چون علی جدا میشد کانه جان
و نفس از بدن پیغمبر جدا میشد **ج** بر امامت علی علیٌّ ولیٌّ کل مومن نص جلی است زیرا که خود
پیغمبر سبب وصول و حصول امامت قبل اظهار مطلب بیان فرموده آن اینست که علی از من و من
از علی ام **و** لفظ بعدی قطع دلیلی است بر ولایت علی زیرا که اگر مراد از لفظ ولی ناصر و محب
میبود لفظ بعدی نمیفرمود چه علی محب و ناصر در عهد آنحضرت و بعد او هم بود بل در غیوب او بوجوب
نمیدی ... ملازم **اما** تقیید بعدی و تصرف علی در غزا ثابت شد که ... ولایة ... که در خلایق برا
علی در وجود نبی نبود مگر بعد آنحضرت **سوال** چگونه قطع میشود که در اینجا مخصوص ولایت مراد است
جواب بدو وجه است **ا** از خود همین حدیث که پیغمبر اول علت بیان کرد بلفظ علیٌّ
منی بعد آن فرمود علیٌّ ولی کل مومن بعدی چه پیغمبر ولی هر مومن است پس علی نیز است و
مثل نبی است و هرگاه مماثلت باین اثبات کرد بعقب آن بیان کرد که علی بعد من ولی هر مومن
است منافقین مطلب فهمیدند **ب** از اقوال ابن اثیر که ولی در لغت بمعنی متصرف و متولی امور است
هرگاه این ثابت شد پس ولایت علی ثابت شد و الحمد

باب النص بر امامت علی بلفظ لا یؤدی عني

بدانکه در ترمذی

باب النص بر امامت علی بلفظ لا یؤدی عنی

مرویست قال رسول الله صلعم علیٌّ منی و انا من علی و لا یؤدی عني الا انا او علیٌّ یعنی پیغمبر
فرمود علی از منست و من از علی و ادا نمیکند رسالت مرا مگر من یا علی **در ترمذی** در تفسیر سوره
براة مرویست بعث النبی ببراءة ابابکر ثم دعی علیًا فقال لا ینبغی لاحد ان یبلغ هذا
الا رجل من اهلی و منی فاعطاها علیًا ایاه یعنی پیغمبر فرستاد ابوبکر را با چند آیات سوره براة
بعد آن علی را طلبید و فرمود سزاوار این امر هیچ کس نیست که ابلاغ کند مگر مردی از اهل بیت من
یا از من پس بعلی داد و فرستاد **در ترمذی** و همه تفاسیر مرویست بعث النبی صلعم ابابکر
وامره ان ینادی بهولاء الکلمات ثم اتبعه علیا فبینا ابوبکر فی بعض الطریق
اذ سمع رغاء ناقة رسول الله القصواء فخرج ابوبکر فزعا فظن انه رسول الله
صلعم فاذا علی فدفع الیه کتاب رسول الله و امر علیا ان ینادی بهولاء الکلمات
یعنی رسول خدا ابوبکر را با سوره براة بمکه فرستاد پس عقب او علی را فرستاد که از ابوبکر آیات را گرفته
خود تبروی بر اهل موسم در مکه بخوانی و علی از بین راه از ابوبکر آیات را گرفته بر اهل مکه خواند
و امارت بعلی داد **در کشاف** و غیر آن مرویست ان ابابکر لما کان ببعض الطریق
هبط جبرئیل فقال لا یبلغن رسالتک الا رجل منک فارسل علیا فرجع ابوبکر
الی رسول الله فقال یا رسول الله انزل شیء من السماء قال نعم اه
یعنی ابوبکر بعض راه مکه رسیده بود که جبرئیل نازل شد که یا محمد خدای علی اعلی میفرماید که پیغام
رسالت تو را نمیرساند مگر مردی از تو پس علی را با سوره فرستاد و ابوبکر رجوع کرد و عرض نمود
ای رسول آیا چیزی در من از آسمان نازل شده پیغمبر فرمود بلی لایق ادای امور رسالت
نیست مگر علی **تشریح مقام** مقتضی چند امر است **ا** این قصه مراجعت ابوبکر و فرستادن
علی بجای او از جملهٔ متواترات است اهل تفسیر و سیر و تواریخ بر این متفق اند **ب** از این حدیث
ثابت شد که علی و محمد یک لیاقت و یک رتبه دارند پس لایق ادا و ابلاغ امور الهی و احکام
رسالت بجز آنها نیست مگر خود محمد و علی علیهما السلام لهذا در حضور و وجود نبوی علی را خداوند علی و

جلی فرستاد که تا قیامت کافه خلایق بدانند که بحضور فضل انبیا علیؑ مناصب نبوی را اداء ابلاغ کتاب منبغی
کرد و همین شخص بعد نبوی قیام امور نبوی میکند نه غیر او این است نص جلی بر امامت علیؑ کرم الله وجهه
زیرا که بعد نفی اثبات است و این بر اسخات و اهل لغات حصر میتامند بقوله لا یؤدی و

لا ینبغی الا انا او رجل منی و در قدسی لا یبلغن رسالتك الا رجل منك
این تخصیص مبید مبلغ و ابلاغ را ولفظ من دلالت دارد که علیؑ پاره رسولؐ بجای رسولؐ است
تنبیه بوجوه بجو نصوص محققین میگویند نبوت و امامت فی الواقع واحد است بجهت ختم نبوت شد
این صاحب منصب را در این زمان نام دوم مقرر کردند که امام و امیر و خلیفه و وصی و ولی تدبر کن
ج در ارسال ابوبکر در اول و برگردانیدن او و فرستادن علیؑ تعقب او بجای ابوبکرؓ علت غائی
وبیم بیانی بر هر ذی عقل و شعور مبرهن از کرده آفتاب در وسط سما روشن تر است و این
چند چیز است **اول** مردم بدانند که اجماع جهال بر اختیار امری باطل است زیرا که خود نادان از
عالم بحقیقت حال و کیفیت مآل علاوه بران معصوم من حیث الانفراد و الاجتماع نیستند چه
سرور انبیا عقل کل و معصوم بالکل و اعلم جز و کل شخصی را منتخب برای ادای امری کرد منتخب
افضل بشر غیر منتخب برآمد **دوم** مردم تا قیامت بدانند که لایق ادای رسالت و قابل ابلاغ احکام
ابوبکر نیست بل قابل آن علیؑ است تا که بر مردم حجت قطع باشد که ابوبکر را برسالت که اول فرستاده
و در اثنای راه برگردانید بحکم خدا و اگر ابوبکر را خلیفه سازند چنانچه پیغمبر او را رسول خود ساخته
بود در رسالت از و واپس گرفت پس همچنین است هم خصوص اهل اجماع خلافت از او واپس
گیرند و خجالت نکشند زیرا که دران پیروی نبیؐ است **سوم** قرائت پنج یا ده یا چهل آیه
طفل دبستان هم میتواند کرد خصوص وقتیکه چنین اوستاد کامل او را آماده بر قرائت کند پس
ابوبکر بصراحت حدیث قدسی لا یبلغن رسالتك لیاقت تلاوت آنها هم نداشت و حال آنکه
بسیر بی‌شعور بل طوطی بعد تعلیم او بر نطق بالتعلم قابل ادا و لایق تلاوت است پس هر که
قابل و لایق این امر مساوی طوطی هم نباشد او بالضرورة و اجماع عقول لایق و قابل تعلیم

اطفال باشد نیست قطع نظر از منصب رسالت و خلافت والحمد لله این ظاهر است خود میدانی و بعض
رموز دیگر بیان میکردم بجهت اختصار لایق این رساله نیست و این نصوص اگرچه من حیث الورود
خاص اند اما من حیث المفهوم عام الی یوم القیام اند و کافیست در نص امامت علیؑ همین حدیث
و ارسال او بمکه و ادای امر رسالت از دست علیؑ و در خود احادیث میدانی که مقید بزمان و مکان
نیستند **سوال** چرا در ارسال علیؑ بعد ابوبکر در رجوع او این علت نباشد که در نقض و ابرام
عهود و مواثیق خود والی یا مثل او از اعزا و اقارب در عرب مخصوص بوده باشد **جواب اجمالی**
بچند وجه است **اول** این امر عام بود یا خاص اگر امر واحد خاص بود پس کسیکه قابل امر واحد
بنص عالم الغیب نباشد او بالضرورت قابل امور الهیه را نباشد و امامت ریاست امور عامه
خلایق من الله است **و اگر** عام بود پس بامر خاص که منصب نبوت در این زمان خلافت باشد
بغیر اذن عالم الغیب بالضرورت لایق نیست **دوم** بسبب بریده شدن زبان تاویل و
تفقص این عذر ابرام و نقض عهود و مواثیق پیش کردن که این عهود در امتوی همیشه دیگر والی
یا اعزا و اقارب مثل او قاعده مختلفه من عند النفس غیر مقبول است بلا اثبات آن و بلا دلیلی بر آن
و اگر این عذر را حقیقتی میبود پس پیغمبر از آن جاهل بود یا عالم و بعد علم ناسی بود یا تجاهل کرده
باشد معاذ الله عن ذلک **و** ابوبکر چرا پرسید آیا در گردانیدن من چیزی در من نازل شد پیغمبرؐ
فرمود بلی لا یبلغن رسالتك الا انت او رجل منك و اگر چیزی میبود البته رسولؐ اول
همان عذر پیش میکرد و ابوبکر هم میدانست و از سبب برگشتن تفحص نمیکرد **باب النص**
بر امامت علیؑ بحدیث منزلت بدانکه متفق اهل
صحاح حتی بخاری هم چند جا این حدیث را ایراد کرده که حضرت پیغمبرؐ وقت تشریف بردن
بجنگ تبوک علیؑ را خلیفه خود در مدینه ساخت قال علی یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اتخلفنی فی
النساء والصبیان فقال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی **و در ترمذی و مشکوة** است قال النبی

لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی خلاصه آنکه علی عرض کرد ای رسول خدا
مرا میان زنان و طفلان میگذاری پس پیغمبر فرمود ای علی تو راضی باش تو از منی و تو نزد من منزلتی
هارون داری که نزد موسی داشت **تشریح مقام** مقتضی چند امر است آنحدیث متواتر
است احدی را احتمال انکار نیست **ب** در عرض علی دو سه حکمت ظاهر است **یکی** ترغیب مجاهدین
و تلبیت ایشان **دیگر** استظهار این منزلت **دیگر** محبت خدا و رسول بود نمیخواست که حضرت
بغیر علی بجهاد رود مبادا از آن کفار و منافقین صحابه آنحضرت میان راه ضرری برسد این معلوم است
وقتیکه علی از نظر پیغمبر غایب شود پیغمبر دست بدعا باشد بلفظ اللهم لا تمتنی حتی ترینی علیا
بگوید این علی چگونه بغیر او آرام باید انت منی و انا منک فراموش کردی **ج** حدیث
نص جلی است بر امامت و عصمت و کمال مرتبه او نزد خدا و رسول بنحویکه از عالم امکانی دیگر را
ممکن نشده لهذا اعلی افضل انبیا و ملائکه فضلا عن الصحابه است **اما اکملیت** و افضلیت علی باینجهت است
که شبه به نبی معصوم اعلم و اعقل و اکمل امت و مکمل ایشان بود پس ثابت شد که علی هم معصوم
و اکمل امت و مکمل ایشان و اعلم جمیع ایشان است پس افضل امت محمدی است **اما افضلیت** او
از انبیا و ملائکه بجهت آنست که مساوی افضل خلایق محمد بن عبد الله است و مساوی افضل افضل
خلایق است **اما نص** بر امامت علی باینجهت است که بدعای موسی اشرکه فی امری خدا
هارون را شریک نبوة موسی ساخته در حضور و وجود او متولی امور است و خلیفه موسی بر ایشان
بود پس علی هم شریک نبوة محمدی و خلیفه او در حضور و غیاب اوست مگر در این جزو نبوت
که از حصه علی است او را امامت در این زمان میگویند پس جمیع مراتب که هارون داشت دارد
و مصرح تعمیم لفظ استثناست که لا نبی بعدی باشد پس آنچه از مراتب هارونی برآمد هم نبی
برآمد که بر علی در زمان ختم نبوة جایز نیست و تشریح این امر در کتاب معارف ناجیه و نار تفصیل
بیان کردم **و موید** این مقام دعا رسول خدا برای علی و جمیع آنچه موسی برای هارون خواسته
بقوله تعالی قال رب اشرح لی صدری … نقال اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به

ازری و اشرکه فی امری و قال رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری
و اشرکه فی امری یعنی برادرم علی را وزیر من گردان و محکم ساز وزارت
علی را در من یا پشت مرا و شریک ساز علی را در امر نبوة من **اما** اجابت دعا موسی بقرآن
ثابت است بقوله تعالی اعطیت سؤلک یا موسی پس اجابت دعا محمد هم بالضرورت است تفسیر
ثعلبی و غیر آن را ملاحظه کن و تشریح این دعا بتفصیل در مطالب السئول است **ایراد عظیم** دلالت
این حدیث مسلم است اما بموت هارون در حضور موسی خلافت هارون فوت شد پس خلافت علی هم
بعد فوت نبی فوت شد **جواب اجمالی** آنکه هارون اگر در زمانه موسی نمیمرد پس نبوت هارون
باقی میماند یا نه **اگر** باقی نمیماند پس عمومیت دعا موسی اشرکه فی امری عبث و اجابت باری
اعطیت سؤلک یا موسی غلط و کذب خدا باشد این باطل بالضرورت است پس بقاء خلافت
هارون واجب بود و در اینجا علی بعد محمد باقی پس خلافت محمدی بر علی و آل او تا قیامت و الحمد لله
باقیست **باب در امر نبی که علی را امارة دهید** آنکه در مشکوة
در باب مناقب عشره مخاطب بصحابه و عشره مبشره فرمود قال رسول الله و ان تؤمروا علیا
و لا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم خلاصه آنکه پیغمبر فرمود
ای صحابه و ای عشره مبشره امارة بدهید و امیر خلیفه خود سازید علی را و لکن می بینم که علی را امیر و امام خود نمیسازید و اگر اینچنین فاعل آن شدید چه سعادتمندید
علی را هدایت کننده خلایق و هدایت یافته شده بذات خود میگیرید و شما را بر طریق استوار و محکم
که در آن ضلالت و زوال نیست **در ترمذی و مشکوة** مرویست قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث ما دار خلاصه آنکه پیغمبر فرمود رحم
کند خدا علی را بار خدایا دایر کن حق را با علی بهر طرف که علی دور میکند **در ملل شهرستانی**
و غیره وارد است قال علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار
یعنی علی با حق و حق با علی است دور میکند حق بهر طرف که علی دور میکند **تشریح مقام**

امارة علی اباهیل … بابلکی منبی است که

مقتضی چند امر است آخطاب بصحابه عشره مبشره بصورت ایجاب بر ایشان عناً است پس معلوم شد
که ایشان لایق و قابل امارة نیستند و الّا امر بادن امارت بعلیؑ نمیفرمود **ب** لفظ لا اریکم
فاعلین پیش خبری صریحیت بانکه صحابه خصوصاً عشره خلافت بعلیؑ نمیدهند **ج** صریح است لفظ
تجدوه هادیاً مهدیاً بر آنکه علیؑ هدایت یافته شده بذات خود پس مهدی هادی غیر مشود
و هر که خود نو مسلم باشد او محتاج تکمیل و هدایت خود است غیر را چگونه اهدا و اصابت بحق کند
چنانچه بدیهی است که جدید الاسلام قدیم الاسلام را چه تکمیل و چه تعلیم و هد و این معلوم است
که کل صحابه و عشره مبشره نومسلمان بودند خود هنوز کامل نشده بودند لهذا فرمود یاخذ کم
الطریق المستقیم و این دلیل صریحیست که ایشان بطریق مستقیم هنوز نرسیده بودند و علی ایشان را
بطریقه محکم میگرفت و ایشان خود را و غیر خود را بر طریقه محکم گرفته نمیتوانند این اشاره بآیه کریمه است
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون خلاصه
ترجمه آنکه کسیکه خود هدایت یافته غیر را هدایت بحق میکند او لایق و قابل اتباع است از کسیکه هنوز
هدایت نیافته او محتاج با هدا است پس هدایت نایافته گانرا چگونه شما حاکم خود مقرر کنید
در اینجا تفضیل مفضول باطلست پس خلافت غیر علیؑ از خلفا باطل است **د** این دو حدیث
آخر نص صریح است بر آنکه حق با علیؑ در هر حال سایر و دایر است چه در دعوا باشد چه در قیام چه در
قعود چه در جنگ از او حق طرفة العین جدا نمیشود **ه** دلیل الخطاب این احادیث نص قاطع است
بر آنکه غیر علی قابل خلافت و برحق در همه احوال نیستند و واجب است ایشانرا اتباع علیؑ **باب**

محبوب خدا و رسول علی است

بدانکه متفق علیه صحاح است
حتی **بخاری** در چند موضع بچند سند و در **مسلم** است قال امر معاویه زید بن ابی سفیان
سعداً فقال ما منعک ان تسب ابا تراب فقال اما ما ذکرت ثلثا قالهن له رسول اللهؐ
فلن اسبه لئن تکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم سمعت رسول اللهؐ یقول له
وقد خلفه فی بعض مغازیه فقال له علی یا رسول خلفتنی مع النساء والصبیان فقال له

علی مثل رسول صلعم است

رسول اللهؐ اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسیٰ الا انه لا نبی بعدی
وسمعت یقول لاعطین الرایة رجلاً یحب الله ورسوله ویحبه الله قال فتطاولنا لها فقال
ادعوا لی علیاً فاتی به ارمد فبصق فی عینیه ودفع الرایة الیه ففتح
الله علیه ولما نزلت هذه الآیة ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا
ونسائکم وانفسنا وانفسکم دعی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیاً
وفاطمة وحسناً وحسیناً فقال اللهم هؤلاء اهلی خلاصه سعد وقاص را معاویه امر
بلعنت مولانا و مولی المومنین علیؑ ابن ابیطالب کرده عیاذاً بالله منها سعد انکار مطلق کرد و بسبب استماع
سه منقبت در شان او **اول** پیغمبر روز جنگ تبوک علی را خلیفه به مدینه مقرر فرمود پس علیؑ
عرض کرد که مرا میان صبیان و زنان میگذارید پیغمبر فرمود راضی باش ای علیؑ تو نزد من منزلت
هارون داری که نزد موسی داشت **دوم** روز جنگ خیبر پیغمبرؐ فرمود این رایت را بمردی
میدهم که خدا و رسولؐ او را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارد پس صحابه
سینه پیش کشیده و سر ها بلند میکردند برای عطا رایت پس علی را با چشم درد طلبید و حاضر شد
بسبب آب دهان مبارک پیغمبرؐ دفعةً چشمهای او بهتر شده رایت باو داد پس فتح خیبر بدست علیؑ
شد **سوم** هرگاه آیه ندع ابنائنا نازل شد رسولؐ خدا علی و فاطمه و حسن و حسینؑ را بمعیت
خود بمباهله برد و دعا کرد که بار خدا همین چهار نفر اهل بیت من اند **در مسلم** مرویست قالؐ
یوم خیبر لاعطین هذه الرایة رجلاً یحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیه قال عمر بن
الخطاب ما احببت الامارة الا یومئذ قال فتساورت لها رجاء ان ادعی لها
قال فدعی رسول اللهؐ علی بن ابی طالب فاعطاه ایاها فقال امش ولا تلتفت حتی
یفتح الله علیک قال فسار علی شیئاً ثم وقف ولم یلتفت فصرخ یا رسول الله علی
ماذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمداً
رسول الله فاذا فعلوا ذلک فقد منعوا منک دمائهم واموالهم الا

بحقها وحسابهم على الله خلاصه ترجمه آنکه روز خیبر پیغمبر فرمود هر آئینه میدهم
این رایت بدست مردی که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست
دارد میکشاید خدا این قلعه را بر دست او عمر تمام شب خواب نکرد و گفت بخدا سوگند امارت
اینقدر دوست نداشتم مگر آنروز پس حرص مرا پیدا شد انتظار کردم بامید آنکه مرا بطلبد برای این
امر پس علی را طلبیده رایت با و داد و فرمود برو و بطرفی ملتفت مشو تا که خدا بر تو بکشاید این
قلعه را پس علی چند قدم رفته روی نگردانید و استاده ندا بلند کرد ای رسول خدا بر چه
با ایشان قتال کنم حضرت فرمود بکش ایشانرا تا کلمه طیبه بخوانند هرگاه خوانند خون و مال ایشان
بر تو ممنوع شد مگر بحق و حساب ایشان بر خدا است **در بخاری و مسلم** از سهل بن سعد

مرویست انه صلعم قال یوم خیبر لاعطین هذه الرایة رجلا یفتح الله علی یدیه
یحب الله و رسوله ویحبه الله و رسوله فبات الناس یدوکون لیلتهم ایهم یعطاها
قال فلما اصبح الناس غدوا علی رسول الله صلعم کلهم یرجون ان یعطاها فقال این
علی بن ابی طالب فقالوا هو یا رسول الله یشتکی عینیه قال فارسلوا الیه فاتی
فبصق رسول الله صلعم فی عینیه ودعی له فبرء حتی کان لم یکن له وجع فاعطاه
الرایة فقال علی یا رسول الله اقاتلهم حتی یکونوا مثلنا فقال انفذ علی رسلک حتی
تنزل بساحتهم ثم ادعهم الی الاسلام فاخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیه فوالله لئن
یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لک من حمر النعم ملخص ترجمه آنکه پیغمبر روز خیبر فرمود
این رایت را بدست مردی میدهم دوست خدا و رسول است و خدا و رسول او هم دوست
او اند پس تمام صحابه بعز گزیندگان در تمام شب از دحام آورده میان خود میگفتند که کدام کس
باین خلعت فرد امتیاز میشود الحاصل فردا علی را طلبیده در چشمش آب دهان خود پیغمبر انداخته
درهمان آن بهتر شده که نه داشت پس رایت بعلی داد و عرض کرد قتل ایشان کنم تا که مثل ما شوند
پیغمبر فرمود بمدارا برو تا که بساحت ایشان فرود می آئی و ایشانرا دعوت باسلام کن و خبر بده

ایشانرا آنچه بر ایشان واجبست از حقوق خدا والله اگر یکی هدایت یابد بهتر است ترا
از شتران سرخ موی **در مسلم** در باب غزوه ذی قرد این حدیث را باز آورده با این زیادتی

وخرج مرحب فقال قد علمت خیبر انی مرحب + شاکی السلاح بطل مجرب
اذا الحروب اقبلت تلهب + فقال علی انا الذی سمتنی امی حیدره +
کلیث غابات کریه المنظره + اوفیهم بالصاع کیل السندره + فضرب علی راس

مرحب فقتله ثم کان الفتح علی یدیه ملخص ترجمه آنکه وقتیکه علی بخیبر رسید مرحب یهودی
چون کوه ثانی غرق دریای آهن بمبارزه او آمد و میگفت که من مرحب قوی هیکل تام الاسلحه
شجاع مجربم امیر المومنین در جوابش برای تحذیر او اخبار کرد بآنچه در خواب دیده بود که
من کسی ام که مادرم شیر درنده و غرنده نامیده چون شیر نیستان هولناک کشنده اعدا و برنده
ایشانم بعجلت بیکبار و اسع و قتال او پس دفعة علی ضرب شمشیر بر سر مرحب زده مرحب را
بجهنم واصل ساخته قلعه خیبر بدست جانشین پیغمبر مفتوح شد ولله الحمد علی احسانه **تشریح
مقام** مقتضی چند امر است **ا** این قصه و فتح آن بر دست علی از اجله متواترات است **ب**
معجزات بسیاری از سید انبیاء درینجا ظاهر شد چون فردا محب خدا و رسول و این را فتح میکند
همان روز واقع شد و در چشمهای علی لعاب دهان مبارک خود انداخته درهمان آن به شده تا مدة العمر
علی چشم درد نکرد و علی را دعا کرد که از سردی و گرمی او را محفوظ دارد لهذا علی در سرما جامه
رقیق و در گرما جامه کلفت پنبه دار میپوشید و میفرمود که این دعای نبی است **ج** امیر المومنین
مخصوص گشت که علی محب خدا و رسول او و خدا و رسول او هم محب علی اند و حال آنکه هر مومن
من جهت الایمان محب خدا و خدا هم بسبب آن محب مومن است پس بسبب شنیدن این خبر
فرحت اثر تمام صحابه در تمام شب بیدار و ازدحام آورده با یکدیگر متذکر این امر بودند و تمنای
این خلعت میکردند خصوص عمر پس باینجهت ثابت شد که این حب و این محبوبیت امری دیگر است
که در کل صحابه و اقارب رسول و کل مومنین حاصل بل متخیل نبوده و لهذا اینجا بالاجمال بیان میکنیم **تنبیه**

بیان محبت سببی

هرگاه این ثابت شد پس بدانکه محبت امری اضافیست انواع و اقسام دارد سببی و تکلیفی و خلقی و التزامی **اما محبت سببی** و آن اسباب دارد **قرابت** پس بوجود قرابت اصلاب و وصلت ارحام طبیعت بصورت ترحم مایل بذوی الاصلاب و ارحام میباشد پس محبت اعزه قربی مایل با و میشود لهذا شخص خود را در محاربه و مهالک می اندازد و اولاد و اکبا را ازچنین آفات و بلیات محفوظ میگذارد و در تفرح ایشان متفرح و در تالم ایشان متالم میشود و ازاین باب است که رسول خدا صلعم بسمع شهادت حسینؑ و بر فوت ابراهیم بی اختیار میگریست و میفرمود و لانقول ما یسخط الرب و انا علیک یا ابراهیم لمحزونون یعنی ما نمیگوئیم چیزیکه موجب سخط خداوند شود و لکن ما بسبب مردن تو ای ابراهیم محزونیم **و** ازاین باب از عائشه و بریده مرویست احب النساء الی رسول الله صلعم فاطمة و من الرجال علی یعنی دوست ترین اقارب از زنان برسول خدا فاطمه و دوست ترین اقارب از مردان علی بوده **محبت شهوانی** بآن انسان مجبول است و آن امری وجدانی لازم بشری است که بشر بوجود آن انچه ملایم طبیعت و موافق آن باشد میل بآن میکند چون میل باغذیه و باشربه و بازواج **و** ازاین باب است که پیغمبر بازواج میل میفرمود از همه آنها بخدیجه حتی بعد فوت خدیجه مرات و کرات از سیر فعالا خدیجه بارها تذکر میشود و عائشه حسد میبرد **محبت صداقت** که بسبب حصول آن رغبت صدیق واقع و تحریم و تعظیم او در دل ساطع میشود **و** ازاین باب است مرویات **ترمذی و مشکوة** ان الله امرنی بحب اربعة انه یحبهم قیل یا رسول الله سمهم لنا قال علی منهم و یقول ذلک ثلثا و ابوذر و المقداد و سلمان و امرنی بحبهم و اخبرنی انه یحبهم خلاصه آنکه پیغمبر صلعم فرمود من مامورم بمحبت چهار نفر صحابه عرض کردند نام ایشان بیان فرمائید سه بار فرمود از آنها علی علی علی و سلمان و ابوذر و مقداد است و خدا مرا خبر داده که او تعالی هم ایشانرا دوست دارد **اما محبت تکلیفی** و آن عبارت است از آنکه خداوند جل شانه کافه امت را امر و تکلیف فرمود بآنکه در قلوب خود میل تام و رغبت مالاکلام باهل بیت علیهم السلام

بیان محبت تکلیفی

و آل کرام او اکتساب نمایند بنحویکه فایق و زاید بر آن نسبت بجان و اقارب ذوی الارحام خود متصور و متخیل نباشد پس از تحصیل آن بجان و آل و مال فدای ایشان باشند **و** این فرض عین و مصداق آن کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا یعنی بر ابلاغ رسالت از شما معاوضه نمیخواهم مگر مودت قریبان من هر که اکتساب حسنه یعنی مودت آل محمد صلعم کند زیاد میکنیم ما ثواب این مودت را **وحدیث** احبوا اهل بیتی لحبی **وحدیث** والذی نفسی بیده لا یدخل قلب رجل الایمان حتی یحبکم لله و لرسوله یعنی ای امت من دوست دارید اهل بیت مرا و الله داخل نمیشود بدل آدمی ایمان تا آنکه دوست ندارد شما اهل بیت را برای رسول او تعالی **اما محبت خلقی** پس این محبت را بعد استکمال خلایق با ایمان و رسوخ آن در قلوب ایشان خداوند جل شانه می آفریند بغیر تحصیل صداقت و قرابت و صناعت و مبرات و غیر آن از اسباب دیگر از مودت این مخصوص برای تعظیم و تکریم اولیا و اصفیای خود چنانچه در قلوب اعدا خوف و رعب از اصفیا و احباء خود می اندازد و مصداق آن کریمه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا خلاصه آنکه کسانیکه بعد تحصیل کمال ایمان جمیع اعمال صالحه واجب و مندوب را بعمل آوردند زود خدای مهربان برای ایشان مودت و محبت می آفریند **تنبیه** این محبتیکه برای ایشان در مزرع قلوب بید قدرت خود کشت و پیدا میکند ایشان کدام اند **جمهور مفسرین** متفق اند که این آیه کریمه خاصه در علی ابن طالب نازل شده چنانچه نیشاپوری و ثعلبی و زمخشری **در کشاف** ایراد کرده ان النبی صلعم قال لعلی اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی صدور المؤمنین مودة فانزل هذه الآیة یعنی پیغمبر صلعم فرمود ای علی بگو تو بار خدایا گردان نزد خود برای من عهد امامت را و پیدا کن برای من در صدور و قلوب مومنین مودت و محبت را پس این آیه نازل شد **در صواعق** و غیر آن مرویست ما من مؤمن الا و فی قلبه حب علی و اهل بیته یعنی هیچ مومن نیست مگر آنکه در قلب او محبت علی و آل او

آوزیده شده است **و در جمیع تفاسیر** ذیل این آیه آورده‌اند اذا احب الله عبداً ادعی

جبرئیل فقال انی احب فلاناً فاحبه فیحبه جبرئیل ثم ینادی فی السماء

ان الله یحب فلاناً فاحبوه فیحبه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی الارض و

ینادی یا اهل الارض ان الله یحب فلاناً فاحبوه فیحبونه ملخص ترجمه آنکه هرگاه

خدا بنده را دوست خود ساخت جبرئیل امین را سفیر باید مین او را دوست دارم تو هم او را دوست

دار پس امر خدا جبرئیل ندا باهل آسمانها داد باهل زمینها میکند که شما هم فلان را دوست دارید

پس همه اهل آسمانها و مومنین از اهل زمین او را دوست میگذارند **اشکال عظیم**

هرگاه خدا محبت علی ع در قلوب ملائکه و مومنین می آفرینید پس چرا در قلوب خوارج و نواصب محبت

علی را نمی آفرینید **جواب اجمالی** محبت علی ع بدو قسم است یکی تکلیفی و کسبی کل مکلفین مکلف

اند تحصیل آن بکمال ایمان بل عین ایمان اول حاصل میشود **و** هرگاه این مودت را مکلف

اکتساب کرد پس از تحصیل این مکلف قابل و لایق این مودت خلقیه عالیه میشود چنانچه طالب علم

در مبدا از زمان خود طلب علم و فنون میکند پس از تحصیل مرتبه کمال و منتهیان او را ملکه و قوت استنباط

حاصل میشود **خوارج** و نواصب از اوایل تحصیل این مرتبه کسبی نکردند لهذا قابل ایجاد مودت

نیستند که علامت بر عدم رده و عدم ناری باشد نیستند **اما محبت التزامی** و آن عبارت است

از لازم و واجب گردانیدن خدا محبت کسی بر ذات مبارک خود را **و** محبت میلان قلب است

و تنفر از ضد آن است قلب و جسم نسبت بخدا ممتنع پس محبت و بغض قلبی که از لوازم جسم باشد از خدا

ممتنع است **تنبیه** هرگاه این محبت التزامی موجب والله یحب المحسنین ثابت شد پس

این محبت التزامی متفاوت بسبب تفاوت اشخاص و اضافات میباشد **و** آن عام و خاص و خص الخاص

اما خص او درجه منتهی دارد که فوق بر آن ممکن نیست آن درجه خاتمیت مینامند **اما محبت**

عام عبارت است از آنکه ان العبد بتحصیل المعرفة یمیل قلبه میلاً تاماً الی الهوی

الالهیة حتی لا ینبسط فی احادها یعنی بنده بعد تحصیل معرفت خدا میل مفرط در قلب او پیدا میشود

محبت التزامی

بنحویکه امری از امور الهیه را ترک نمیکند و مرید و فاعل آن میباشد **اما محبت عام الهی**

نسبت بعوام عباد عبارت است از آنچه در **مطالب السئول** گفته ان محبته تعالی للمومنین

کارادته تعالی با ثابه و دفع عقابه عنه من جهت الایمان و الاعمال فهذه

الارادة بهذا المعنی حمه فالمحبة اخص من ذلک خلاصه آنکه محبت تعالی

نسبت بعوام مومنین عبارت است از اراده الهیه بعطاء ثواب و دفع عقاب خود از مومن بسبب

ایمان و اعمال او و این اراده را محبت نامیدند در اصل محبت اخص از آنست **اما محبت**

خاص از بنده خاص عبارت از آنکه در بنده بعد حصول کمال معرفت میلان قوی میشود که بسبب

آن مانوس بالکل بعبادت و طاعت الهی میباشد بنحویکه هر فعل صعب را اسهل و اخف مینماید و

فاعل هیچ منهی اگرچه تنزیهی باشد نمیشود **اما محبت خاص خاص** انسبت بعبد خاص عبارت است

عن کشف الحجاب عن قلبه و تمکینه من ان یطاء علی بساط قربه لیاخذ ما یوصف

سبحانه مما یجوز علیه و ما لا یجوز علیه بالایقان فبذلک یتفوق علی کل فایق

یعنی کشف حجاب میکند از قلب او و تمکین میدهد او را برفتار بر بساط قرب خود برای اخذ آنچه

متصف است بآن سبحانه تعالی از ثبوتی و سلبی بنحو یقین پس حصول این مرتبه فایق تر میشود بر هر

فایقی **اما درجه اول از محبت عبد خص** عبارت است عن اشد المیلان

الموفق الجانی عن دار الغرور و الترقی الی عالم الانس و الحضور و الوحشة

ممن سواه مقصور هموم همها واحداً فیسهل له الیه الوصول یعنی در قلب سخت تر

میلی پیدا میشود و آن میلان موید و موفق شده بر خواسته و آماده شده پای بر کاب دنیا میباشد

که از این دار غرور فانی دنی عروج بعالم انس و حضور و انزوا و توحش از غیر او نعم میکند

پس تا مدت بقا او ارادات و هموم او اراده واحده میباشد و وصول او بقرب تعالی

اسهل میشود و در اینجاست قول علی ان ابن ابی طالب ع لیعب بالموت کما یلعب الصبی

تندی آمه یعنی علی ع بموت بازی میکند چنانچه شیرخوار وقت شیرخوردن با پستان مادر

خود بازی میکند و در همه تفاسیر در ذیل آیه فتمنوا الموت آورده‌اند که علیؑ در معارک و مهالک
خود را می انداخت و فرمود یا بنی لا یبالی ابوک هل یسقط علی الموت ام الموت
یسقط علیه یعنی ای پسرک من پدرت علیؑ باک ندارد از آنکه من بر موت مشرف میشوم
یا موت بر من وارد میشود و وقت شهادة فرمود فزت برب الکعبة یعنی رستگار شدم بلقاء
خدا و وصال او قسم بصاحب کعبه **اول درجه محبت خص آلهی عبارت است عن**
احسان مخصوص یلیق بحاله ومبادیه عن جنسه بمزایا زائدة والنوائل العالیة من
رضوانه واخص انعامه من آلائه فیشمولها ینقاد له کلما اراده بارادته تعالی
یعنی احسان مخصوص خداوندی لایق بحال بنده که بسبب آن ممتاز از اجناس خود با مزیتهای
زائده و عطایای عالیه از رضوان الهیه و اخص انعام کبریائیه میباشد پس بشمول این الطاف ربانیه
هرچه را اراده میکند باراده الهیه منقاد او میشود و اذا ناداه تعالی ناداه و اذا دعاه
اجابه و اذا سئله اعطاه و اذا استعاذه اعاذه یعنی هرگاه ندا بنده میکند
خدا لبیک عبدی میگوید و هرگاه او را بخواهد اجابت میکند و هرگاه او را سوال میکند
عطایش میکند و هرگاه پناه او خواهد پناهش میدهد **اقول** و در اصل این اشاره است
بانچه اصحاب و غزالی و ابن طلحه و غیر ایشان روایت میکنند **از قدسی** قال تعالی
لا یزال عبدی یتقرب علی بالنوافل حتی احبه فانا احببته کنت سمعه الذی یسمع به
وبصره الذی یبصر به ویده الذی یبطش بها ولسانه الذی ینطق به ورجله التی یمشی بها
وان سئلنی لعطینه وان استعاذنی اعیذنه خلاصه آنکه بنده که تقرب من بنوافل بجو بدو دوست
او میشوم و هرگاه دوست او شدم پس سمع او میشوم که بآن میشنود و چشم او میشوم که بآن می بیند
و زبان او میشوم که بآن کلام میکند و دست او میشوم که بآن سخت میگیرد و پای او میشوم
که بآن راه میرود و وقتیکه سوال میکند مرا عطایش میکنم و وقتیکه پناه میخواهد پناهش میدهم
اقول اتحاد و حلول و اجزاء خدا که در کلام محرر است باطلست پس مراد نیست آنچه متصوفه

و محبه درینجا فهمیدند **بل** این اشارات اضافیه اند چو من اطاع الرسول فقد اطاع الله
اطاعة رسول اطاعت خداست پس بنده که نزد پادشاه نهایت قرب مرتبه پیدا میکند دیدن
و شنیدن و گفتن و دادن و زدن و رفتن او عبد دیدن و شنیدن و بوییدن و گفتن و گرفتن و دادن و زدن
و رفتن پادشاه است چنین اصطلاح الی حین در هر زبان مستعمل است **و مشیر** بمغایرت متمم خود
این حدیث است که سوال میکند عطایش میکنم و استعاذه میکند نجاتش میدهم **تنبیه** حدیث
یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله از باب مودت اخص است **لهذا** اصحاب در تمام شب
مضطرب و تمنای آن عمر میکردند **نتیجه** این حدیث از همانوقت ظاهر شده که علیؑ در خیبر را که هفتاد نفر
از تحریک او عاجز شدند بیک حرکت از بیخ کنده و در را بمثل سپر گرفته میجنگید و در را پل خندق
ساخته و از خندق جست کرده و در ته خندق فرود آمده بر هوا استاده بعد آن آن تخته در را پسر
پشت قدم خود انداخته و مرحب را کشته و در خانه جهل و یک صحابی در اول وقت افطار در یک دز
ماه رمضان افطار کرده و غیر آن بسیار اند **اما محبت خاتمیت** از اخص الخواص عبارت است
عن قطع شواغله کلیه عن جمیع ما سوی الله و تطهیر باطنه عن کدورات ما دون الحجب
عن قلبه فیستفیض باحوال شریفة ومنایح سنیة ومقامات عالیة وعلوم
ربانیة من الطافه ولدنه تعالی حتی یحصل له من العلم عین الحق والیقین کانه
یراه ویری کلما سواه بحیث لا یمکن الحصول فوقه والوصول الیه لاحد من عالم
الامکان غیره وهذه الدرجه یسمی بالمحبة الخاتمیة لخاتم العارفین فاذ ذلك
بعد خاتم الانبیاء والمرسلین خاتم الاوصیاء المرضیین امیر المومنین بقول
النبی اللهم ائتنی باحب الخلق الیك فجاء علی وقول امیر المومنین فی ملأ من
الناس علی المنبر لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا **لحصول** ذلك وسمی الله
تعالی لنبینا بحبیب الله وخاتم الانبیاء ولمولینا امیر المومنین خاتم الاوصیاء و ولی الله
خلاصه ترجمه آنکه محبت عبد خالص عبارت است از آنکه کل شواغل غیر الله منقطع و باطن او از کدورات

بعد دنی دنیا مطهر و مبرا و تمام حجابها از قلب او مرتفع شده بعد طی عالم ناسوتی و ملکوتی و جبروتی
ولاهوتی در عالم کمال وحدت رسیده از لدن و قرب تعالی شانه مستفیض بفیوض بهیه حالات
شریفه و عطایای سنیه و مقامات عالیه و علوم ربانیه مکنونه را دفعة مستفیض شده و بعد حصول
علم الیقین عین الحق و الیقین او را ثابت میشود که نه حق را مشاهده میکند و سوای خدا از ثری تا سما
بچشم سر نمی بیند بنحویکه فوق بر آن حصول و وصول احدیرا از عالم امکانی غیر خاتم الانبیا و الاولیا
ممکن نیست و این درجه تامه را محبت خاتمیه نامیده‌اند و باین درجه قصوی بعد خاتم الانبیا خاتم اوصیا
علی مرتضی مشرف و ممتاز شده و شاهد این قول نبی است که بارخدایا بفرست نزد من دوست‌ترین
کل خلایق را پس علی آمد و جانور مشویه را همراه خوردند و شاهد دوم قول امیر المؤمنین در مجامع
مردم بالای منابر مکرر فرمود سلونی را و اگر کشف غطا شود در علم الیقین مرا زیادتی روی
نمیدهد پس بحصول این مرتبه خدا محمد را حبیب الله و خاتم الانبیا و علی را ولی الله و خاتم الاصفیا
والاوصیا نامیده **اما محبت خاتمیت** من الله الی العبد الخالص عبارت است

من عنایة شریفة تامة من الخص الرضوان تعالی شانه عاویة لهذا العبد فیحصل له غایة
القرب التی لا یمکن فوقه مثله لاحد سواه فیصیر تارة خلیفته تعالی فی ارضه و سمائه
واخری مرتضاه و مصطفاه لنفسه فرضاه رضاه و طاعته طاعته و ادراکه ادراکه و یشیر الی
ذلک القدسیة التی رواها ثقاة من الاخیار من جملة الاخبار انه تعالی یقول ان الصوم
فمن صام لی انا اجزی بالمفعول و فی اخری صریح انا اجزاء فبهذه العنایة لمولینا علی حاصل ظهر
الخوارق و لو صح عنه انه قال علیه السلام انا وجه الله انا لسان الله انا عین الله انا ید الله انا قدرة
الله وایضا ما فی الزیارات المرویة عن المعصومین علیهم السلام یا نفس الله القایمة و یا ثار الله فذلک تأویله
و معناه لا ما فهمه الصوفی الغوی الهوی بل ذلک اشارة الی القدسیة قال تعالی فاذا احببته فکنته و اذ اتلفه ما دیته
خلاصه آنکه این محبت تامه الله عنایه شریفه تامه از اخص رضوان تعالی شانه شامل و حاوی عبد شده او را غایت
قرب حاصل شده بنحویکه غیر او را مثل و فوق بر آن ممکن نباشد پس گاهی او را نایب و خلیفه خود

در اهل آسمان و زمین خود میسازد و گاهی او را برگزیده برای خود میگذارد که بفراغت مشغول عبادت
و مناجات او باشد چون سید الساجدین علیه السلام پس وقتیکه باین درجه او را حاصل و ثابت شد رضاء او رضاء
تعالی و طاعت او طاعت تعالی و ادراک او ادراک تعالی میباشد **چنانچه** شاهد این امر حدیث
قدسیه مرویه جمله الاخیار از آثار و اخبار که خدا میفرماید بتحقیق صوم صفت من یا عبادت برای
من است هر که اختیار صوم کرد پس من خود جزای او باشم **و** این عنایت تامه و رضوان خاص
ربانیه بعلی حاصل بود لهذا خوارق عادات و معجزات بلاشماره از آنحضرت مکرر بظهور آمدند
و اگر نقل این فقرات از علی صحیح میشود که من وجه الله و من لسان الله و من عین
الله و من ید الله و من قدرة الله ام **و** آنچه در صحاح زیارات که از معصومین مرویست
السلام علیک یا نفس الله القایمه و یا ثار الله مراد از چنین **فقرات** نیابت و خلافت و جزاء
است نه حلول و اتحاد و اجزاء که صوفی غوی بهوای نفسانی فهمیده بل این اشاره است بحدیث قدسی دیگر که تعالی
فرموده هرگاه بنده دوست میگیرم او را میکشم و هر که کشتم او را پس خونبهای و عوض او میشوم الحمد لله این مرتبه بعد انبیاء سید اوصیا حاصل
شده و این خلاصه مقال و مال جماعتی از محققین اصحاب ما و از علماء چون غزالی و ابن طلحه صاحب فصول المهمه است صورت تفصیل و تحریر آن بالکلیه
در این رساله نبود کما که بدانشاء الله تعالی **باب احببت علی الی الله**
بدانکه در **ترمذی و مشکوة** بصورت اجمال و مختصر از انس روایت میکنند قال
کان عند النبی صلعم طیر فقال اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا
الطیر فجاء **علی** و در بعض احادیث وارد است احب الخلق الیک خلاصه ترجمه
آنکه نزد پیغمبر جانوری بریان آوردند پس پیغمبر دست بدعا برداشته گفت بارخدا دوست‌ترین
خلایق خودت را نزد من بفرست که با من این جانور بریان شده را بخورد پس علی آمد و همراه
خورد **تشریح مقام** مقتضی چند امر است **اول** این حدیث هم از اعاظم متواترات است
میان اکثر انبیا احدی را مکن نیست چه **ابن مغازلی** شافعی در مناقب بسی سند صحاح
و تاریخ بغداد به هفت سند **و ابن عقده** رساله منفرده در طرق حدیث طیر نوشته

باب احببت علی الی الله

ازسی وپنج صحابی **و** حافظ ابونعیم زیاد از بست وپنج صحابی نوشته است **ب** در طیر مشوی در اند
او بالجمله خلاف است که آیا از آخرت بود آورنده او جبرئیل بود **یا** طیر دنیا آرنده او زن انصاری
یا مرد انصاری بود **اول** مختار اکثر امامیه است و تابع ایشان بعضی از محققین اهل سنت نیز همین
شده **ثانی** مختار جمیع فرق اسلامیه است بهر کیف حدیث ثابت است **و** بفرض ثانی جمع ممکن
است که ناظرین آرنده طیر مشویه را بحسب قابلیت خود ادراک کردند چنانچه بعضی جبرئیل را بصورت خود
بعضی بصورت دحیه کلبی بعضی بصورت اعرابی مشاهده کردند پس اگر درینجا هم بعضی بصورت
مرد انصاری یا زن انصاری گمان کرده باشد دور نیست **موید** آن اینست که سید انبیا با چنین
سخاوت و مروت چنان اهتمام فرمود که احدی از ازواج و انس دربان را شریک بالاتفاق
نساخت و انس حاضر بود چه غذا جنت آخروی در دنیا غیر معصوم نمیخورد **و** مصرح این ام
احادیث بطریق امامیه اند **اشکال** بنا بر این قوم موسی من و السلوی **و** قوم عیسی مائده
سما چگونه خوردند و ایشان هم بالضرورت غیر معصوم بودند **جواب** لفظ سما دلیل بر
بودن آن از جنت آخرت نیست و ملک خدا ما بین عرض و سما وسیع است از هر جا که بفرستد حکیم
و بر خلق آن قادر است **دیگر** مقطوعیت آکل ماکولات جنت جایع و شارب مشروبات
آن عطشان ابد نمیشود و قوم موسی و عیسی بعد تناول آن جایع و عطشان میشدند **ج** در خواستن
نبی علی را از خدا و ندبلفظ اللّهم ائتنی باحب الخلق نص صریحیت بر آنکه مرسل خاصة جناب
باری بوده نه امر اتفاقی چنانچه مرویست که پیغمبر مره اول دعا کرد علی بی اختیار بدر پیغمبر رسیده
دق الباب کرد انس علی را گردانید **و** مره دوم نبی دعا کرد باز علی از بین راه
بی اختیار بدر نبی آمد انس گفت پیغمبر مشغول است **و** مره سوم که نبی دعا کرد علی خیلی بی اختیار شده
در نبی را فرو کوفت پیغمبر صدا در داخل خانه کرد از سبب درنگ پیغمبر استفسار کرد علی گفت انس
مرا دو بار گردانیده الحال بلا اختیار شدم از انس سبب آن پرسید انس گفت وقت دعا شما
دعا میکردم که خدایا این مرد از انصار باشد نبی سه بار فرمود **بهل فی الانصار احد افضل من علی**

آیا در انصار افضل از علی کسی هست **د** لفظ احب افعل تفضیل مضاف بخلق است و خلق شامل است
جمیع مخلوقات علوی و سفلی و اجرام و جسمانی و روحانی و نباتات و جمادات و ملک و جن و انس
و نبی و صفی و وصی و ولی و صحابی را از ابتدا خلق عالم تا اختتام آن **تنبیه** هرگاه این ثابت شد
پس بدانکه ثابت شد که علی احب جمیع ایشانست چه من حیث الانفراد چه من حیث الاجتماع
باشد **بثبوت احب** ثابت شد که افضل کل خلائق باشد **و** افضل نمیباشد مگر معصوم کامل
زیرا که غیر معصوم افضل از معصوم نمیتواند شد **و مویّد** این معممات دیگر اند چون آیه انفسنا
و آیه اولئك هم خیر البریه **و** حدیث مرویه رازی و غیر اوست علی خیر البشر من ابی
فقد کفر علی خیر بشر است منکر آن کافر است **و** مرویه ابن مردویه و غیر او فی الخوارج
عن عائشة سمعت رسول الله انهم شر الخلق والخليقة تقتلهم خير الخلق والخليقة واكبرهم
عند الله قربا و وسيلة خوارج بدترین خلایق اند میکشد ایشانرا بهترین خلایق و بزرگترین
ایشان عند الله از روی قرب و وسیله **و** مرویه رازی در قتل ذی الثدیه قال رسول الله ص
يقتله خير البريه میکشد او را بهترین اهل زمین یا بهترین خلق **و** در رساله **صراط المستقیم**
آورده که وقتیکه پیغمبر دعا در گاه خدا کرد می فرمود اللهم اغفر لمحمد بنبيك بعلي وليك
یعنی بار خدایا بیامرز محمد نبی خودت را بحق علی ولی خودت **اشکال عظیم** رسول خدا
باجماع امت افضل کافه خلایق است پس از تقریریکه شما کردید لازم می آید که علی افضل
محمد است بطلان این ضروریست **جواب اقناعی** آنکه بموجب آیه انفسنا **و** احادیث
رجلا كنفسي **و** بموجب انت مني وانا منك محمد و علی گانه شخص واحد است زیرا که
علی مثل و مساوی نبی است پس تفضیل محمد تفضیل علی و تفضیل علی تفضیل محمدی علیهما السلام است
و قطع نظر از این محمد باجماع امت افضل علی است پس بر آمدن رسول از این حدیث
احب بدلیل خارج است که اجماع باشد و لله الحمد احبیت و افضلیت و اکملیت و معصومیت
علی علی کل حال ثابت و قطع شد **باب اخوة علی بالنبی** ص بدانکه

باب اخوت علی با نبی ص

در ترمذی و مشکوٰة مرویست عن ابن عمر قال آخی رسول الله بین اصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال یا رسول الله اخیت بین اصحابک ولم تواخ بینی وبین احد فقال رسول الله انت اخی فی الدنیا والآخرة **وفی روایة ابن المغازلی** انما اخرتک لنفسک الا تسرک ان تکون اخا نبیک **وفی روایة** لم یکن لک فیهم کفو فاخرتک لنفسی انت اخی فی الدنیا والآخرة

خلاصه آنکه ابن عمر میگوید که سید انبیا اخوة بست میان صحابه کفو بکفو و مثل بمثل پس علی آمد و حال آنکه آب از چشمهای او جاری بود عرض کرد ای رسول خدا اخوت بستی مابین صحابه ولکن مابین من و احدی اخوت نه بستی پس رسول خدا فرمود تو برادر منی در دنیا و آخره تو را موخر گذاشتم برای نفس خود تو مسرور نمیشوی بانکه برادر نبی خودی و در حدیث دیگر است که مر ترا میان ایشان کفوی و مثلی نبود لهذا ترا برای خود موخر کردم تو برادر منی و من برادر توام **تشریح مقام** مقتضی چند امر است **آ** این حدیث هم از متواترات است چنانچه احمد حنبل در مسند مثبتش کند **و** ابن مغازلی هشت سند **و** ابونعیم **و** ابن عبد البر به بسیار اسانید صحابی ضبط کرده اند **ب** اخوة در اصل امر اضافی الی الغیر است بغیر وجود ثانی از کفو و مثل ثبوت اخوة مستحیل ست این امر بدیهی ست حاجت استدلال ندارد **ا** **اما اخوت** عبارتست عن کون الشخصین المخلوقین من اصل واحد بغیر فصل اصل بینهما یعنی خلقت دو شخص از اصل واحد بغیر فاصله و واسطه بودن اصلی دیگر مابین این دو نفر باشد **تنبیه** هرگاه معنی اخوة چنین مقرر شد پس بدانکه این اخوت ولادتی درینجا منتفی بالضرورت بل بدیهی است **و** آنچه درینجا مراد است دران علماء اسلام راسه قول است نزد **مختار ابن طلحه** و رازی هم جماعتی این اخوة اخوت حکمی ست این عبارتست عن اجتماع لوازمها فمنجملة ذلک المناصرة والمعاضدة والاشفاق وتحمل المشقة عن صاحبه وامثال ذلک فعلی لوازمها یطلق الاخوة ومن هذا الباب انما المؤمنون اخوة

خلاصه آنکه مراد از اخوة درینجا لوازم آخوت است پس از جمله لوازم است که یکی دیگر را یاری و معاونت و شفقت و تحمل مشقت میکند و امثال این پس جمیع آنچه از لوازم باشند بر عین لوازم درینجا اخوت اطلاق شده چنانچه مراد از آیه انما المؤمنون اخوة همین است **و مختار جماعتی** از محدثین اخوت ذاتی مراد است چنانچه احمد حنبل در تایید این روایت کرده قال صلعم رئیت علی باب الجنة مکتوب قبل ان یخلق السموات بالفی عام لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله خلاصه آنکه پیغمبر فرمود بر در جنت نوشته بود پیش از پیدایش آسمانها دو هزار سال مستحق عبادت خدای واحد و محمد رسول او و علی برادر محمد است **و حدیث** مرویه احمد کنت انا و علی نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء علی خلاصه آنکه من و علی نور واحد بودیم پیش خدا قبل ایجاد آدم چهارده هزار سال پس بعد خلق آدم آن نور دو حصه شد یکی منم دیگر علی است و ازین مضمون احادیث بسیار اند **و مختار محققین** از اخوت درینجا مشاکلة و اجتماع امر و فعل باشد بدلیل قوله تعالی ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین ای یدیها المشاکلة والاجتماع فی الامر والفعل ای مشاکلیه فی الفعل والامر **و** لقوله تعالی وما نریهم من آیة الا هی اکبر من اختها ای من التی تشبها ومنه المروی المؤمن اخ المؤمن ای یضاهیه بدلیل قوله تعالی تبذیر کنندگان برادران شیاطین یعنی مشابه ایشان در فعل اند و ترجمه آیه دیگر آنکه ما نمودیم ایشان را آیتی مگر آنکه بزرگتر از خواهر او بود یعنی در امر و حکم شبیه او بود و مراد از حدیث هم همین است که مومن شبیه مومن است **اقول** اخوة باین هر معنی مراد درینجاست لهذا مفاخرة بارباره در ملاء عام حضرت امیر میفرمود انا عبد الله واخو رسول الله لا یقولها احد بعدی الا مفتر کذاب **یعنی** من بنده خدا و برادر مصطفی ام بغیر من هر که این بگوید مفتری و کذاب است **تنبیه** ثبوت این فرق نماند میان محمد و علی علیهما السلم مگر در اسم پس محمد را نبی و علی را خلیفه و وصی میگویند **و الحمد لله** باخوت این

باب علی محلل در مسجد

دو دیا در خدا وند مباهات بملایکه مقربین میفرمود چنانچه **غزالی** در احیاء **و** ثعلبی **و** نیشاپوری **و** فخر رازی در تفاسیر در ذیل آیه و من الناس من یشری نفسه الخ روایت کرده اند لما نام

علی علی فراشه نزل جبرئیل عند راسه و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل

ینادی بخ بخ من مثلك یا ابن ابی طالب یباهی الله بك الملائکه

فنزلت آیة و من الناس الخ یعنی شب هجرت هرگاه علی ع بر فرش پیغمبر خوابید

جبرئیل نازل شد نزد سر علی ع و میکائیل نزد پایهای علی ع بوده جبرئیل ندا کرد ده ده کیست مثل تو

ای علی ع خدا مباهات میکند با خوت تو با ملایکه مقربین و این مرتبه عالیه را احدی از امت مستفیض نشد

باب علی محلل در مسجد رسول ص است

بدانکه در **ترمذی و مشکوة** مرویست قال رسول صلعم لعلی لا یحل لاحد ان یجنب فی هذا

المسجد غیری و غیرك خلاصه آنکه رسول خدا مخاطب بعلی فرمود ای علی حلال نیست هیچکس را

که جنب سازد خود را در این مسجد غیر من و غیر تو **تشریح مقام** مقتضی امر بیست **بدانکه** در این

حدیث چه مراد است **مختار جم غفیر** سنیان آنست که مراد از آن جواز عبور محمد و علی در حال

جنابت از مسجد نبویست چنانچه در خود ترمذی و مشکوة از ضرار بن صرد نقل کرده که او گمان کرده

معنی هذا الحدیث لا یحل لاحد ان یستطرقه جنبا غیری و غیرك یعنی جنب راه رود در این

مسجد سوای محمد و علی علیهم السلم **و مختار امامیه و جماعتی** از محدثین عامه قایل بعمومیت

اند نه در خواب چه در بیداری چه عمداً چه شب چه روز چه رفتن چه نشستن چه اختیارا چه اضطرارا

چه مجامعت با حلایل خود محمد و علی ع و ائمه احد عشر از آل آنحضرت در مسجد نبوی ص ماذون و محلل اند

بچند دلیل **اول عقل** و آن اینست که ایشان سید خلایق و سلاطین ایشان من الله اند

پس عقل مقتضی است که ایشان ع ممتاز بخصایص از ایشان باشند **و** از جمله خصایص ممتازه این

یک خصلت و خاصیت امتیازیه است **دوم** اجماعیست که پنجتن پاک بآیه تطهیر معصوم و مطهر از

الواث و انجاس صوریه و معنویه اند پس مطهر در هر وقت در هر مکان محترم ماذون و مجوز میباشد

این جواز در مسجد بغیر غسل جنابه نص بر طهارت ایشان است و آیه تطهیر خاص بر جواز آنست **سوم**

خود حدیث و لفظ ان یجنب از افعال بکسر همزه بمعنی کردن فعل عمد است پس جواز وطی

حلیله در مسجد مر ایشان را دلیل قاطع دیگر است **چهارم** حدیث مرویه حافظ ابو ذکریا قب

مجالس از ابن عباس روایت کرده قال رسول الله لعلی ان موسی سئل الله ان یطهر

مسجده و لا یمسه جنب و لا یسکنه الا هو و هارون و انی سئلت الله ان

یطهر مسجدی و یحله لك و لذریتك مخاطب بعلی ع فرمود که موسی طلب کرد از خدا

که مسجد او را پاک و پاکیزه گرداند و در او جنبی نگذرد و ساکن نشود مگر موسی و هارون و من هم

طلب کردم برای تو و برای ذریة تو مطهر گردانیده حلال گرداند **و ابن مغازلی**

روایت میکند ان الله امر موسی ان لا یسکن مسجده و لا ینکح فیه و لا یدخله الا

هارون و ذریته و ان علیا بمنزلة هارون من موسی علیهما السلام

خلاصه آنکه خدا امر کرد موسی را که در مسجد او ساکن نشود و وطی در آن مسجد نکند و داخل

در آن بی غسل نشود مگر هارون و ذریه او و علی نزد من منزله هارون دارد که نزد موسی داشت

منجمله آن وطی در مسجد من و دخول در حال جنابه و سکون در آن بی جنابه غیر علی و ائمه احد عشر

از اولاد او نکنند تدبر کن این مرتبه را که در هست هیچکس را نصیب بد انخواهد شد سهر این امر

بعد این واضح خواهد شد **باب در خانه علی بطرف مسجد ابدا**

مفتوح باشد **در ترمذی و مشکوة** مرویست امر رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم بسد الابواب الا باب علی یعنی هرگاه مسجد رسول الله ص تیار شده پس صحابه درهای خانهای

خود بطرف مسجد نهادند بعد انصرام مدتی رسول خدا ص امر فرمود که درهای خود همه خلایق مسدود

کنند مگر دروازه علی ع بطرف مسجد مفتوح باشد **و در مرویات احمد** از زید

ارقم است لما قال رسول الله ص سدوا هذه الابواب غیر باب علی فتکلم الصحابة و سمع

رسول الله صلعم فقال علی المنبر فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی

باب مفتوح علی بطرف مسجد

فقال فیه قایلکم والله ما سددت شیئا ولا فتحته ولکنی امرت بشئی فاتبعته خلاصه آنکه رسول خداؐ هرگاه امر بسد ابواب کاف صحابه و اقارب غیر باب علیؑ فرمود صحابه تکلم در این باب کردند پس پیغمبر را این سخن رسیده بالای منبر رفته فرمود که من سد بابی و فتح آن نکردم مگر بامر الهی و من رسول او ام متابعت امر او کردم **ابن معازلی** از سعید خدری روایت کرده قال النبیؐ والله ما اخرجتهم ولا اسکنته ان الله عزوجل اوحی الی موسی واخیه ان تبوّا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة و اقیموا الصلوة وامر موسی ان لا یسکن مسجده ولا ینکح فیه ولا یدخله الا هارون وذریته وان علیا منی بمنزلة هارون من موسی خلاصه ترجمه هرگاه صحابه در سد ابواب خود و فتح باب علیؑ ایراد بر رسولؐ کردند پیغمبرؐ در جواب ایشان فرمودند سوگند بخدا من صحابه را از مسجد بیرون نیاوردم و علیؑ را ساکن داخل آن نکردم بل خدا بموسیٰ و برادر او وحی فرمود که قوم خود را بمصر خانها بدهید و خانهای خود را قبله گردانید و قیام نماز کنید و موسیٰ امر فرمود که ساکن مسجد او و نکاح یا وطی در مسجد او و بی غسل داخل او نشود مگر هارون و ذریه او و این علیؑ نزد من مرتبه هارونی دارد یعنی حکم علیؑ حکم هارون است **در تاریخ الخلفا است** قال عمر بن الخطاب لقد اعطی علی ثلث لان یکون لی خصلة منها احب الیّ من ان اعطی حمر النعم فسئل وما هی قال تزوجه ابنته فاطمة وسکناه المسجد لا یحل لی فیه ما یحل له والرایة یوم خیبر یعنی عمرؓ گفت علیؑ را سه خصلت داده شد اگر یکی از آنها من میداشتم دوست تر بودم از شترهای سرخ موی رسیده شد چیست آنها گفت از دواج او فاطمه زهراست **و** سکونت او در مسجد رسول اللهؐ مرا حلال نیست و آنچه علیؑ را در مسجد حلال است **و** گرفتن علم بدست در روز خیبر **تشریح مقام** مقتضی چند امر است **اول** فتح باب علیؑ بمسجد از جمله متواترات است انکار از آن مکابره است **دوم** فتح باب علیؑ و سد ابواب جمیع اقارب و صحابه از اعاظم مراتب و اکابر منازل علیست که دیگری را

در این نصیبی نیست **سوم** از حدیث عمرؓ و تمنای او از حدیث ابن مغازلی لم آن امر ظاهر شد **و** معلوم که صحابه باین فعل شکوه و ایراد رسولؐ کردند با وجود یکه صاحب و ما ینطق عن الهوی او را مید انستند این دلیل بر ضعف ایمان ایشان در آنوقت هست **الهام سبحانیه** بدانکه در اینجا چند امر ثابت شد **اول** ولادت با سعادت حضرت امیرؑ در عین کعبه واقع شده چنانچه اکثر است بآن قایل و همین مشهور هست چنانچه جامی و ابن طلحه شافعی وصاحب الفصول المهمه مالکی و امثال ایشان نقل کرده اند و احادیث از برید بن قعنب و عباس و غیر ایشان صریح ناطق بر آن اند **دوم** از این احادیث ثابت شد که آنحضرت یعنی علیؑ در خانه خدا ساکن مطلقا د محلل و مجوز بود و این مرتبه احدی را از امت بل بانبیا و سلف نصیب نشده و حتی بنبی که مریم وقت ولادت از بیت المقدس کشیده شد **سوم** سد ابواب کل اقارب و اصحاب از خانه خدا الی یوم القیمة غیر دروازه علیؑ که تا بقاء تکلیف مفتوح میباشد **د** وفات و شهادت علیؑ در افضل ازمنه که عشره آخر ماه مبارک رمضان در افضل اماکن که **مسجد کوفه** معبد کل انبیا در افضل عبادات که نماز باشد و در نماز افضل به رکوع و سجود و مبارز در راه خدا واقع شد **نتیجه** آن علیؑ احب کل خلایق الی الله است **و** سر در جمیع این آنست که علیؑ مخصوص به شرف بندگی خانه زاد بود لهذا در کعبه ولادتش و در اعاظم مساجد و معابد محلل و ساکن بود و از خانه آقای خود برنیامد مگر بعد دفن فیست و فخر علیؑ بر آوردن مریم از بیت المقدس در وقت ولادت عیسی و در انفتاح دروازه او الی بیت الله اشاره هست بآنکه متمسک و متوصل این بنده خانه زاد خود واصل و موصل غیر الی الله هر وقت هست از وصول و ایصال مانعی ندارد **و** در سد دروازه غیر علیؑ از اقارب و اصحاب اشاره بآنکه متمسک غیر علیؑ واصل و موصل الی الله ابدا نیست تدبر کن مطلب میرسی زیاده بر این تفصیل گنجایش این رساله ندارد **باب در آنکه علی مخصوص باسرار خدا و رسول** است بدانکه **و** در ترمذی و مشکوه از جابر مرویست قال دعی رسول اللهؐ یوم الطائف علیا فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول اللهؐ ما انتجیته ولکن الله انتجاه وقال الراوی معنی

علیؑ مخصوص باسرار
خدا و رسولؐ بعد

قوله الله انتجاه ان الله امرنی ان انتجی معه یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یوم طایف کناره کرده درگوش او سخن راز میگفت صحابه گفتند که طول کشید از پیغمبر با پسر عم خود علیؑ پیغمبرؐ فرمود که من علیؑ را برای بیان اسرار و سخن مضمر مختار و منتخب نساختم بل خدا مخصوص با علیؑ راز پنهان میگوید و برای آن منتخب ساخت و وای آن میگویند که مراد از راز گفتن خدا آنست که پیغمبر را امر فرمود که راز بعلی گفته باشد یا خدا بواسطه نبیؐ با علیؑ همراز میشود **تشریح مقام** مقتضی دوام است آخدا و رسول او اسرار مخفیه بعلی میگفتند نه غیر او را چنانچه در صحیحین مرویست که روز منهم شدن عایشه پیغمبرؐ با علیؑ راز میگفت و از ابقاء و طلاق عایشه با او مشاوره میکرد و از و رای میطلبید این مرتبه هست که در امت محمدیؐ احدی از اقارب و اصحاب فایز نشده که لیاقت و اهلیت داشته باشد و محل اسرار آلهی و رسالت پناهی بوده باشد جز علیؑ زیرا که مودی و مبلغ رسالت نیست مگر محمد یا علیؑ چنانچه سابق بیان شد **ب** هر که محل اسرار آلهی و رسالت پناهی باشد او بالضرورت عقل کل و عالم بالکل و معصوم از زلل و خلل و مطهر از ارجاس و انجاس صوری و معنوی و اکمل و افضل است لهذا سلونی قبل ان تفقدونی بالای منابر در ملاء عام مکرر میفرمود

باب اتحاد محمد و علی بنحویکه نبی دعا میکند

بدانکه در **ترمذی و مشکوة** مرویست بعث النبیؐ جیشا فیهم علی قال الراوی سمعت رسول اللهؐ و هو رافع یدیه اللهم لا تمتنی حتی ترینی علیا یعنی سید انبیاءؐ علیؑ را بجهادی سفر ساد و بعد آن دعا میکرد که بار خدایا مکش مرا تا آنکه علی را بمن زنده نه نمائی -

تشریح مقام مقتضی دوام است آنبی بفراق علیؑ مضطرب شده دعا میکرد که مرا علی را زنده بنماید برای آنکه نفس رسول الله بموجب آیه انفسنا و بموجب **حدیث** مرویه از خطیب خوارزم مخاطب بعلی نبی فرمود یا علی لحمك لحمی و دمك دمی وان الحق معك والحق علی لسانك وفی قلبك و بین عینیك والایمان لحمك و دمك کما خالط لحمی و دمی الخ یعنی ای علی گوشت تو گوشت من و خون تو خون من و حق با تو و

بر زبان تو و در قلب تو و میان دو چشم تو است و ایمان گوشت و خون تو شده چنانچه ایمان باگوشت و خون من آمیز شده **و** بموجب یحب الله و رسوله علیؑ هم چنین جان خود را فدا در رسولؐ و امر خدا همیشه میفرمود با نمرتبه احدی از صحابه و اقارب نرسیده **و مويد** این حدیث مرویه در کتب مغازی و سیر چنانچه در مدارج النبوت هست که در جنگ بدر و احد جبرئیل عرض کرد ای پیغمبرؐ علیؑ چه جانفشانی میکند پیغمبرؐ فرمود علی منی و انا من علی و قال جبرئیل انا منکما یعنی چرا علی چنین نکند و حال آنکه علیؑ پاره از منست و من پاره علی ام جبرئیل عرض کرد که منهم پاره از شما و برادر باشم **ایراد** هرگاه اخوت محمدؐ و علیؑ و لحمیت او لحمیت علیؑ ثابت شد پس نکاح فاطمهؑ چگونه صحت بست **جواب** مراد از این عین و وحدة وجودی نیست بل مماثلت و مشابهت عامه مراد است و مساوات مانع از صحت عقد نیست **ب** سر در اینجا در رسولؐ آنست که ابلاغ نبوت و ادای رسالتؐ در مکه و در مواضع دیگر و عماید اسلام برپا کرده چنانچه از احادیث سلف صریح دریافتی پس مراد از این دعاء پیغمبرؐ این ثابت میشود که بار خدایا بعد من هم علیؑ را زنده و باقی بدار تا که بعد من رسالت من و دین قویم تو باقی بدارد و بر کن کلام نبیؐ را که ایثار علیؑ را بر نفس خود میخواهد چه بغیر او دیگر مقوم دین مبین نبودند

باب دشنام علی دشنام سید انبیا است

در **مشکوة** از احمد حنبل مرویست قال النبی صلی الله علیه وآله من سب علیا فقد سبنی یعنی هر که سب علیؑ کرد سب من کرد **تشریح مقام** مقتضی دوام است آنهرگاه مساوات علیؑ با محمدؐ در همه حال بنصوص متواتره ثابت گردید پس سب علی و ایذای او سب و ایذای نبیؐ بالیقین هست **و** ساب نبیؐ بالاجماع کافر و در آخرت مخلد فی الدرک الاسفل در قیامت میباشد **ب** اما ساب علیؑ بنی امیه کلا غیر عمر بن عبد العزیز و بنی مروان قاطبة از مرد و زن و اکثر بنی العباس **و** خوارج اند پس در کفر و ناری بودن ایشان شکی نیست **اما ثبوت** آن باجماع اهل سیر و مغازی و رجال و تواریخ و محدثین و باخبار متواتره است

اما نصوص پس در کتاب صحیح مسلم مسلم امم در باب مناقب علیؑ مرویست که امر معاویة
بن ابی سفیان سعداً فقال ما منعك ان تسب ابا تراب قال اما ما ذكرت ثلثا
قالهن له رسول الله فلن اسبّه الخ یعنی معاویه بن ابوسفیان امر کرد سعد و قاص را بسب
لعن امیر المومنین علیؑ سعد امتناع کرد از ان پس معاویه میگوید چرا لعن بر مرتضی علیؑ نعوذ بالله
نمیکنی سعد گفت سه چیز مرا مانع از لعن کردنست که پیغمبرؐ در علیؑ گفته **یکی** آیه مباهله معه آیه تطهیر
در ایشان نازل شد **دیگر** حدیث منزلت دیگر حدیث خیبرؐ **اقول** درینجا صریحست که معاویه بانی
لعن مرتضی تا هزار ماه بوده و امر میکرد معاویه خلایق را بلعن مرتضی علی و بعد حمد خدا و درود
مصطفی خود و با مرا و وعاظ لعن را مقرر کرده میخواندند چنانچه **در کشاف** و غیر او از
مفسرین در ذیل آیه ان الله یامر بالعدل والاحسان الی قوله وینهی عن الفحشاء والمنکر
والبغی الخ میگوید وحین اسقطت من الخطب لعنة الملاعین علی امیر المؤمنین علیؑ
رضی الله عنه اقیمت هذه الآیة مقامها ولعمری انها کانت فاحشة ومنکرا وبغیا
ضاعف الله لمن سنّها غضباً ونکالاً وخزیاً الدعوة نبیّه وعاد من عاداه
انتهی خلاصه آنکه سنت معاویه تا هزار ماه جاری بود که در کوچه و هر بازار و بالای منابر
بعد حمد خدا و نعت مصطفی نعوذ بالله بر مرتضیؑ ملعونان لعن میکردند **و اول** بانی آن معاویه بود
و اول کسیکه این سنت سیئه چند روزی بر هم زده و بجای آیه ان الله یامر بالعدل والاحسان الخ
وضع کرد عمر بن عبد العزیز بود **زمخشری** بسوز دل میگوید سوگند بعمر این لعنت ملعونان
بر مرتضی کردن و شنام سخت و منکر اقبح و عدوان و طغیان در دین بود زیرا که علیؑ بموجب آیه
انفسنا نفس رسولؐ و بموجب حدیث طیر احب الخلایق الی الله و خلیفة الله فی
الخلق بود پس خلود چندان کند عذاب و غضب و خسران و قهر و سیاست خود بیانی این لعن را
بجهت اجابت دعا سید انبیا که فرمود بار خدایا دوست دار دوست علیؑ را و دشمن دار دشمن
علیؑ را **اما آل مروان** پس لعن ایشان هم از کتاب مسلم صحیح مسلم از سهل بن سعد مرویست

استعمل علی المدینة رجل من آل مروان فدعی سهل بن سعد فامران یشتم علیاً فابی
سهل فقال اذا ابیت فقل لعن الله ابا التراب فقال سهل ما کان لعلی اسم احب الیه
من ابی التراب خلاصه آنکه حاکم مدینه مروانی بود سهل ساعدی را امر کرد بلعن و شنام علیؑ
عیاذاً بالله سهل انکار کرد از ان پس مروانی ملعون گفت اگر باسم علیؑ لعن نمیکنی باین لفظ
لعن کن که لعنت بر ابوتراب باد **تنبیه** نزد محققین اهل اسلام و عامه اهل ایمان اسباب
جواز بل وجوب لعن بر معاویه و بنی امیه و بنی مروانیه و بنی العباس بسیار اند **اول** همین
عداوت علیؑ و لعن بر او موجب لعن معاویه و بنی امیه و آل مروانست چه کسیکه بر نفس و
بر خلیفه رسول و زوج بتولؑ با ثبوت قرابت و صحابت او با پیغمبرؐ و ثبوت آیه تطهیر در شان او لعنت کند
لاعن بالضرورت ملعون است و ایضاً آمر و راضی بآن **دوم** حدیث مرویه **ترمذی**
و مشکوٰة مات النبیؐ وهو یکره ثلثة احیاء ثقیف و بنی حنیفة و بنی امیة یعنی پیغمبر
مرد و او ناراض از بنی امیه و بنی حنیف و بنی ثقیف بود **و در اخبار** دیگر هست که پیغمبر در
قنوت بر بنی امیه دعا بد میکرد **سوم** حدیث غدیر مروی در ترمذی و مشکوٰة است
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه **و** زیاده برین دیگر احادیث هست چون و آل
من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره و العن من خذله
یعنی پیغمبرؐ دعا کرد بار خدایا دوست دار دوست علیؑ را و دشمن دار دشمن علیؑ را و یاری
کن هر که یاری علیؑ کند و لعنت کن هر که خذلان علیؑ کند **چهارم** مرویه خطیب الخطباء محمد بن
احمد مکی هست که روزی معاویه مهار شتر ابوسفیان میکشید در حالیکه ابوسفیان سوار بر او بود
پیغمبرؐ فرمود لعن الله القاید والمقود لعنت خدا بر این کشنده مهار شتر و بر این سوار
شتر باد و باین مضمون احادیث بسیار اند **اقول** تعجب میکنیم که معاویه هزار ماه بنا لعنت
بر آنحضرت نهاده و خوشم میکرد پس بر این لعنت کننده نفس رسولؐ و زوج بتولؑ و موصوف باحب
الخلق الیک کسی لعنت نمیکند با اقرار آنکه هر کس بر خلیفه رسول و اصحابی را دشنام دهد و

باب منافق و مومن

ملعون است و در اینجا چشم پوشی دیده و دانسته خلایق میکنند چه علیؑ اقرب و احب و خلیفه رسولؐ
و مطهر و معصوم باجماع بود نعوذ بالله من ذلک **باب حب علی ایمان و بغض**
او نفاق است بدانکه **در ترمذی و مشکوة** از سعد خدری
مرویست کنا نعرف المنافقین نحن معاشر الانصار ببغضهم علیّ ابن ابی طالب
یعنی ما قوم انصار در زمانه رسولؐ منافق را بعداوت علیؑ میشناختیم **در ترمذی و مشکوة**
از ام سلمه مرویست کان رسول الله صلعم یقول لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن یعنی
رسولؐ خدا میفرمود منافق دوست علیؑ و مومن مبغض علی نمیباشد **در ترمذی و مشکوة**
مرویست بعث النبیّ جیشین و امّر علی احدهما علی ابن ابی طالب وعلی الاخر خالد بن
الولید وقال اذا کان القتال فعلیّ قال البراء فافتتح علیّ حصنا فاخذ منه جاریة
فکتب معی خالد کتابا الی النبیّ یشیٔ به فقال قدمت علی النبیّ صلعم فقرء الکتاب فتغیر لونه
ثم قال صلی الله علیه وآله وسلم ما تری فی رجل یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله قال قلت
اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله وانما انا رسول فسکت
خلاصه آنکه براء ابن عازب میگوید دو جیش را پیغمبرؐ بجانبی فرستاد امیر یکی علیؑ و امیر دیگر خالد
ولید مقرر شده بودند پیغمبرؐ فرمود وقت قیام قتال علی امیر هر دو جیش باشد پس علی بعد
افتتاح حصن جاریه را از ایشان برای خود منتخب ساخت **و خالد** کاغذی مشتمل اخذ جاریه و
چغلیهای دیگر تحریر کرده بدست براء ابن عازب نزد نبی روانه کرد بمجض خواندن کاغذ مزبور
پیغمبر را تغیر رنگ شد بصورت غضب فرمود چه رای دارید در مردیکه خدا و رسولؐ را دوست
دارد و خدا و رسولؐ او او را دوست دارند براء گفت پناه میبرم بخدا از غضب خدا و
رسولؐ او یا رسولؐ الله من قاصدم چه تقصیر دارم پس پیغمبر آرام گرفت **در مسلم و**
مشکوة از حضرت امیر مرویست قال علیه السلام والذی فلق الحبة وبرء النسمة انه
لعهد النبیّ الامیّ الیّ ان لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق

یعنی سوگند بخدائیکه دانه را میشکافد و آدم را پیدا میکند که پیغمبرؐ با من عهد بست که مرا دوست نمیگذارد
مگر مومن و بغض من ندارد دگر منافق **تشریح مقام** مقتضی خیدام است آ از این باب
احادیث چنان بکثرت اند که حصر آنها در این رساله متصور نیست **ب** ثابت شد که حضرت
امیرؑ و محبت او امتحان الٰهی برای خلایق است تا که مومن بسبب او از منافق ممتاز شود چنانچه در
حدیث دیگر مرویست که یا رسولؐ الله بکدام علامت مومن شناخته میشود فضع یده
علی علیّ وقال بهذا و محبته یعنی دست خود بر علی نهاده فرمود باین علی و محبت او
مومن شناخته میشود **و بروایت** خطب همدانی است لولا علیّ لم یعرف حزبی
ولا اولیاء رسلی یعنی اگر پای علی در وجود موجود نمیبود احزاب و لشکر الٰهی و دوستان
انبیا میان خلایق معلوم و ممتاز نمیشدند **ج** هرگاه ثابت شد که علی و محبت او علامت بل عین ایمان است
و بغض او عین کفر و نفاق است پس شکی نماند در کفر و نفاق معاویه و احزاب و اشکال او چون
خالد ولید چه ایشان را خدا دشمن دارد بموجب دعای پیغمبرؐ و عاد من عاداه **و در مجلد**
رابع ابن الحدید از ابو مریم انصاری مرویست عن علیّ لا یحبنی کافر ولا
ولد الزنا یعنی حضرت امیر میفرماید دوست نمیگذارد مرا کافر و ولد الزنا **باب**
در آنکه علیؑ شبیه عیسی بن مریم است بدانکه در مشکوة از احمد
مرویست قال رسول الله صلعم یا علی فیک مثل من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا
امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی لیست له ثم قال علیّ یهلک فیّ رجلان محب
مفرط یفرطنی بما لیس فیّ ومبغض یحمله شنئانی علی ان یبهتنی و فی آخره محب غال و عدو قال خلاصه آنکه رسول خدا فرمود
ای علیؑ در تو شباهت عیسی است تا آنکه یهودیان مادر او را بهتان عظیم بستند و نصارا او را
بمنزله الٰهیت و ابنیت خدا رسانیدند **و علی** فرمود بر من دو نوع مردم هلاک میشوند محب مفرط
که تفریط در مدارج من میکنند قایل بالٰهیت من میشود **و** مبغض که بسبب عناد و عداوت
من از درجه خلافت مرا زیر می آرد و برابع الخلفا و جماعتی بعدم خلیفه بودن من قایل میشوند

باب علیؑ شبیه عیسی است

ودر **حدیث** دیگر از مرویات احمد است قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم والذی

نفسی بیده لولا ان تقول من امتی فیک ما قالت النصاری فی بن مریم لقلت الیوم

فیک مقالا لا تمر بملاء من المسلمین الا اخذ التراب من تحت قدمیک للبرکة

خلاصه آنکه پیغمبر فرمود قسم بخدا اگر چند طایفه از امت من میگفتند آنچه نصاری بعیسی میگویند

هر آئینه الیوم که روز فتح خیبر باشد در تو چیزی میگفتم پس بجماعتی نمیگذشتی از مسلمانان

مگر آنکه خاک از زیر پای تو بر میداشتند از روی یمن و برکت **تشریح مقام** مقتضی است

بدانکه پیغمبر صلعم در اینجا امت خود را سه نوع کرده محب مفرط مبغض و متوسط **اما محب**

مفرط پس او غالی است چه علی را عینا مستقلا خدا بدانند چه باتحاد چه بحلول خدا در علی چه

تفویض امور الهیت بعلی کند چون احیاء و اماتت و ارزاق و تدویر دوران بعلی قرار دهند

چه علی را افضل رسول یا نبی بدانند جمیع ایشان نزد اصحاب ما کفار و ضال و مضل اند تفصیل

این مذاهب در کتاب معارف ملة ناجیه و ناریه داده زیرا که حضرت امیر را بدرجه

خداوندی میرسانند **آیا** توبه ایشان قبول است یا نه متفق اصحاب ما است که توبه ایشان

قبول است **اما مبغض** پس صاحب مرقات و لمعات میگویند که مبغض را وصف بافراط

نفرمود برای آنکه بغض قلیل و کثیر از کبایر محرمه است **پس** کسیکه در قلب او حسد و عناد باشد

و لو قلیلا او در آخرت ناری است بموجب آنکه مودت علی از اعاظم ضروریات دین است

ومؤید این حدیث جامع الصغیر ابن عساکر است حب علی بن ابی طالب حسنة لا یضر

معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی حب علی حسنه است که ضرر نمیرساند

بوجود او گناهی و بغض علی گناهی است که بفعل آن نفع نمیرساند هیچ ثوابی و **معاد**

عداوت علی انهم باجماع است در دنیا و آخرت کافر است زیرا که آنچه ضروری دین است

آنرا ترک کرده لهذا خوارج و نواصب نزد مسلمانان کفار ناری محلل الدم اند **واعین**

اهل بیت هم مرتد کافر در دنیا ملعون و در آخرة ناری ابدیست و توبه عالم ایشان که بالغ است

باشد قبول نیست **ومحارب علی** انهم بالاجماع کافر است موجب آنکه نفس و خلیفه رسول است

و هر که بر خلیفه رسول خروج کند کافر و ناری محلل الدم است لهذا اهل صفین و اهل جمل و اهل

نهروان مقتول شدند **آیا** توبه ایشان قبول است یا نه اما غیر معاویه و عمر عاص نزد اکثر اصحاب ما

قابل توبه بشرایط است **اما بودن ایشان** از اهل نار بوجود صحاح در صحیحین

بخاری و مسلم است قال رسول الله ویحک یا عمار ستقتلک الفئة الباغیة تدعوهم

الی الجنة و یدعونک الی النار ای عمار ترا گروه ستمگار و ظالم خواهد

کشت تو ایشانرا بجنت میطلبی و ایشان ترا بجهنم میطلبند این واقعه در صفین واقع شد عمار

معاویه و اصحاب او را بطرف علی میخواست و ایشان عمار را بطرف معاویه میخواستند پس

ثابت شد که معاویه و اصحاب او بجهنم میخواندند علی و عمار بجنت **در مجلد خامس شرح نهج البلاغة**

ابی الحدید از امیر المؤمنین مرویست قال علی رایت رسول الله صلعم فشکوت الیه فقال

هذه جهنم فانظر من فیها فاذا معاویة و عمرو بن العاص معلقین بارجلهما منکسین ترضخ

روسهما بالحجارة یعنی حضرت امیر فرمود رسول خدا را در منام دیدم شکوه با ایشان کردم پیغمبر

فرمود اینست جهنم ببین کیست دران دیدم معاویه و عمر عاص معلق بپای سرنگون بودند

درحالیکه سرهای ایشانرا بسنگ نیزه ریزه ریزه میکردند **اما بودن** ایشان واجب القتل

بموجب **حدیث** متفق علیه صحاح سته است چنانچه در مسلم قال النبی فمن اراد ان یفرق

امر هذه الامة و هی مجتمعة فاضربوه بالسیف **وفی الاخر**

من اراد ان یشق عصاکم او یفرق جماعتکم فاقتلوه یعنی هر که اراده تفرقه این

امت مجتمعه میکند او را بشمشیر بزنید **وفی الاخر** اذا بویع للخلیفتین فاقتلوا

الاخر منهما یعنی هرگاه بیعت دو خلیفه کرده شود خلیفه آخر را بکشید **در مجلد خامس**

شرح نهج البلاغة ابی الحدید از ابن مسعود مرویست قال رسول الله صلعم اذا

رایتم معاویة بن ابی سفیان یخطب علی منبری فاضربوا عنقه فقال الحسن فوالله

و در باب معاویة الصحیح بخاری
و در کتاب الفتن من صحیح مسلم

مافعلوه ولما افلحوا یعنے رسول خدا صلعم فرمود وقتیکه معاویه بر منبر من خطبه بخواند گردنش بزنید
حسن گفت واللہ نه گردنش زدند و نه رستگار شدند و این فرقه معاویه و جمل و نهروان خروج
بر امام زمان خود کردند و تفرقه بعد اجماع کردند واجب القتل و ناری اند **و دیگر حرب ک**
حرب است یعنی ای علی جنگ تو جنگ منست **و** حرب رسول کفر و محارب او در دنیا نجس و محلل الدم
و در آخرة ناری است پس محارب علی محارب رسول خدا صلعم و ناریست **و دیگر حرب مستلزم**
عداوت است پس محارب علی بسبب حرب عداوت کافر و ناری است پس فرقه ثلثه کفار و ناری
و منکر خلافت علی پس این بر دو قسم است **منکر عالم** پس در کفر او نزد اکثر
اصحاب ما در دنیا و ناری بودن او در آخرة شبهه نیست زیرا که تواتر اخبار را دانسته رد یا تاویل کرد
و موید این مردویه ابن مغازلی آست وقال صلعم من ناصب علیا بعدی علی الخلافة فهو کافر
وقد حارب الله و رسوله ومن شك في علي فهو كافر وفي آخرها انا و علي حجة الله یعنے هر که نصب عداوت و جنگ
با علی بعد من بر خلافت کند او کافر است و هر که شک در امامت علی کند او هم کافر است
چه من و علی حجت خدا بر خلائق ام **آیا** توبه این قبول ست یا نه اصح آنست که توبش مقبول است
منکر جاهل اگرچه قاصر در تحقیق حق باشد چه باتباع اخلاف خود بجهت حسن ظن نسبت
با ایشان باشد یا بجهت ضعف عقل باشد اصح آنست که نسبت ایشان در دنیا حکم اسلام است
و در آخرة امر ایشان مفوض الی اللہ است بنا بر برد یا بعفو خود عفو ایشان کند **اما متمسك**
متوسط او کسی است که علی را نه بدرجه الهیت و نه بدرجه تفویض برساند و نه تنزل او از
اول درجه خلافت کند پس طرف اول غالیان و طرف ثانی ایشان مخالفان و متوسط
ایشان امامیه اثنا عشریه اند زیاده بر این در این رساله گنجایش ندارد **تنبیه** از مردویه
معلوم شد که در علی وصفی بوده است متحمل آن نشد مگر آنکه بالهیت علی گمان کرد زید
لهذا بیان نکرده **باب علی ممتحن بالایمان است** بدانکه در
ترمذی و مسند احمد مرویست فقال النبی صلعم یا معشر قریش لتنتهن او

باب علی ممتحن بالایمان است

اولیبعثن اللہ علیکم من یضرب رقابکم بالسیف علی الدین قد امتحن اللہ قلبه علی الایمان
قالوا من هو یا رسول اللہ فقال له ابو بکر من هو یا رسول اللہ وقال عمر من هو یا
رسول اللہ قال هو خاصف النعل وکان اعطی علیا نعله یخصفها قال ثم التفت الینا
علی فقال ان رسول اللہ صلعم من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار
خلاصه آنکه رسول خدا صلعم مخاطب بقریش فرمود ای قریش در گذرید از دعوای باطل خود
والا میفرستد خدا شخصی را که گردنهای شما را بشمشیر میزند بر تحصیل دین و حال آنکه خدا او را امتحان
کرده باشد بر ایمان صحابه پرسیدند این ممتحن بالایمان کیست ابو بکر پرسید یا رسول اللہ صلعم این
ممتحن کیست عمر پرسید این ممتحن کیست در روایت دیگر هست که ابو بکر پرسید این ممتحن منم
حضرت فرمودند نه عمر پرسید ممتحن بالایمان منم حضرت فرمودند بل او دوزنده نعلین من است
و در آنوقت نعلین پیغمبر را علی پینه میکرد و میدوخت **تشریح مقام** مقتضی چند امر است
اول لفظ ممتحن باتفاق محدثین بفتح **تای** فوقانیه مفعول بمعنی امتحان کرده شده پس کسیکه
بلسان صاحب ما ینطق عن الهوی ممتحن بالایمان باشد و مخاطب بکفار بحضور اصحاب از روی
مباهات بگوید البته در امام و مکمل بودن او بغیر شکی ابدا نماند **و مصرح** احادیث
بسیار اند از جمله آن وان ایمان لحمك و دمك كما خالط لحمي و دمي یعنی ای علی ایمان گوشت و خون تو
شده چنانچه ایمان گوشت و خون من شده **و در مدارج النبوة** مع دیگر از اهل
سیر و مغازی مرویست وقتیکه علی محاذی عمرو بن عبدود شده نبی فرمودند برز الایمان
كله بمقابلة الكفر كله حضرت فرمود یعنی علی که کل ایمان باشد بمقابله کفر کل که عمرو بن عبدود
باشد ظاهر شده مقابل کفر و ایمان است **تنبیه** بثبوت این ثابت شد که زوال ایمان علی
و ضعف دائما ممکن نیست بخلاف غیر ممتحن **ب** استفسار صحابه و شیخین که ممتحن کیست آیا منم
و فرمودن حضرت که شما ممتحن بالایمان نیستید دلیل صریحیست بر آنکه شیخین در ایمان خود شک
داشتند **و مصرح** این اقوال علما سنیان در احادیث ایشان هست **اما** از جمله علمای

جمهور ایشان غزالی در مجلد چهارم سر العالمین **و** در کتاب غنیة اورده که رسول خدا در لیلة العقبة حذیفه یمانی را نامهای منافقین بیان فرموده لهذا حذیفه مشهور شد که صاحب سر رسول خدا است **و** عمر بعد آن در تنهائی از حذیفه دریافت میکرد و میپرسید که اسم من در منافقین پیغمبر نشمرده **و در بخاری** در دو جا در کتاب النبوت باب ابراهیم **و** در اوایل کتاب التفسیر که پیغمبر بعایشه فرمود قوم تو ای عایشه بنای کعبه را از مقام ابراهیم پست تر کردند عایشه گفت ای رسول خدا چرا کعبه را بر مقام ابراهیم نمیسازی پس پیغمبر فرمود لولا حدثان قومك بالكفر یعنی میساختم اما قوم تو اگرچه جدید الاسلام و حدوث و اظهار کفر نمیکردند **تنبیه** در این ثابت شد که آنحضرت خایف از دست ایشان بود **و متفق علیه** صحاح سته چنانچه در مسلم در کتاب الفتن و در ترمذی در باب ابن صیاد از عمر خطاب مرویست خلاصه آنکه روزی پیغمبر و من برای ابلاغ حجت نزد دجال رفتیم و پیغمبر بعد ابلاغ فرمود ماذا ترى قال ابن صياد يأتيني صادق وكاذب یعنی چه می بینی دجال گفت الحال نزد من می آیند یکی صادق یکی کاذب است پس عمر گفت یا رسول گردن این را میزنم **و در حدیث دیگر** است مرتبه دوم ابوبکر و عمر با پیغمبر نزد دجال رفته از مضمر قلبی انکشاف از دجال کردند دجال گفت که شما لفظ دخ عبارت از سوره دخان باشد در دل گرفتید **و** بعد آن پیغمبر پرسید الحال چه می بینی دجال گفت تختی را بر آب می بینم پیغمبر فرمود تخت ابلیس است **و** بعد آن پرسید چه می بینی قال ارى صادقين وكاذبا دجال گفت الحال می بینم یک صادق و دو کاذب را **تنبیه** در حدیث اول گفت یک صادق و آن بالضرورت حضرت رسول است و یک کاذب و آنهم بالضرورت شیخ ثانی باشد **و** در حدیث دیگر یک صادق و آن پیغمبر بالضرورت است و دو کاذب شیخین بالضرورت باشند چه در هر دو مرتبه بغیر ایشان دیگری نزد او حاضر نبوده **جواب این ایراد** آنکه پیغمبر از دجال انکشاف حالش میکردند بصورت آنکه صادق باشد پس شهادت دجال نسبت

بشیخین باطل شد زیرا که دجال فاسق است **جواب الجواب** بلی شهادت فسقه غیر مقبول است اما استکشاف نبی از دجال عبث بود یا پیچیده بحکمتی **و** اتفاق علماء است که بمصلحت بود و آن اظهار ساختن مخبرات دجال بود که این شخص بنهایت حذاقت در نجوم و سحر و تسخیر دقیق از دیگران دارد تا که مردم از حذاقت و مهارت جادو او باخبر باشند که در ادعای نبوت و الهیت قرار نمیدهند و نبی اخبار مضمر از لفظ دخ داد سر به سر جواب کرد و پیغمبر دانست که این ساحر مطابق واقعه خبر داد التسليم او درین نمود بعد آن از آیندگان حال پرسید در مرتبه اول دو نفر بودند دجال گفت یکی صادق و دیگر کاذب است لهذا عمر بغیظ آمده اراده زدن دجال کرده بود **و** در مرتبه دوم دجال گفت دو نفر کاذب و یکی صادق است پس این هم بالضرورت مطابق واقعه بود و این سه نفر پیغمبر و شیخین بودند **و موید** قول دجال قراین و براهین عقلیه و شواهد نبویه و سیر ایشان است پس کذب ایشان مقطوعی شد **باب اول مسلم علی است** بدانکه **در ترمذی** مرویست اسلم علی وهو غلام ابن ثمان سنين واول من اسلم من النساء خديجة اول که اسلام آورد علی و حال آنکه او پسر هشت ساله بود و اول کسیکه از زنان مسلمان شد خدیجه اول زوجه رسول الله بود **و در ترمذی** از زید ارقم مرویست اول من اسلم علی اول کسیکه اسلام آورد علی بود **تشریح مقام** مقتضی امریست **بدانکه** مجمع علیه امت است که علی بن ابیطالب طرفة العین مشرک نبوده و بغیر او اقارب و اصحاب کل مشرک بودند **اما** خلاف در این است که در حال اسلام چند ساله بود **بعضی** هشت ساله **و بعضی** ده ساله **و بعضی** پانزده ساله بود اشهر و اصح آنست که ده ساله بود و پیغمبر در آنوقت چهل ساله بود **سوال** اسلام طفل چه فایده دارد زیرا که غیر مکلف است پس عمل حسن و قبیح از غیر مکلف ممدوح و معیوب نیست **جواب** فواید بسیار دارد **آنکه** زمان خود را در شرک و کفر نمیاید **ب** اسبق اسلام را افتخار است و در آیه السابقون السابقون اولئك المقربون داخل است **ج** طفل عاقل و رشید از خانواده عالی اگر او لا اسلام بیارد شوکت اسلام

باب اول اسلام علیؑ است

باب اول نماز گذاران علی است

زیاد تقویه او میکند بخلاف پیری عقل که کم نام باشد زیاد نمیکند ایمان لسانی او مگر ضعفهم
آیا نمی بینی که از بو علی سینا مشهور است که در سن ده ساله فنون علوم را طی کرده پس علی
حجت الله بوده او چگونه کمتر از و باشد **باب اول نماز گذاران**
علی است بدانکه **در ترمذی** مرویست از انس قال **و** قال بعث النبیؐ
یوم الاثنین و صلی علیؐ یوم الثلثا **و فی اخری** عن السیوطی قال علیؑ صلیت مع
رسول الله صلعم قبل الناس سبع سنین یعنی رسول خدا صلعم یوم دوشنبه مبعوث بنبوت شد
علیؑ نماز از یوم سه شنبه میخواند تا آنکه با رسول خدا صلعم هفت سال نماز میخواند پیش از همه
مردم **تشریح مقام** مقتضی امریست **بدانکه** مجمع علیه است بر آنکه اول نماز گذار از
اول مسلمانان علیؑ ابن ابی طالب است **و در مسجد قبلتین** با پیغمبرؐ علیؑ نماز
خواند **و در لیلة الهریر** در جنگ معاویه عمرو عاص و معاویه از علیؑ تا صبح بجده
صد تکبیر شمردند و بعد هر تکبیری دو رکعت نماز میخواند یک مرتدی از فوج معاویه بجهنم
واصل میکردند **در کشاف** ذیل آیه الا علی الذین هدی الله نقل میکند و یحکی
عن الحجاج انه قال للحسن ما رائک فی ابی تراب فقرء الحسن الا علی الذین هدی الله ثم
قال علیؑ منهم و هو ابن عم رسول الله و ختنه علی ابنته و اقرب الناس الیه و احبهم له
خلاصه آنکه حجاج شقی از حسن بصری پرسید که رای تو در علی چیست حسن گفت علی از کسانی است
که بهدایت خدا هدایت یافته و ابن عم رسولؐ و داماد و زوج بتول و اقرب خلایق و دوست تر
ایشان نزد پیغمبرؐ بود و زیاده برین طول دادن درین رساله گنجایش نیست **باب علیؑ**
از اهل جنت است بدانکه **در ترمذی و مشکوة** از انس مرویست
قال رسول الله ان الجنة تشتاق الی ثلثة علیؐ و عمار و سلمان یعنی رسول خدا فرمود
که جنت مشتاق قدوم علیؑ و عمار و سلمان است **در ترمذی و مشکوة** از عبد الرحمن
مرویست که در مبشرین جنت علیؑ را شمرده بقوله صلعم و علی فی الجنة علی در جنت است

باب علی از مبشرین جنت است

در ترمذی مرویست ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم اخذ بید حسنؑ
و حسینؑ قال من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی
فی درجتی یوم القیمة یعنی پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم دست حسینؑ
گرفته فرمود هر که این دو پسرم و پدر و مادر ایشانرا دوست دارد در درجه من روز قیامت
میباشد **تشریح مقام** مقتضی امریست **بدانکه** باجماع امت ثابت است که پنجتن
پاک از اهل جنت اند و آیه تطهیر در ایشان نازل پس معصومین را بشارت جنت مشافهة جایز
است **اما** در تبشیر غیر معصوم خلاف است جمهور اصحاب ما امامیه و جماعتی از معتزله جایز نمیدانند
زیرا که بشارت جنت بغیر معصوم مشروط بعدم وقوع معصیت از و تا وقت مردن او و این
ممکن از غیر معصوم نیست **و** اخبار بغیر معصوم کانه آماده کردن بمعصیت و غره باشد پس
بعد بشارت اگر بجنت نرفت کذب بنی لازم می آید و اگر رفت عاصی در حال عصیان
بجنت رفت این خلاف مطلوب است **اما محقق** نزد حقیر آنست که خدا حال کسیکه میداند
که مثلا فلانی تا مردن بکمال درجه عامل حسن و تارک قبیح بعد ایمان میباشد اخبار بجنت باو
جایز است چنانچه بسلمان و ابا ذر و عمار و مقداد و حذیفه و امثال ایشان داده
شده و الا فلا **سوال** از مبشرین عشره اشخاص تسعه و اهل بیعت رضوان باعتقاد مسلمانان
اهل جنت اند **جواب** بشارت عشره تسعه بجنت و بشارت رضوان بعامه خلایق نزد
امامیه صحتی ندارد بچند وجه **اول** از ایشان اشد منکرات و اقبح مقبحات تا وفات ایشان
بظهور آمدند و بعضی از ایشان محدود در شریعة و بعضی مرتد شدند چنانچه کتب سیر و حدیث
و تواریخ از قبایح ایشان مملو اند پس تصدیق این اخبار تکذیب سید ابرار لازم می آید لهذا
این اخبار بحسب خواهش نفسانی وضع شدند و نزد وعیدیه از معتزله فاعل قبیح واجب النار
و نزد خوارج هر عاصی کافر است **دوم** اگر صحت اخبار اثبات میشود پس محمول بر خصوص
اشخاص میشوند **یا** مشروط بانکه تا مردن مرتکب منافات نشوند **باب علی باب**

باب علی باب العلم و ... باب علم است

علمست بدانکه **در ترمذی و مشکوة** مرویست قال رسول الله صلعم
انا دار الحکمة و علیٌ بابها یعنی رسول خدا فرمود من خانهٔ حکمت ام و علیؑ باب است
در صحاح دیگرست انا مدینة العلم و علیٌ بابها یعنی من شهر علمم علی در نست
در مشکوة مرویست قال رسول الله صلعم اقضاهم علیٌ یعنی رسول خدا صلعم فرمود قاضی
ترین خلایق علیؑ است **در مشکوة و ترمذی** مرویست قال علیٌ علیه السلام
کنت اذا سألت رسول الله اعطانی و اذا سکت ابتدانی یعنی حضرت امیرؑ فرمود هرگاه سوال
مسئله برسول صلعم میکردم عطا میکرد و هرگاه سکوت میکردم پیغمبر صلعم سبقت در بیان میفرمود **تشریح**
مقام بالاجمال مقتضی امریست **بدانکه** احدی از دوست و دشمن انکار کرده نمتوانداز
این امر که بعد رسول خدا صلعم مثل علیؑ عالمی در دنیا آمده باشد **و** لفظ سلونی **و** انا عالم المنایا
والبلایا **و** علمنی الف باب یفتح من کل باب الف باب بغیر علیؑ نگفته **و** در شان او آیهٔ اذن
واعیه نازل شده **بخلاف مشایخ** که در ادانی مسایل غلطی کردند لولا
علیٌ لهلک عمر هفتاد و چند بار بزبانهای خود گفتند **و** آنچه ابوبکر در مدت العمر یاد از
پیغمبر صلعم کرد یکصد و چهار حدیث اند نووی در تهذیب و سیوطی در تاریخ الخلفا آنها را ضبط
کردند **باب در تسمیه علیؑ بابوتراب بدانکه در بخاری** است
نزد سهل بن سعد مروی از امرا مدینه نزد منبر علیؑ را بلفظ ابوتراب یاد میکرد پس سهل خندید
وگفت ما سماه الا النبیٌ و ما کان له اسم احب الیه منه فقلت ذالک قال دخل علیٌ علی فاطمةؑ
ثم خرج فاضطجع فی المسجد فقال النبیٌ این ابن عمک قالت فی المسجد فخرج الیه فوجد
رداءه قد سقط عن ظهره وخلص التراب عن ظهره فیقول اجلس
یا ابا تراب یعنی باسم ابوتراب علیؑ را نام نهاده مگر پیغمبر صلعم و علیؑ هم نامی
دوست تر ازان نداشت چه روزی علیؑ از خانه فاطمهؑ برآمده در صحن مسجد خوابید گرد و غبار بدن
او نشسته بود پیغمبر صلعم آن گرد را از بدن علیؑ دور کرده فرمود برخیز بنشین ای ابوتراب **و** وجه تسمیه

یعنی سوال کنید مرا پیش از آنکه ... مرا نیابید ... یعنی ...
... طلاق و ... یعنی ...
... یعنی مرا پیغمبر ... باب علم
... مفتوح میشود

باب در تسمیه علی بابوتراب

ابوتراب دیگر نوشته اند که شبی خلاف علیؑ و فاطمهؑ در خانه خود درآمد فرمود هیچ سببانه ایشان پیغمبر صلعم تشریف
برده استفسار حال از فاطمه فرمود فاطمهؑ عرض کرد یا رسول الله تمام شب از حالات علی مشاهده کردم ترسیدم پیغمبر صلعم
فرمود چرا فاطمهؑ عرض کرد که از زمین آوازها برمی آمدند و با علیؑ زمین گویا سخن میگفت
پیغمبر شکر خدا کرده فرمود بشارت باد ترا ای فاطمهؑ آنچه بر روی زمین واقع میشود زمین عرض حال
خود بعلیؑ میکند و او ابوتراب است یعنی پدر زمین و بر زمین آنچه از نیک و بد واقع میشود آن علیؑ را
خبر میدهد **و** از فحول الفاضل جامی در شواهد النبوة هم نوشته **و** همین اصح و اقوی است در وجه تسمیه
ابوتراب **باب تزویج علیؑ با فاطمهؑ است** بدانکه در
مشکوة از نسائی آورده قال بریده خطب ابوبکر و عمر فاطمه فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم انها صغیرة ثم خطبها علیٌ فزوجها منه بریده میگوید خواستگاری کرد ابوبکر
و عمر فاطمهؑ را پس رسول خدا صلعم فرمود این صغیره است پس ازان علی خواستگاری کرد رسول خدا صلعم
خطبه او قبول فرموده بنکاح علیؑ فاطمه را در آورد **خطب و همدانی** زیاد کردند قال
صلعم **لولا علیٌ لما کان لفاطمة کفو** یعنی اگر پای علیؑ در عرصه وجود موجود نبودی هر آئینه
فاطمهؑ را کفو و مثلی در زوجیت نبودی و الحمد لله **تشریح مقام** آنکه فاطمه بضعه رسول صلعم معصومه
و مطهره صدیقه کبری محدثه باشد چگونه عبده اصنام و ارثان جرأت خواستگاری کرده تواند
چنانچه سرور انبیا خود علت آن بیان کرده بس واقعاً اگر علیؑ نمیبود احدی از امت کفو فاطمهؑ
نبود زیرا که خبر بدان نصی موجود بود و عقد فاطمهؑ خود خدا خوانده و ملائکه مقربین بران گواه گرفته و خلق من الماء بشرا فجعله
نسبا و صهرا در شان علیؑ و فاطمهؑ تفسیر شده صاحب فصول المهمه و کتاب کمال خالویه و نیز ابن سیرین صاحب صواعق
در ذیل این آیه تفصیل عقد و زفاف فاطمهؑ نوشته اند و در **صواعق** ابن حجر بیان کیفیت عقد ایشان در تحت آیه ثانی
عشر گفته ففی الآیة دلالة علی البرکة فی نسل فاطمةؑ و علیٌ و ان الله یخرج منهما کثیرا طیبا و ان یجعل
نسلهما مفاتیح الحکمة و معادن الرحمة انتهی خلاصه آنکه در آیه دلیل است برآنکه خدا برکت میدهد نسل فاطمهؑ را و ایشان
اولاد بسیار خواهند بود چنانچه سوره انا اعطیناک در تکثیر نسل محمدی نازل است **و** در صواعق است که پیغمبر صلعم فرمود

باب تزویج علی با فاطمه

در تسمیه ابوتراب

والنسال ایشان کلیدهای حکمت و معدن رحمت خواهند بود

باب افضلیت فاطمه

ذریه کل نبی فی صلبه وذریتی فی صلب علی و فاطمه ذریه هر نبی در پشت اوست
وذریت من از صلب علی کرم الله وجهه و فاطمه است **باب افضلیت فاطمه**
زهراء بدانکه **در ترمذی** در فضل خدیجه مرویست قال رسول الله صلعم
حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران وخدیجه بنت خویلد و
فاطمه بنت محمد وآسیه امرأة فرعون خلاصه آنکه پیغمبر فرمود بس است
ترا از زنان دنیا و آخرة مریم دختر عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و آسیه
زن فرعون **در ترمذی** در ازواج نبی مرویست ان رسول الله صلعم دعی فاطمه
عام الفتح فناجاها فبکت ثم حدثها فضحکت قالت فلما توفی رسول الله
صلعم سئلتها عن بکائها وضحکها قالت فاخبرنی رسول الله صلعم انه یموت فبکیت ثم اخبرنی
انی سیدة نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران فضحکت خلاصه آنکه پیغمبر سال فتح مکه فاطمه را طلبید
وسخنی در گوش فاطمه گفت پس فاطمه گریست بعد آن سخنی دیگر بگوش او گفت فاطمه خندید عائشه
میگوید بعد وفات رسول خدا از این گریه وخنده از فاطمه سوال کردم فرمود که پیغمبر اول
مرا گفت در این سال من خواهم مرد لهذا گریستم و مرتبه دوم فرمود که من سیده زنان اهل جنت
ام سوای مریم پس خندیدم **در بخاری** در باب علامت نبوة بعد سه ورق از عائشه
مرویست اقبلت فاطمة تمشی کان مشیها مشی رسول الله فقال النبی صلعم مرحبا یا بنتی
ثم اجلسها عن یمینه او شماله ثم اسر الیها حدیثا فبکت فقلت لها لم تبکین
ثم اسر الیها حدیثا فضحکت فقلت ما رایت کالیوم فرحا اقرب من
حزن فسئلتها عما قال صلی الله علیه وآله وسلم فقالت ما کنت افشی سر رسول الله صلعم حتی
قبض النبی صلعم فسئلتها عما قال فقالت اسر الی ان جبرئیل کان یعارضنی القرآن
کل سنة مرة وانه عارضنی العام مرتین ولا اراه الا حضر اجلی وانک
اول اهل بیتی لحاقا بی فبکیت فقال اما ترضین ان تکونی سیدة نساء الجنة او نساء المؤمنین

خلاصه آنکه فاطمه نزد پیغمبر آمد رفتار او رفتار رسول بود پیغمبر فرمود مرحبا ای دختر من بطرف
راست خود او را جای داد و با او همراز شد پس فاطمه گریست بعد آن باز همراز شد و فاطمه خندید و فرحناک شد
پس عائشه از سبب آن سوال کرد فاطمه فرمود که در اول پیغمبر فرمود در این سال من خواهم مرد
تو ای فاطمه اول کسی از اهل بیت منی بمن ملحق میشوی لهذا گریستم و در مرتبه دوم فرمود
ای فاطمه تو راضی باش که توئی سیده زنان جنت یا سیده زنان مومنین **در مشکوة** است
قال یا فاطمة الا ترضین ان تکونی سیدة نساء اهل الجنة او نساء المؤمنین متفق علیه
پیغمبر صلعم فرمود ای فاطمه راضی باش توئی سیده زنان اهل جنت یا سیده زنان مومنین
در مسلم است فقال صلی الله علیه وآله وسلم یا فاطمة اما ترضین ان تکونی سیدة
نساء المؤمنین او سیدة نساء هذه الامة **در مسلم** است فقال
صلعم الا ترضین ان تکونی سیدة نساء المؤمنین او سیدة نساء هذه الامة
ای فاطمه راضی باش توئی سیده زنان مومنین یا سیده زنان این امت **در ترمذی و
مشکوة** در مناقب حسنین از حذیفه مرویست قال رسول الله صلعم ان هذا ملک لم ینزل
الارض قط قبل هذه الليلة استاذن ربه ان یسلم علی ویبشرنی بان فاطمة رض
سیدة نساء اهل الجنة وان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
خلاصه آنکه پیغمبر فرمود ای حذیفه این ملکی است که هیچ گاهی قبل ازین بزمین نازل نشده از پروردگار
رخصت یافته برای سلام کردن بر من و بشارت داد مرا آنکه فاطمه سیده زنان اهل جنت و حسن و حسین
دو سیده جوانان اهل جنت اند **و در احادیث** دیگر زیاد است که ابوهما خیر منهما
یعنی پدر ایشان علی افضل از ایشان است **و در کتب دیگر** است فاطمة سیدة نساء
العالمین **در بخاری** در باب مناقب فاطمه مرویست قال النبی صلعم
فاطمة سیدة نساء اهل الجنة **تشریح مقام** مقتضی چند امر است آنکه سیده بمعنی
در لغة آمده از جمله آن چلیل است چنانچه در صحاح گفته ویقول ساد قومه فهو سید من فلان

من از پیغمبر فاش نمیکنم پس بعد از وفات نبی باز از سبب آن سوال کرد فاطمه فرمود

ای اجل منه عرب میگویند جلیل ساختند فلان را و جلیل تر از فلانست و در مجمع البحرین است
السید الرئیس الکبیر فی قومه المطاع فی عشیرته وان لم یکن هاشمیا و لا
علویا و السید الذی یفوق فی الخیر والسید المالک ویطلق علی
الرب والشریف والفاضل والکریم یعنی سید در اصل لغة بمعنی رئیس کبیر که مطاع قوم
و عشیره خود باشد اگرچه هاشمی و علوی نباشد و سید کسیکه فایق در خیر باشد و سید مالک و بمجاز مربی
و شریف و فاضل و کریم را میگویند تقیه هرگاه این ثابت شد پس همه معانی نسبت بفاطمهٔ زهرا
ثابت اند پس فاطمه پادشاه زنان و رئیس مفروض الطاعة من الله و فایق ترین ایشان در دنیا و
آخرت است و زنان مومنه و زنان جنت داخل و شامل اند پس ازواج نبی هم بالضرورت داخل اند
و اگر عایشه و حفصه در زنان مومنه و زنان جنت داخل باشند فاطمه سیده آنها هم در دنیا و آخرت
است تب فاطمه سید السادات است زیرا که پدرش افضل انبیا و خلایق و مادرش خدیجه سیده
زنان است پس و لد نطفه و نطفه جزو والدین بالضرورة میباشد پس فاطمه قطع نظر از سیادت خودش
و سیادت شوهرش از دو سید بعمل آمده زیادتی سیادت او بدرجه قصوی رسید بانضمام سیادت خودش که غیر او را ممکن نیست
دیگر عقد شش با سید اوصیا مرتضی علی واقع و فرع فاطمه دو سید شباب اهل جنت
می باشند پس با سیادت خودش سیادت اصلش که والدین باشند و سیادت
فرعش که حسنین دو ولد او میباشند و سیادة تعلقی او که زوجیت او با سید الاوصیا باشد ضم ساخته سیادت فاطمه
از درجه امکان برآمد بنحویکه فوق بران در سیدهای زنان دنیا و آخرت ممکن نیست تنبیه بثبوت این
اسباب ثابت شد که فاطمه اکمل و اطهر و اجمع مناقب صوری و معنوی و افضل جمیع زنان اولین
و آخرین در دنیا و دین است سوال بنابر استدلال شما لازم می آید که فاطمه افضل و اکمل
جمیع انبیا و اوصیا باشد زیرا که جزو بدن سید الخلایق و المرسلین است و او افضل کائنات
بالاجماع است جواب ایشان بدو وجه خارج اند اول بقرآن یا اجماع رجال افضل از اناث
اند دوم بخود همین احادیث تخصیص یافته سیادت او یعنی فاطمه سیده زنان عالمیان است دو وجه

دیگر اند بلی سیدة النساء بعد از انبیا افضل رجالی است که ایشان حجج الله نباشند ایراد حدیث
استثنا الا مریم دلیل است برآنکه فاطمه افضل از مریم نیست والا طرح حدیث صحیح لازم می آید و
اصطفاک علی نساء العالمین مقتضی آنست که مریم افضل فاطمه است جواب
مختصر بچند وجه است اول بعقل و باجماع و بنصوص ثابت است که اصل فاطمه جزو خیر المرسلین است
پس جزو خیر المرسلین افضل از مریم و عیسی است پس فاطمه بالضرورت افضل از مریم است
مع مزیة فرع فاطمه که آدم و لدش و شوهرش باشند دوم مریم از امت سلف بوده و نبی نبوده بالاجماع
پس امت محمدی بموجب آیه کنتم خیر امة فاطمه مِنتِ محمدی است و امت محمدی افضل
از امم سلف است پس فاطمه افضل از مریم است سوم آیه اولئک هم خیر البریة پس از
خیر البریة آل محمد مراد میگیری یا مراد است تابعه آنحضرت و بهر دو تقدیر فاطمه افضل
از مریم است چه در بریه مریم داخلست بلی جمعا بین الادلة عالمین مؤول بعالمیان مریم میشود
و بنا بر این الف و لام عالمین معهود خواهد بود اما لفظ الا مریم حدیث واحد است و احد معارض
دیگر صحاح متواتره نمیتواند شد سوال جناب سیده افضل از ائمه اثنا عشر است یا نه -
جواب جناب سیده افضل از ائمه هدی نیست زیرا که اگر سیده در حال امامت ایشان
زنده میبود البته آنحضرت بیعت ایشان میکرد و ایشان حجج الله در اعصار خود بر کافه خلایق اند
پس بر فاطمه هم حجج الله بودند و متبوع افضل از تابع است پس ائمه افضل از سیده اند جناب
میرزا ابو القاسم قمی در جواب سوال خود تصریح فرموده ح از این احادیث ثابت میشود که
خدیجه کبری سیده زنان و حسنین سادات جوانان جنت و مرتضی علی افضل ایشان است والحمد لله
والشکر علی افضاله و بیان سیادت حسنین می آید باب فاطمه زهرا بضعه
محمدی است بدانکه در مسلم مرویست در مناقب فاطمه قال صلعم فانما ابنتی فاطمة بضعة منی
یریبنی ما رابها و یوذینی ما اذیها خلاصه آنکه فاطمه پاره گوشت من است الم میدهد و رنج می اندازد مرا آنچه در تردد
و رنج اندازد و ایذا میکند فاطمه را در ترمذی و مسلم مرویست در مناقب فاطمه قال صلعم فانما

باب فاطمه زهرا بضعه محمدی است

ابنتی بضعۃ منی یریبنی ما رابہا و یؤذینی ما اذاہا یعنے تحقیق فاطمہ پارہ گوشت منست ایذا میکند مرا آنچہ
او را ایذا میکند در مسلم مرویست ان فاطمۃ بنت محمد صلعم مضغۃ او بضعۃ منی
وانما اکرہ ان یفتنوھا ۔ خلاصہ آنکہ فاطمہ لخت گوشت من است ناخوش دارم آنچہ او را
مبتلا سازد در ترمذی در فصل فاطمہ مرویست فانما بضعۃ منی یریبنی
ما رابہا و یؤذینی ما اذاہا در بخاری در باب مناقب فاطمہ مرویست قال ؐ
فاطمۃ بضعۃ منی فمن اغضبہا اغضبنی یعنے فاطمہ پارہ گوشت من است پس
ہر کہ او را بغضب می آرد مرا بغضب آوردہ در مشکوۃ است یریبنی ما ارابہا
و یؤذینی ما اذاہا متفق علیہ تشریح مقام آنکہ بضرورت عقل و نقل متواتر معلوم شد کہ فاطمہ زہرا
پارہ رسول اللہ صلعم بلا واسطہ است پس تعظیم و تکریم فاطمہؓ واجب و ایذاء او و غیظ و غضب آوردن
او حرام و مورث ایذاء رسول اللہ است و موذی رسول بموجب اجماع و قرآن ناری ملعون
ابدیست اما اجماع او معلوم ہر کس است اما قرآن پس از جملہ آن ان الذین یؤذون
اللہ و رسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والآخرۃ واعد لہم عذابا مہینا خلاصہ آنکہ موذیان خدا و موذیان
رسول را در دنیا لعنت خدا و در آخرت عذاب ذی اہانت آمادہ است یقینا ایذاء فاطمہ
و بغضب آوردن برای گرفتن حق او از فدک و غیر آن امری متواتر و معلوم صورت انکار و تاویل
آن جائز و ممکن نیست زیرا کہ در تواریخ و سیر و حدیث حتی در بخاری در چند جا خصوص
در غزوہ خیبر و در مسلم در مجلد ثانی در باب حکم الفیء بیک لفظ از عائشہ مرویست ان فاطمۃ
بنت رسول اللہ ارسلت الی ابی بکرؓ تسئلہ میراثہا من رسول اللہ مما افاء اللہ علیہ بالمدینۃ
و فدک و ما بقی من خمس خیبر فقال ابو بکرؓ ان رسول اللہ ؐ قال لا نورث ما ترکناہ صدقۃ
انما یاکل آل محمد فی ہذا المال وانی واللہ لا اغیر شیئا من صدقۃ رسول اللہ عن حالہا
التی کان علیہا فی عہد رسول اللہ ولاعملن فیہا بما عمل بہ رسول اللہ فابی ابو بکرؓ ان
یدفع الی فاطمۃ منہا شیئا فوجدت فاطمۃ علی ابی بکرؓ فی ذلک فہجرتہ فلم تکلمہ

حدیث فدک

حتی توفیت و عاشت بعد النبی ؐ ستۃ اشہر فلما توفیت دفنہا زوجہا
علی لیلا ولم یؤذن بہا ابا بکرؓ و صلی علیہا و کان لعلی من الناس وجہ
حیوۃ فاطمۃ فلما توفیت استنکر علی وجوہ الناس فالتمس مصالحۃ ابی بکرؓ
و مبایعتہ ولم یکن یبایع تلک الاشہر فارسل الی ابی بکرؓ ان ائتنا ولا
یاتنا احد معک کراہیۃ لمحضر عمر فقال عمرؓ لا واللہ لا تدخل علیہم
وحدک الی قول علیؑ مخاطبا بابی بکرؓ ولکنک استبددت
علینا بالامر وکنا نری لقرابتنا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نصیبا
حتی فاضت عینا ابی بکرؓ فلم یکلمہ ابو بکرؓ الخ خلاصہ ترجمہ آنکہ ہر گاہ فاطمہ میراث بہ خود رسول اللہ صلعم
از فدک و غنیمت و مال مدینہ و خمس خیبر و غیر آن از ابو بکرؓ طلب کرد ابو بکرؓ نداد و در جوابش گفت پدرت
گفتہ مال متروکہ من صدقہ برای مردم است نہ میراث اقارب و اولاد پس بامتناع ابو بکرؓ فاطمہ زہرا
بغضب آمد بر ابو بکرؓ پس مہاجرت ابو بکرؓ نمود و کلام با او تا وفات خود شش ماہ نفرمود و بعد پدر
خود شش ماہ زندہ بود و بوصیت فاطمہ حضرت امیر حضرت فاطمہؓ را بذات خود نماز خواند و دفن شبانہ فرمود
بے آنکہ قبرش نمودار گذارد و اطلاع با ابو بکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و امثال ایشان نداد زیرا کہ فاطمہ وصیت
آن کردہ بود و تا حیوۃ فاطمہؓ وجوہ مردم توجہی بعلی داشتند اما بعد وفات فاطمہ توجہ وجوہ عوام
بالکل از علی برگشت و علی مناکرت ایشان مشاہدہ فرمودن بمصالحہ ابو بکرؓ و مبایعت او اراد و تا این شش ماہ
بیعت ابو بکرؓ نکردہ بود پس حضرت امیر ابو بکرؓ را بخانہ خود طلبید در حالیکہ ابو بکرؓ تنہا بغیر عمرؓ بیاید و بخاری
و مسلم میگوید کہ علی حاضر شدن عمر را مکروہ میداشت بجہت سخت دلی و تند زبانی او پس عمرؓ ابو بکر را
سوگند داد کہ بخانہ علی بغیر معیت من مرو ابو بکر قولش قبول نکرد بخدمت حضرت امیر تنہا حاضر شد
حضرت امیر ابو بکرؓ را شکوہ ہا کرد از جملہ آن خلافت را گرفتی و با ما مشورہ نکردی بیگان صحابیت خود
و حال آنکہ ما حق خود میدانستیم بجہت صحابیت و قرابت با رسول خدا پس ابو بکرؓ این سخنہا می شنید و
میگریست بخاری و مسلم میگوید بعد شش ماہ بیعت ابو بکرؓ کرد اینست مخلص ترجمہ حدیث فدک تذکرہ

درانیجا چند امر ثابت شد **اول** دعوای فاطمه بخمس و بفدک و بمیراث رسول خدا **دوم** ابوبکر تصدیق فاطمه نکرد باثبوت آنکه در آیه تطهیر خاصة فاطمه داخل و ابوبکر و عمر و جمیع صحابه بالاجماع غیر معصوم بودند کل صحابه عالم باین بودند **سوم** فاطمه بانکار ابوبکر از دادن فدک میراث غضبناک بر ابوبکر و عمر شده تا وفات خود شتماه غضبناک بوده غضبناک بر ایشان مرده حتی آنکه وصیت کرد که مشایخ بجنازه من و بقبر من اطلاع نیابند نعوذ بالله من غضب فاطمة واین انها **چهارم** تا بقاد فاطمه بالجمله وجوه مردم توجهی باسیر المومنین داشتند و بوفات فاطمه بالکل منکر علی شدند **پنجم** تا شتماه علی بیعت ابوبکر اصلا نکرده بود و بعد این شتماه لاچار شده وکل مردم را از خود منکر دیده تن بمصالحت و بیعت ابوبکر تقیة داده تا در برکن **ششم** حضرت امیر از حضور عمر مطلقا ناخوش و ناراض بود زیراکه بدخوئی بدروی وتندمزاج بود وتشدید با اهل بیت نبوت میکرد **هفتم** شکوه حضرت امیر با ابوبکر بآنکه خلافت حق من بود تو گرفتی دلیل صریح است بآنکه ابوبکر بغیر حق گرفته وحضرت معارضه او کرده لهذا تا شتماه بیعت او طوعا و کرها نکرده پس اجماع هم بر خلافت ابوبکر منعقد نشد **هشتم** گریستن ابوبکر بشکوه حضرت امیر دلیل صریح است که خود را ظالم و علی و فاطمه را در آنوقت مظلوم دانسته و خلافت و فدک را حق ایشان میدانسته والا نمیگریست **نهم** سکوت ابوبکر و کلام نکردن و جواب ندادن او در ایراد اخذ فدک و خلافت دلیل قاطع است که ابوبکر در اخذ خلافت و فدک ملوم علی و لاجواب شده لهذا جوابی نداده **اقول** عقلا انحل و علما ملل از چنین فاضل شهیر و عالم تحریر فخر رازی در تعجب و تحیراند زیراکه در تفسیر کبیر در ذیل آیه وللذکر مثل حظ الانثیین از جانب شیعه غصبیت فدک و مظلومیت فاطمه با دله قاهره باثبات رسانیده جواب کیک بل سفسطه و انکار ضروریات بل کانه انکار بدیهیات کرده والجواب

ان فاطمة رضیت بقول ابی بکر بعد هذه المناظرة وانعقد

الاجماع علی صحة ما ذهب الیه ابو بکر رضی الله عنه

فسقط السؤال انتهی یعنی فاطمه علیه الصلواة والسلام بقضیه فدک از قول ابوبکر راضی شد و اجماع عثمان بعد آن منعقد شد بر صحت آنچه ابوبکر گردمحل ایراد دعواے فاطمه و

سوال او و باجماع ایشان ساقط شد **در شرح مشکوة** در ذیل انحدیث عبدالحق میگوید مشکل ترین قضایا قضیه فاطمه زهرا است اگر بگوییم که فاطمه جاهل بود بحدیثیکه ابوبکر نقل کرده بعید است **واگر** التزام کنیم که شاید باتفاق سماع انحدیث او را نیفتاده پس باز هم مشکل است زیراکه بعد آن از ابوبکر حدیث را شنید پس چرا قبول نکرد این حدیث را و در غضب آمد **واگر** غضب او پیش از سماع انحدیث بود پس بعد سمع حدیث چرا از غضب خود برنگشت و حال آنکه امتداد و طول کشید غضب او و تا زنده بود مهاجرت ابوبکر کرد و او را اذان نماز نداد انتهی **باب فاطمه احب اقارب بود و بنی تعظیم میکرد** بدانکه **در ترمذی** از عائشه و بریده مرویست

قالت کان احب النساء الی رسول الله فاطمة ومن الرجال علی خلاصه آنکه فاطمه دوست ترین زنان و علی دوست ترین مردان برسول الله است **در ترمذی و مشکوة** مرویست که عباس عم پیغمبر از پیغمبر پرسید مع جماعتی دیگر یا رسول الله ای اهلك احب الیك قال فاطمه و بعد کلامی پرسیدند ثم من قال علی ای رسول خدا کدام یک از اهل بیت تو نزد تو دوست تر است پیغمبر فرمود فاطمه بعد آن پرسیدند فرمود شوهرش علی دوست تر است نزد من **در ترمذی** از عائشه مرویست بل متفق علیه است قالت ما رأیت احدا اشبه سمتا ودلا وهدیا برسول الله فی قیامها وقعودها من فاطمة بنت رسول الله قالت وکانت اذا دخلت علی النبی قام الیها فقبلها واجلسها فی مجلسه وکان النبی اذا دخل علیها قامت من مجلسها فقبلته ثم رفعت راسها فبکت ثم اکبت علیها فرفعت راسها فضحکت فقلت انکنت لاظن ان هذه من اعقل نسائنا فاذا من النساء الخ

خلاصه آنکه عائشه میگوید احدی شبیه تر برسول خدا نیست در سیرت و صورت و در رفتار و طریقت و حسن خلق و شمایل و در قیام و قعود مگر فاطمه زهرا و وقتیکه فاطمه نزد پیغمبر می آمد پیغمبر بپا استاده باستقبال او چند قدم میرفت و او را بوسید بجای خود جا میداد و پیغمبر هرگاه بخانه فاطمه میرفت او هم استاده شده بجای خود او را جا میداد و بوسید پس روزے

فاطمہ سر خود از زیر دہان مبارک پیغمبر بیرون کرده گریست بعد آن سر باز زیر برده بلند کرد خندید عایشه میگوید من یقین داشتم که فاطمه عاقل ترین زنان است **تشریح مقام** مقتضی امر است **بدانکه** هرگاه ثابت شد که فاطمه پاره از بدن رسول الله است پس این مستلزم جهت است پس ثبوت این نتایج از فاطمه و از پیغمبر ثابت شد **اما نتایج فاطمیه** و آن هم ثابت اند از جمله آن کردار و رفتار و گفتار و قیام و قعود فاطمه کردار و رفتار و گفتار و قیام و قعود سید ابرار بود **ولهذا** از فاطمه معجزات باهره و زاهره ظاهر و ملایکه با او کلام و با ملایکه کلام میکرد و ایشان از بهشت میوه و برای او مواید خداوند از جنت میفرستاد **چنانچه مفسرین** در ذیل آیه یا مریم انی لک هذا قالت من عند الله روایت میکنند روزی سرور انبیا بخانه فاطمه آمد و آنحضرت بر سجاده بود پیغمبر پیش او طبقی پر از گوشت و نان با سرپوش دید و پرسید یا فاطمه انی لک هذا قالت من عند الله پیغمبر سر بخاک انداخته شکر الهی کرد که فاطمه شبیه مریم است پیغمبر با اهل بیت خود آن غذا نوش جان فرمودند **لهذا امامیه** او را صدیقه کبری و محدثه میخوانند **اما نتایج نبوی** هم ثابت اند از جمله آن آنحضرت با وجود آنکه پدر و هم افضل کائنات بود در حال آمدن فاطمه استاده برای تعظیم با استقبال او می آمد و پیشانی مبارکش را بوسیده مرحبا میفرمود بجای خود او را جای میداد **و اسرار و رازهای مخصوصه** مخصوص از جمله زنان بفاطمه داد از مردان بشوهرش علی میگفت و این مرتبه است که احدی از اقارب را نصیب نشده پس این از اعاظم مراتب فاطمیه است بخلاف ازواج ایشان بجهت عدم عصمت ایشان مکرر مخالفت رسول کردند در عهد او و ایذا رسول بموجب آیه وان تظاهرا فان الله مولیه وجبرئیل وصالح المؤمنین **و افشاء سر رسول** کردند لهذا مطلقه شده بودند بموجب آیه عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن **و بعد او بجنگ** مردان از مدینه بصره آمدند تفسیر کشاف وغیره او را ملاحظه کن

باب تسبیح فاطمه رض بعد نماز و وقت خواب مقرر شد بدانکه در بخاری

در دو موضع یکی در باب خمس برای نوایب رسول و دیگر در مناقب علی از علی مرویست ان فاطمه شکت ما تلقی من اثر الرحی فاتی النبی سبی فانطلقت فلم تجده فوجدت عایشة فاخبرتها فلما جاء النبی اخبرته عایشة بمجیء فاطمة فجاء النبی الینا وقد اخذنا مضاجعنا فذهبت لاقوم فقال علی مکانکما فقعد بیننا حتی وجدت برد قدمیه علی صدری وقال الا اعلمکما خیرا مما سألتمانی اذا اخذتما مضاجعکما تکبرا اربعا وثلثین وتسبحا ثلثا وثلثین وتحمدا ثلثا وثلثین فهو خیر لکما من خادم و فی روایات اخر فاقرأها دبر کل صلوة خلاصه آنکه بسبب کار خانه و گردانیدن آسیا دستهای مبارک حضرت زهرا آبله کرده بودند و باراده طلب خادمی بخدمت رسول تشریف بردند پیغمبر در حرم سرای تشریف نداشتند پس عایشه خبر آمدن فاطمه بسمع مبارک حضرت رسول رسانید پس آنحضرت بخانه فاطمه شبانه تشریف برده دیدند که حضرت امیر اراده برخواستن از فرش خواب کرد پیغمبر منع فرمود و آنحضرت مابین علی و فاطمه و پای مبارک دراز کرده اجلاس فرمودند بحدیکه برودت قدمهای مبارک آنحضرت بسینه علی محسوس شد و فرمود شما را تعلیم چیزی میکنیم اگر وقت خواب بعد هر فریضه میخوانید بهتر است مر شما را از عطای خادم و آن اینست که سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله بخواند **تشریح مقام** این تسبیح فاطمه در شرع مقدس چون آفتاب روشن تر و فواید و ثواب آن خلایق را الی یوم القیمة عام تر است **مروی است** ثواب تسبیح فاطمه افضلت از هزار رکعت یعنی ثواب او زیاده از ثواب هزار رکعت است و این فیض مخصوص از فاطمه و علی بخلق رسیده زیرا که خانواده کریم اند و هر فیضی بوجود ایشان مفیض است

باب حسنین فرزندان رسول و احب رسول الله بدانکه در ترمذی و مشکوة از انس روایت است

سئل رسول الله ای اهل بیتك احب الیك قال الحسن والحسین وکان یقول لفاطمة ادعی الی ابنی فیشمهما ویضمهما الیه یعنی از پیغمبر پرسیده شد کدام یک از اهل بیت

خود ت دوست تر داری پیغمبر فرمود حسن و حسین و فاطمه را بپیغمبر مود بطلب د و ولد مرا و آنها را میبوسید
و باسینه خود می چسپانید **در ترمذی و مشکوة** از اسامه مرویست که پیغمبر روزی بر آمد
مشتمل بر چیزی عرض کردم این چیست پس جامه خود بر داشت حسنین را دیدم فقال هذان
ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما و احب من یحبهما خلاصه آنکه بعد نمودن
ایشان فرمود این دو بچه پسران من و پسران دختر من اند بار خدایا من ایشانرا دوست دارم پس تو هم
ایشان را دوست دار و دوست دار دوست ایشانرا **در ترمذی** از براء مرویست ان رسول الله ص
ابصر حسنا و حسینا فقال اللهم انی احبهما فاحبهما یعنی رسول خدا ص بدید
حسن و حسین را و فرمود بار خدایا من ایشانرا دوست دارم تو هم ایشانرا دوست دار **در مشکوة**
از زید بن اسامه مرویست قال رسول الله هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انی احبهما
فاحبهما و احب من یحبهما یعنی رسول خدا فرمود ایشان دو پسر من و دو پسر
دختر من اند بار خدایا من ایشانرا دوست دارم تو هم ایشانرا دوست دار و دوست دار هر که
ایشانرا دوست دارد **در ترمذی** از عبد الرحمن مرویست ان رجلا من اهل العراق سئل
ابن عمر من دم البعوض یصیب الثوب فقال ابن عمر انظروا الی هذا یسئل
عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول الله ص و سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول
ان الحسن و الحسین هما ریحانتای من الدنیا یعنی مردی از اهل عراق کوفه ابن عمر را سوال کرد
از کفاره کشتن پشه در مکه پس ابن عمر گفت ببینید این مرد کوفی را که از خون پشه میپرسد و حال آنکه
حسین پسر رسول خدا ص را کشتند و از قتل او خیال نکردند آیا قتل حسین کمتر و حقیر تر از پشه بود و من از رسول خدا
بگوش خود شنیدم که میفرمود حسن و حسین دو گل خوشبوی من از دنیا اند **در بخاری** در باب
مناقب حسنین از شعبه مرویست که از عبد الله عمر مردی محرمی از کفاره کشتن مگس میپرسید فقال
ابن عمر اهل العراق یسئلون عن قتل الذباب و قد قتلوا ابن بنت رسول الله ص
و قال النبی هما ریحانتای من الدنیا یعنی ابن عمر در جوابش گفت مردم عراق کوفه سوال

از کشتن مگس و از خون او میپرسند و حال آنکه ایشان پسر دختر رسول ص را کشتند و پیغمبر فرمود ایشان دو
ریحان من از دنیا اند **در ترمذی و مشکوة** از ابن عمر مرویست ان رسول الله ص قال
ان الحسن و الحسین هما ریحانای من الدنیا یعنی رسول خدا ص فرمود تحقیق حسن و
حسین دو ریحان من از دنیا اند **تشریح مقام** مقتضی چند امر است اعلم الیقین حاصل شد که
حسنین اولاد رسول ص اند زیرا که صاحب وحی خبر داده بقوله هذان ابنای **و بقرآن**
آیه مباهله تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم **در مطالب المسئول** مرویست خلاصه آنکه
حجاج بن یوسف را گفتند که شعبی حسنین را ابنای رسول ص یاد میکند و همین اعتقاد دارد **و** حجاج شعبی را
طلبیده بغیظ آمده در محافل امرا و وزرا و علما شعبی را ملامت کرد و در ان مبالغه بسیار کرد **و** شعبی
گفت یا امیر حر الکلام مسکینی چون جاهل از کتاب الله **ج** گفت تو مثل مرا چنین میگوئی **ش** گفت
بلی هیئت جماعة علما و قراء قد قال الله تع حین خاطب عباده باجمعهم بقوله یا بنی آدم
و یا بنی اسرائیل و قال عن ابراهیم و من ذریته اسمعیل و اسحاق الی قوله تع و یحیی و
عیسی افتری یا حجاج اتصال عیسی بآدم و اسرائیل و با ابراهیم خلیل الله بای آبائه کان
او بای اجداد ابیه ما کان الا بامه و قد صح النقل عن رسول الله ص انه قال للحسن ان ابنی هذا سید
فخجل حجاج ثم بلاطفه خدا که فه بندگان را خطاب بلفظ یا بنی آدم و یا بنی اسرائیل فرمود و از ذریه
ابراهیم اسماعیل و اسحق و یعقوب را تا یحیی و عیسی شمرد **یا** حجاج اتصال عیسی بآدم و اسرائیل و ابراهیم
فرمود بکدام نسب پدری فرمود آیا بغیر انتساب مادری عیسی نسبی دارد و حال آنکه بنقل صحیح ثابت
و قطع شده که رسول خدا ص حسن را فرمود این پسر من سید است حجاج خجل شده شعبی را بملاطفه پیش شد
نتیجه این بسیار است از جمله آن اولاد فاطمه را بغیر ابن رسول الله یاد نباید کرد زیرا که منافقین
میگفتند محمد مقطوع النسل است عقب ندارد **و** وارث رسول ص اند چه علمی چه نبوت چه مال باشد اما
بدل نبی این ماان امام است **و** نبی معصوم و مطهر است پس بلفظ ابنائی منصوص از آنحضرت است که ائمه اثنا عشر
باشند معصوم و مطهر اند **و** ثبوت ابنیت ایشان تعظیم ایشان واجب و فرض است چه ابنا اند **ب**

بثبوت انبیت ایشان محبت رسول نسبت بایشان معلوم است پس کافه خلایق را محبت ایشان فرض عین
بل عین ایمان است و عبادات خلایق بی حب ایشان باتفاق صحیح نیست ج قول نبی اللهم
احبهما فاحبهما و احب من یحبهما مصرح دو چیز است یکی آنکه دوست ایشان دوست
خدا و دشمن محب ایشان دشمن خدا و رسول ص است قطع نظر از مبغض خود ایشان دیگر اینچنین
احادیث پیش خبری پیغمبر است که امت من حسین را میکشند و عداوت با ایشان میکنند لهذا ترغیب
و دعا میکرد و الاحب و لا واز لوازم بشریت است چنانچه کلام ابن عمر مشرح هم رام است و در لفظ
ریحان اشاره است بآنکه گل بوئیدن نه بریدن چه تر در یاحین آمده استشمام کرده انتفاع جانی و
حاصل میکنند هر شقاوت کوفیان و شامیان و عداوت ایشان ثابت شد چه ایشان برابر بیشه و
نگس خون فرزند رسول ص خدا ندانستند لعنت الله علی یزید و ابائه و اعوانه و اخرابه

باب پیغمبر خطبه برید و حسنین را برداشت

بدانکه در ترمذی و مشکوة از بریده مرویست کان رسول الله یخطبنا اذ جاء الحسن و
الحسین علیهما قمیصان احمران یمشیان و یعثران فنزل رسول الله صلعم من
المنبر فحملهما و وضعهما بین یدیه ثم قال صدق الله انما اموالکم
و اولادکم فتنة نظرت الی هذین الصبیین یمشیان و یعثران فلم
اصبر حتی قطعت حدیثی و رفعتهما خلاصه آنکه پیغمبر ص بالای منبر خطبه میخواند پس حسنین آمدند
و ایشان جامهای سرخ پوشیده بودند در حال رفتار پایهای ایشان میلغزید رسول خدا ص اینحال مشاهده
فرمود بی اختیار خطبه را برید و دفعة ایشان را گرفت و بر منبر پیش روی خود نشاند بعد آن فرمود
خدا راست فرمود اموال و اولاد امتحان خلایق اند چه من لغزیدن پایهای این پسران دیدم
صبر نکردم تا آنکه خطبه را بریده دویدم ایشان را از افتادن گرفتم و بالای منبر کردم تشریح
هرگاه سید البشر لغزیدن پای حسنین را نتوان دید و خطبه را قطع کند تامل کن آن پیغمبر آیا میتوان دید
که بعد تشنگی و گرسنگی سی هزار نفر هزار و نهصد و پنجاه زخم نیزه و شمشیر و تیر بر بدنش

وبینزده ضرب سر مبارکش را قطع کرده بالای مرکب نیزه تا شام بردند و نیز بند چند روز بدروازه
امیر شام بیاویزند و بدن مبارکش را پایمال سم اسپان نعلدار سازند و دختر های مطهره او بی مقنعه
و بی پیراهن از بلوای کوفه و شام ریسمانها بسته در محفل یزید حاضر سازند و جماعتی خواهش کنیزی
ایشان کنند لعنت الله علی یزید و ابائه و اخزابه و اعوانه و محبیه

باب در عقیقه حسنین

بدانکه در مشکوة در باب العقیقه مرویست عق رسول الله ص عن الحسن بشاة و قال
یا فاطمة احلقی راسه و تصدقی بزنة شعره فضة فوزناه فکان وزنه درهما و بعض درهم
خلاصه آنکه عقیقه کرد رسول خدا ص از امام حسن بگوسفندی و فاطمه را فرمود این موی سرش را بتراش
و بوزن آن نقره را تصدق کن پس فاطمه و رسول ص توزین مویش کردند یک درهم یا بوزن بعضی
درهم بر آمد این سنت الی یوم القیمة باقی است و در مشکوة از ابن عباس مرویست ان
رسول الله ص عق عن الحسن و الحسین کبشا کبشا رواه ابو داود و عن النسائی
کبشین کبشین * یعنی رسول خدا ص بذات مبارک خود عقیقه کرد از حسن یک گوسفند و از
حسین یک گوسفند این بروایت ابو داود است و بروایت نسائی فی نفر دو گوسفند عقیقه فرمود
این سنت هم باقی ماند

باب رسول خدا ص حسنین را تعویذ بحرز خلیل الله میکرد

بدانکه در مشکوة از بخاری مرویست کان رسول الله یعوذ الحسن و الحسین
اعیذکما بکلمات الله التامة من کل شیطان و هامة و من کل عین لامة و یقول ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل و اسحٰق خلاصه آنکه پیغمبر حسنین را حرز میکرد و میخواند
بآنکه در پناه دادن میبرم شمار ا بکلمات تامات آلهیه از شر هر شیطان جنی و انسی و از جمیع گزندگان
و از چشمهای ضرر رساننده و میفرمود پدر شما ابراهیم خلیل الله اسماعیل را همین حرز میکرد تنبیه
در اینجا ثابت شد که وسوسه و ضرر شیاطین و ضرر گزندگان و درندگان حسنین را نمیکرد زیرا که رد
دعای پیغمبر محال است دامت مسلمان ایشان را کشت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

باب حسنین سید جوانان جنت اند

بدانکه در ترمذی و مشکوة از سعید خدری مرویست قال قال رسول الله الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة

فی اخری وابوهما خیر منهما یعنی رسول خدا فرمود حسن و حسین سردار جوانان الجنت اند و پدر ایشان بهتر از ایشان است از ترمذی و
مشکوة از حذیفه یمانی مرویست قال رسول الله ان هذا ملک لم ینزل الارض قط قبل هذه اللیلة استاذن ربه ان یسلم علی و یبشرنی
فان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة وان الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنة یعنی رسول خدا مرا فرمود ای
حذیفه اینملک که این زمین نازل نشده پیش زین مگر امشب اذن یافت از خدا برای آنکه بعد سلام بر من بشارت بدهد مرا که فاطمه
سیده زنان الجنت و حسن و حسین سید جوانان الجنت اند **تشریح مقام** مقتضی چندامرست اما دو ازین ملکه در تا العمر
همان یکمرتبه زمین نازل از مخصوص برای بشارت نزول فرمود ابسیادت اولاد نهایت مرتبه عظیم است که فوق آن احدی را از افراد نصیب نشده چه خداوند
جلشانه اهتمام عظیم فرموده **ب** سید سردار و بزرگ مطاع قوم را میگویند پس بسیادت در دنیا
فایز شده ابد الاباد سادات کل خلایق اند **ج** اهل جنت چه پیدا شده بهشت چون حور و غلمان
باشند **چه** مومنین که از دنیا بهشت داخل شوند شامل هر دو گروه است **تتمیه** اهل جنت که از
دنیا باشند در ایشان انبیا و اصفیا و اولیا و صحابی و غیر صحابی اند مع مخلوق بهشت پس حسنین سید ایشان
بموجب عموم احادیث اند **و** زنان آخرت و زنان دنیا که اهل جنت اند پس هر دو زوجه رسول
اگر داخل آنها باشند فاطمه سیده کل آنهاست **بلی تخصیص** بادله خارجه بلا ضرورت جایز نیست لهذا
امامیه ائمه اطهار را افضل انبیا بعد رسول الله صلعم و فاطمه را افضل زنان اولین و آخرین میدانند
و اهل جنت در جنت بالاجماع معصوم و مطهر اند پس فاطمه و ائمه اطهار معصوم تر و مطهر ترین
و کامل ترین ایشان در دنیا و آخرت باشند و اگر در وصفی کامل ترین ایشان نباشند سیادت ناقص
میباشد لفظ سید بر ناقص اطلاق نمیشود پس اکملیت ایشان ثابت شد **باب پیغمبر**
اذان بگوش حسنین خواند بدانکه در مشکوة در باب العقیقة **از ترمذی**
روایت میکند از ابو رافع رای رسول الله اذن فی اذن الحسن بن علی حین ولدته فاطمة
بالصلوة یعنی من دیدم رسول خدا صلعم اذان نماز خواند در گوش حسن ابن علی **تشریح**
بدانکه در کتب سنی و شیعه ثابت است که رسول الله صلعم تسمیه حسنین و عقیقه و حلق سر ایشان فرمود
اما ختنه ائمه اطهار در کتب سنیان ندیدم **چه** اعتقاد امامیه آنست که هر نبی و امام مطهر و مقطوع السره

حسنین را خود اذان بگوش

و مختون از بطن مادر متولد میشود و دوا و ملوث بچون نفاس سره و انجاس و ارجاس و اخباث نمیباشد
لهذا او را غسل ولادت نمیدهند بخلاف مردان و زنان هست این یک علامت بر نبوت و امامت
ایشانست **باب رسول خدا حسنین را با خود بر مرکب سوار میکرد**
بدانکه **در مسلم** در مناقب حسنین از پدر ایاس مرویست لقد قدت بنبی الله والحسن
والحسین بغلته الشهباء حتی ادخلتهم حجرة النبی هذا قدامه
هذا خلفه یعنی من قاطر شهبا ناقم که بران رسول خدا صلعم حسن و حسین یکی عقب سر ش و دیگر پیش
روی ش سوار بودند میکشیدم تا آنکه در حجره منوره نبویه رسانیدم **باب حسنین شبیه**
رسول در خلقت بودند بدانکه **در بخاری** از عقبه مرویست قال رایت
ابا بکر حمل الحسن وهو یقول بابی شبیه بالنبی لیس شبیه بعلی و علی یضحک
یعنی ابوبکر امام حسن را در بغل برداشته میگفت قسم بپدرم این شبیه به نبی است نه بعلی و
علی میخندید **از بخاری در مشکوة** مرویست لم یکن احد اشبه بالنبی صلعم
من حسن ابن علی و قال فی الحسین ایضا کان اشبههم برسول الله یعنی هیچ کس شبیه تر
برسول خدا نبود جز حسن بن علی و در حسین هم روایت کرده که او هم شبیه تر برسول بود
در ترمذی و مشکوة مرویست الحسن اشبه برسول الله صلعم ما بین الصدر
الی الراس والحسین اشبه بالنبی ما کان اسفل من ذلک یعنی امام حسن شبیه تر
برسول خدا صلعم بود از سینه تا سر و امام حسین شبیه تر بود از زیر سینه تا پای **باب در آنچه**
امام حسن منفرد ست بدانکه **در مسلم** از ابوهریره مرویست عن النبی صلعم
انه قال للحسن اللهم انی احبه فاحبه واحبب من یحبه یعنی رسول خدا صلعم برای حسن فرمود
بار خدایا من دوست دارم حسن را تو هم دوست دار او را و دوست دار او را **در بخاری و مسلم**
از عدی ابن ثابت از برا مرویست رایت الحسن علی عاتق النبی وهو یقول
اللهم انی احبه فاحبه یعنی دیدم حسن را بر شانه پیغمبر سوار بود میفرمود بار خدایا

باب رسول صلعم حسنین را بر مرکب سوار میکرد
باب حسنین شبیه رسول در خلقت بودند
۸ باب در آنچه امام منفرد است

من دوست دارم حسن را تو هم دوست دار حسن را **در ترمذی و مشکوة** از ابن عباس
مرویست کان رسول الله حامل الحسن بن علی علی عاتقه فقال رجل نعم المرکب
رکبت یا غلام فقال النبی و نعم الراکب هو یعنی رسول خدا حامل حسن بن علی را بر دوش
خود بود مردی گفت بهتر مرکبی سوار شدی ای پسر پیغمبر فرمود او هم بهتر سواری است **در مسلم**
و بخاری از ابو هریره مرویست خرجت مع رسول الله فی طایفة من النهار لا
یکلمنی و لا اکلمه حتی جاء سوق بنی قینقاع ثم انصرف حتی اتی خباء
فاطمة فقال اثم لکع اثم لکع یعنی حسنا فظننا انه تحبسه امه لان تغسله و
تلبسه سخابا فلم یلبث ان جاء یسعی حتی اعتنق کل واحد منهما صاحبه فقال رسول الله
اللهم انی احبه فاحبه واحب من یحبه خلاصه آنکه رسول خدا از خانه بر آمد روزانه تا آنکه بازار
بنی قینقاع رسید پس برگشت بطرف خانه فاطمة زهرا و آنجا رسیده دو بار آواز داد امام حسن را ای پسر صغیر
وا و قدری درنگ کرد ما گمان کردیم که او را مادرش گرفته برای شستن بدنش و پوشانیدن
لباس و قلاده عود و عنبر و حسن توقف نکرد بر نخیة آمد در حالیکه حسن بدست و پای میرفت و هنوز
بپای نمیرفت پس یکی دیگر را یعنی حسن رسول خدا را و رسول خدا حسن را معانقه کردند و پیغمبر
فرمود بار خدایا من حسن را دوست دارم تو حسن را دوست دار **در بخاری** از ابو بکرة
مرویست سمعت النبی علی المنبر و الحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرة و الیه
مرة و یقول ابنی هذا سید لعل الله یصلح به بین فئتین من المسلمین
یعنی من شنیدم که پیغمبر بر منبر و حسن پهلوی او بود گاهی نظر بمردم و گاهی نظر بحسن کرده فرمود
ای مردم اینست حسن پسر من سید خلق شاید خدا اصلح میدهد بسبب حسن میان دو گروه مسلمان
در ترمذی مرویست صعد رسول الله المنبر فقال ان ابنی هذا سید یصلح
الله علی یدیه بین فئتین یعنی پیغمبر بالای منبر فرمود این پسر من حسن است اصلاح میکند خدا
بر دست او میان دو گروه **تشریح مقام** مقتضی امر نیست بد آنکه بنقل صحیح متواتر

ثابت است که حسن و حسین بر منکب رسول خدا مکرر سوار میشدند حتی مرویست که روزی پیغمبر
در سجده نماز بود حسن آمده سوار شده و پیغمبر در سجده چندان طول داد که صحابه در سجده نماز عاجز
شدند و صحابه از سبب طول سجده پرسیدند آنحضرت فرمود حسن بر گردن من سوار بود نخواستم
مگر آنکه بخواهش خود فرود آید **تنبیه** هرگاه سید کائنات مرکب حسنین باشد خصوص بمهر
نبوت خصوص در سجده نماز واجب بر بنی سوار شود رتبه این شهسوار تا کجا رسید و حال آنکه از
عرش تا فرش مثل و مساوی فخر کائنات شئ نیست **لهذا** اسید انبیاء در جواب قایل فرمود او هم
بهتر سوار نیست **و بنی امیه** این شهسوار را که منکب نبی را چها کردند با غوای معاویه زوجه و
همین امام حسن را زهر داده خورانید کتب تواریخ را ملاحظه کن معلوم خواهد شد **ایراد** هرگاه نزد
امامیه معاویه اخراب او بموجب حدیث بخاری یا عمار تقتلك الفئة الباغیة تدعوهم
الی الجنة و یدعونك الی النار باغی و ناری اندیس و رابیجا چه میگوئید که پیغمبر گروه علی
و گروه حسن و گروه معاویه هر دو را مسلمان شمرده بقوله فئتین من المسلمین **جواب** اما
آنکه نزد ما حدیث ترمذی مسلم است که در او فقط فئتین است و لفظ مسلمین نیست **دیگر** بفرض
تسلیم در فئتین من المسلمین من بعضیه است یعنی فئتین بعضهم المسلمین
میان دو گروه که بعضی آنها مسلمان اند و آن گروه علی و گروه حسن باشند **باب در بیان نقایح**
حسین بآن منفرد است بدانکه **در مشکوة** از ام الفضل بنت الحارث
مرویست انها دخلت علی رسول الله فقالت یا رسول الله انی رایت حلما منکرا
اللیلة قال و ما هو قالت انه شدید قال و ما هو قالت رایت کان قطعة من
جسدك قطعت و وضعت فی حجری فقال رسول الله رایت خیرا تلد فاطمة ان شاء الله
غلاما یکون فی حجرك فولدت فاطمة الحسین فکان فی حجری کما قال رسول الله خلاصه آنکه بخدمت پیغمبر
رفته عرض کردم در شب خواب منکری دیدم که از بدن مبارکت قطعه گوشتی بریده شد در دامن
من افتاد پیغمبر فرمود خواب بهتر دیدی دخترم فاطمه را پسری متولد میشود یعنی حسین او در دامن

در قطع نظر از ولد خارجه ۱۲

تو تربیت میاید پس چنان شد که حضرت رسول فرموده بود **در مشکوة** از ام الفضل مرویست

فدخلت یوما علی رسول الله صلعم فوضعته فی حجره ثم کانت منّی التفاتة فاذا عینا

رسول الله تهریقان الدموع فقلت یا نبی الله بابی و امی مالک قال اتانی

جبرئیل علیه السلام فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا فقلت هذا قال نعم واتانی بتربة

من تربته حمراء یعنی روزی بر رسول خدا صلعم داخل شدم پس حسین را در دامن رسول انداختم

و با من التفات میفرمودند ناگاه چشمهای آنحضرت پر اشک شده جاری شد عرض کردم ای نبی الله

جریان اشک چه سبب دارد فرمود جبرئیل آمده خبر داد مرا باآنکه امت من این فرزندم حسین را

میکشد لهذا میگریم عرض کردم آیا این حسین را فرمود آری و مراد داد خاکی از خاک سرخ دشت

نینوا **در ترمذی** در باب امر بمعروف از حذیفه یمانی مرویست قال رسول الله و آله

نفسی بیده لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم و تجتلدوا باسیافکم

و یرث دنیاکم شرارکم خلاصه پیغمبر فرمود قسم بخدائیکه جانم در دست اوست

قیام قیامت نمیشود تا آنکه امام زمان خود را قتل میکنید و قتال بسیوف میان خود میکنید و

وارث دنیای شما اشرار شما میشوند **اقول** واقعا بعد شهادت سید الشهداء همین شده **در**

ترمذی و مشکوة مرویست قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسین منّی

و انا من حسین احب الله من احب حسینا حسین سبط من الاسباط بدانکه در ترجمه و تشریح این حدیث علما مضطرب

اند **بعضی** حسین پاره از من و من پاره از حسین ام پس بغیر نبوت جمیع آنچه بمن شایع و لایق

است همه آن حسین متصف است دوست میدارد خدا کسی که حسین را دوست دارد حسین

سبطی است یعنی ولد من یا ولد ولد من یا ولد دختر من است **بعضی** حسین در امت من سبطی است

از اسباط اثنی عشر بنی اسرائیل ام امام پدر برادر و نه امام خصوص مهدی از اولاد حسین اند **بعضی** جمیع مراتب

حسین از من حاصل است چه ولد من است **اما** بسبب شهادت حسین مرتبه شهادت معنویه و اظهار دین در کل عالم

بسبب مهدی از اولاد او مرا حاصل میشود **در نهایت ابن اثیر** در ذیل

است و الحسین سبط من الاسباط ای امة من الامم فی الخیر یعنی حسین امتی است از

امتهای برگزیده و در خیر و میگوید و منه الحدیث الاخر الحسن و الحسین سبطا رسول الله

ای طائفتان و قطعتان منه یعنی در حدیث دیگر است که حسنین دو سبط رسول الله اند یعنی

دو طایفه و دو قطعه رسول اند از او **اقول** آنچه فقیر را از این حدیث شریف مینماید این است

مراد از حسین منی بنوة حسینی است و از انا من حسین علیه السلام ابوة رسول صلعم است

و مراد از سبط من الاسباط آنست که در بنی اسرائیل بموجب آیه اثنتی عشر اسباطا

دوازده سبط بودند در این امت هم ائمه دوازده ائمه بعوض اسباط اندپس معنی این شد

که حسین جد ائمه اثنا عشر از آل مطهر من است ثم الله اعلم **باب در بیان حال**

مابعد شهادت حسین است بدانکه **در ترمذی و مشکوة**

از سلمی مرویست قال دخلت علی ام سلمه و هی تبکی فقلت ما یبکیک قالت رایت

رسول الله تعنی فی المنام و علی راسه و لحیته التراب فقلت ما لك یا رسول الله قال

شهدت قتل الحسین انفا یعنی من دیدم ام سلمه زوجه رسول خدا میگریست پرسیدم چرا گریه میکنی فرمود

الحال رسول خدا را در خواب دیدم بر سر و ریش او خاک بود عرض کردم ای رسول خدا این

چه می بینم از تو پیغمبر فرمود شهادت حسین را الآن مشاهده کردم این غبار و خاک کربلا بر روی و

موی من نشسته **در مشکوة** از دلائل النبوة بیهقی و از احمد حنبل از ابن عباس مرویست

قال رایت النبی فیما یری النائم ذات یوم بنصف النهار اشعث اغبر بیده قارورة

فیها دم فقلت بابی انت و امی ما هذا قال هذا دم الحسین و اصحابه لم ازل

التقطه منذ الیوم فاحصی ذلك الوقت فاجد ذلك الوقت خلاصه آنکه رسول خدا را

در خواب دیدم در نصف روز گرد و غبار آلوده بدست او قاروره بود و در آن خونی تازه

بود عرض کردم باپدر و مادر فدایت شوم این غبار و این قاروره خون چیست فرمود از

حسین و اصحاب وست که از ابتدا امروز تا این وقت در دشت کربلا این خون را جمع کردم

[illegible] ... ما بعد ... حسین است

ابن عباس گفت آنوقت را حفظ کرده بشیر دم آخر و همان روز شهادت حسین واقع شده بود **در**
ترمذی از انس مرویست کنت عند ابن زیاد فجیئ براس الحسین فجعل یقول
بقضیب فی انفه ویقول ما رائیت مثل هذا حسنا لم یذکر قال قلت اما انه کان من
اشبههم برسول الله صلعم یعنی من نزد این زیاد بودم که سر اقدس سید الشهدا حاضر کردند پس
ملعون نوک چوب خود در منفذ بینی آنحضرت داخل کرد پس ازان گفت ما رائیت حسنا
لم یذکر و دران دو معنی است **آ** یعنی در حضرت بصورت عیب میگفت که من در این شخص
حسنی نمیابم چرا حسین بحسن مشهور شده **ب** یعنی حسین را بعد مردن هم چنان حسن صورت
وحسن شکل و سیرت مشاهده میکنم در حالیکه باین وصف مذکور بر السنه نبود پس بر وجه اول
لم بصورت استفهام و استعلام باشد و بر وجه دوم لم درینجا کلمه جازم بر فعل مجهول باشد
اصح و اقوی آنست که بصورت عار و عیب گفته لهذا در جواب انس گفتند که حسین شبیه تر برسول الله
بود و لعنت الله علی ابن زیاد و ما تبعه و اعوانه و صحابه **در بخاری** از انس مرویست
اتی عبید الله ابن زیاد براس الحسین فجعل فی طشت ینکت ثم قال فی حسنه شیئا فقال
انس کان اشبههم برسول الله صلعم کان مخضوبا بالوسمة یعنی نزد عبید الله زیاد سر اقدس
سید الشهدا حاضر کردند پس بچوب تنها یا بینی او حرکت میداد و میزد و داخل میکرد و ایراد
بر حسن حسین ع کرد انس گفت حسین ع شبیه تر برسول خدا ص بود و در آنوقت سید الشهدا خضاب
بوسمه کرده بود **در ترمذی** از عماره مرویست لما جیئ براس عبید الله بن زیاد و
اصحابه نضدت فی المسجد فی الرحبة فانتهیت الیهم وهم یقولون قد جاءت قد جاءت فاذا
حیة قد جاءت تخلل الرؤس حتی دخلت فی منخری عبید الله بن زیاد فمکثت هنیئة
ثم خرجت فذهبت حتی تغیبت ثم قالوا قد جاءت قد جاءت ففعلت ذلک
مرتین او ثلثا خلاصه آنکه سر ملعون عبید الله زیاد مع اصحابش نزد مختار در مسجد صحن
جمع کردند و مردم تماشا میکردند آوازها بلند شدند که آمد آمد پس دیدم ماری در میان سرها می

این کفار بی کتاب میگردید کانه متفحص کسی میباشد پس سر عبید الله را یافته از یک منفذ بینی او داخل
شده قدری درون سر توقف کرده بر آمد پس از منفذ دیگر داخل شده از بینی او بر آمده غایب شد
پس باز آوازهای آمد آمد بلند شدند پس همین بار دو بار یا سه بار همچنین در بینی او داخل شده
بر می آمد و غایب میشد **تشریح مقام** آنکه آیا قتله حسین ع مرتد و کفار مطلق در دنیا و
آخرة اند یا حکم اسلام بر ایشان جاری شده تلقی اند در امت دو قول است **مختار** جمع غفیر
از متعصبین اهل سنت آنست که مسلمان اند زیرا که نماز گذارند بر ایشان لعنت کردن جائز نیست
اگرچه قتل فرزند سید کائنات کردند **و مختار کافه امامیه** مع جماعتی از معتزله و جبریه
ملعون ناری و در دنیا از اکفر کفار و مشرکین اند **و اصح** و اقوی آنست که توبه جمیع ایشان
قبول نیست و در اسفل جهنم ابد الاباد با فرعون و نمرود و شداد میباشند بعقل و نقل **اما**
عقل و آن بچند وجه است **اول** صید حرم مکه و مدینه باجماع امت بجهت مجاورت آنها
جائز نیست اگرچه سگ درنده و گزنده باشد با ثبوت آنکه آنها جز و حرم مکه و مدینه و تحریم ذاتی
ندارند پس سید الشهدا با ثبوت حرمت ذاتی خود و جز و رسول و ساکن حرمین و حجت الله
بر خلق بوده و حرمت داشته او را دانسته کشتند لهذا قتله او عین کفار و مرتد و ملعون و ناری
ابد الاباد اند **دوم** بموجب آیه ابنائنا و بموجب هذان ابنای ابنای اولاد رسول اند و ولد
جزو پدر میباشد و ابن الابن نامیده نشود برای آنکه بناید راست میبرنده عضو رسول و مخرب
بنیاد و بنیاد رسول بالاجماع کافر و ناری است پس یزیدیان کلهم کفار و ناری اند **سوم**
سید الشهدا را اگر کشتند آیا بر دعوای کشتند یا بغیر دعوای **اگر** بغیر دعوای کشتند پس قتل او
بناحق بود پس بموجب قرآن من قتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا فیها
ناری ابد الاباد اند یعنی هر که قتل اد انی مومنی کند عمدا جزای او جهنم ابد الاباد است و سید الشهدا
سید شباب اهل الجنة است قاتل او بالاولی ناری ابد الاباد باشد **تنبیه** بودن لفظ من تعریفی حتما است
پس مراد ازان هر کس از مسلمانان مومن را کشد او ابدا در جهنم میباشد **و کافر** در این من داخل نیست

زیرا که کافر من جهت الکفر ابداً در جهنم میباشد چه قتل مومن کرده یا نه پس بالضرورت یزیدیان کلهم

در اسفل درک جهنم ابداً میباشند و **اگر حسین**ؑ را بدعوای خلافت کشتند باز هم یزیدیان کفار

اند زیرا که فرزند رسولؐ احق بخلافت رسولؐ است بالنسبة یزید ابن آکلة الاکباد پس یزیدیان

کفار در نار ابداً میباشند **چهارم** مودت آل محمدؐ ضروری دین اسلام است و بران

اجماع است است معاندین ایشان کفار اند لهذا خوارج را میکشتند پس یزیدیان دانسته ترک

ضروریه دین کردند کفار ناری اند **پنجم** رسول خدا مخاطب با آل عبا فرمود حربکم حربی

وسلمکم سلمی یعنی جنگ شما جنگ من است و جنگ رسولؐ باجماع حرام و محاربهم

بالاجماع کافر ناری است پس محارب آل عبا هم بالضرورت کافر ناری است لهذا **تفتازانی** در شرح عقاید نسبت بیزید میگوید فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعن الله

علیه و علی انصاره و اعوانه ما شک و توقف در شان و ایمان یزید نداریم لعنت خدا بر یزید و بر انصار

و بر اعوان او باد **ششم** بموجب آیه الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا

واعد لهم عذاباً مهیناً یعنی هر که ایذا مر خدا و ایذا رسولؐ او کند لعنت خدا در دنیا بر ایشان

باد و در آخرت مر ایشان را عذاب مهین مهیا کرده شده و خدا و رسولؐ در بیع القتل حسینؑ

بالضرورت متاذی اند پس یزید را در دنیا لعنت خدا از بان خدا و رسولؐ او و در آخرت

عذاب مهین است **باب خلیفة الله مهدی امام دوازدهم**

بدانکه **در مشکوة** در باب اشراط الساعة از احمد و از دلائل النبوة بیهقی از ثوبان روایت

قال رسول الله اذا رأیتم الرایات السود قد جاء من قبل خراسان فاتوها

فان فیها خلیفة الله المهدی یعنی رسولؐ خدا فرمود وقتیکه علمهای سیاه را از جانب

خراسان می بینید که می آیند پس شما طرف آنها بروید در ان خلیفة الله مهدی آخر الزمان است

سوال آنچه مشهور است همین است که اول ظهور مهدیؑ از مکه معظمه میشود نه از ایران چه خراسان

یک ملک ایران است این چه معنی دارد **جواب** این اشاره بانچه مردی در صحاح است

باب دوازدهم خلیفة الله مهدی

مخصوص در آخر ابواب **ترمذی و مشکوة** از ابو هریرهؓ روایت کرده قال کنا عند رسول الله صلعم

حین انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ وآخرین منهم لما یلحقوا بهم قال له

رجل من هؤلاء الذین لم یلحقوا بنا فلم یکلمه قال وسلمان الفارسی فینا

قال فوضع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یده علی سلمان وقال والذی

نفسی بیده لو کان الایمان بالثریا لتناوله رجال من هؤلاء ملخص کلام آنکه ابو هریره میگوید وقت

نزول سوره جمعه ما حاضر بودیم پس وقت خواندن آیه وآخرین منهم لما یلحقوا بهم

شخصی از رسول خدا صلعم سوال کرد که این مومنین دیگر که الی حین با ملحق نشده اند کدام اند و سلمان

فارسی در موجود بود پیغمبر دست صلی الله علیه وآله وسلم بر سلمان نهاده فرمود قسم بخدا آنکه جان من

بدست اوست این سلمان و گروه اوست چه ایمان اگر در ثریا باشد هر آئینه تناول و مستفیض

ازان قوم و اهل بیت و اهل ملک این سلمان میشوند پس مراد حضرت پیغمبر آنست معاونان لشکر مهدیؑ

حضرات فرس اند شاهده ایشان با ایشان ملحق شده اعانت مهدی نمایند **باب دهم**

اسم مهدی و او عالم را پر از عدل کند بدانکه **در ترمذی**

از عبد الله مرویست قال رسول الله یلی رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی

یعنی پیغمبر فرمود والی دنیا و مسلط بر کل خلایق میشود از اهل بیت من مردیکه اسم او و اسم من یکی

یعنی محمد میباشد **و در مشکوة** از ابو داود **و در ترمذی** فی باب ما جاء فی المهدی

روایت کردند قال النبی لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل

بیتی یواطی اسمه اسمی یعنی پیغمبر فرمود دنیا بانصرام و باختتام نمیرسد تا آنکه مالک عرب مردی

از اهل بیت من نشود که اسم او و اسم من یکی میباشد **در مشکوة** از ابو داود از ام المومنین

ام سلمه روایت کرده قال سمعت رسول الله یقول المهدی من عترتی من اولاد فاطمه

یعنی شنیدم رسول خدا میفرمود مهدی از عتره من از اولاد فاطمه است **در ترمذی**

از ابو هریره مرویست قال قال صلعم لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک

باب دهم اسم مهدی و او عالم را پر از عدل کند

الیوم حتی یلی بهذا یعنی رجل من اهل بیتی اسمه اسمی یعنی رسول خدا صلعم فرمود اگر از دنیا باقی نماند
مگر یک روز خدا طویل میسازد آن روز را تا آنکه والی دنیا این مرد شود یعنی مردی از عتره من
اسم او اسم من میباشد **و در مشکوة** مرویست قال صلعم لو لم یبق من الدنیا الا یوم
لطول الله ذلك حتی یبعث الله فیه رجلا منی او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی
واسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا
یعنی اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یک روزی هر آئینه آن روز را خدا طویل میسازد تا آنکه بر انگیزد
خدا در آن روز مردی را یا ره من یا از اهل بیت من میباشد اسم او و اسم من یکی محمد میباشد و اسم
پدر او و اسم پدر من هم یکی باشد یعنی عبد الله پس کل دنیا را پر از عدل و انصاف میسازد بعد از آنکه
پر از ظلم و فساد و بیداد شده باشد **تنبیه** از مضمون احادیث بسیار متواتر متفق علیه هست آنکه
ایراد در این حدیث هست که اسم پدر او عبد الله میباشد و حال آنکه امامیه کل متفق اند
که پدر مهدی حسن بن علی بن محمد بن رضاست اینچه معنی دارد **جواب اجمالی** بچند وجه
اول آنکه این غلطی فهم راوی باشد زیرا که راوی معصوم نیست و در احادیث معصومین
بلا خلاف پدرش حسن عسکری هست پس باحادیث اهل البیت که مطهر و عدل الثقلین اند
تمسک بآن واجب تا بها علم الیقین حاصلست **دوم** اگر غلطی فهم راوی ثابت نشود پس
تاویل آن واجب و ممکن هست تا آنکه مراد پیغمبر از لفظ اسم ابیه اسم ابی جد اعلی مهدی مراد شد
است چه امام حسین را ابو عبد الله کنیتش هست و بودن مهدی از اولاد امام حسین متواتر و بکمال
معلوم و مجمع علیه امامیه هست پس منافاتی نماند این مختار ابن **طلحه شافعی** در مطالب
السئول است **اما اطلاق** اب بر جد اعلی ایشان شایع در لسان عرب و در قران است
اما قران پس از آن چون قول تعالی ملة ابیکم ابراهیم **و** حکایت تعالی از یوسف واتبعت
ملة آبائی ابراهیم واسمعیل واسحق **و** خطاب یا بنی آدم و یا بنی اسرائیل **اما حدیث**
معراج که بجبرئیل گفتم من هذا یعنی این شیخ کیست قال جبرئیل ابوك ابراهیم

پس در اینجا معلوم شد که به جد اعلی اب اطلاق میشود **اما اطلاق** اسم بر کنیت و صفت
ایشان در عرف و در شریعت جاری است چنانچه **در بخاری و مسلم** مرویست لعلی
ان رسول الله سماه بابی تراب فلم یکن له اسم احب الیه منه یعنی علی را رسول الله
باسم ابو تراب نامیده و علی را اسمی دوست تر از اسم ابو تراب نبود پس در اینجا هم جد اعلی
مهدی ابو عبد الله الحسین ع ثابت شد و الحمد لله **تبصره** در اینجا ثابت شد که ظلم و ستم با کل
و الجزو ادیان باطله و مذاهب فاسده را قطعا مهدی ع از بیخ و بن زایل میکند و از داد و انصاف
و ایمان و اسلام کل دنیا را پر میکند و مفهوم لیظهره علی الدین کله موقوف و منحصر بر آنحضرت است
سوال در مشکوة از سنن داود روایت کرده و نظر علی الی ابنه الحسن وقال
ان ابنی هذا سید کما سماه رسول الله صلعم وسیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم یشبهه
فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق ثم ذکر قصة یملاء الارض عدلا یعنی حضرت امیر نگاه
بحسن کرده فرمود این پسر من حسن سید است چنانچه باین اسم جدش نامیده و از صلب او
مردی بر می آید باسم نبی شما شبیه و در خلقت باشد نه در خلق و پر میکند زمین را بعدل و انصاف
ثابت شد که مهدی از اولاد و صلب امام حسن است نه از صلب امام حسین این
مخالف و منافی محققات امامیه هست **جواب** بتواتر ثابت شده که مهدی از اولاد امام حسین
هست **پس اغ جمع** بین الادلة منافاتی نیست زیرا که مهدی از پدر با امام حسین علیه السلام
و از مادر با امام حسن منتهی میشود چه مادر امام محمد باقر بنت الحسن المجتبی است فاطمه کنیتش ام الحسن
یا ام عبد الله است **اما** اثبات آنکه اولاد دختر اولاد پسر صلبی است و بقران و حدیث و عرف
اما قران پس حمل آن ابنائنا و ابنائکم **و** از حدیث ان الحسن والحسین ابنی کافیست
والحمد لله خلیفة الله مهدی حسینی و حسنی است اللهم اجعلنا من اعوانه **باب در**
مجمل احوال زمان او بدانکه در مشکوة از ابو سعید خدری مرویست
قال ذکر رسول الله صلعم بلاء هذه الامة حتی لا یجد الرجل ملجأ یلجأ الیه من الظلم

باب مجمل احوال زمان او

فیبعث الله رجلا من عترتی واهل بیتی فیملاء به الارض قسطا وعدلا
کما ملئت ظلما وجورا یرضی عنه ساکن السماء وساکن الارض لا تدع
قطرها شیئا الا صبته مدرارا ولا تدع الارض من نباتها شیئا
الا اخرجته حتی یتمنی الاحیاء الاموات یعیش فی ذلک سبع
سنین او ثمان سنین او تسع سنین خلاصه آنکه روزی رسول خدا بلاهای این امت
ذکر میفرمود تا آنکه فرمود جای گریز و پناه نمیماند که بطرف او پناه ببرند از سبب ظلمها پس درینحال
خدا مردی را از عتره و اهل بیت من برمی انگیزد و او زمین را بالتمام پر از انصاف و عدل میکند
چنانچه پیش ازان بظلم و جور پر شده باشد اهل آسمان و اهل زمین کل از او راضی و مطمئن میشوند
و بارانی و قطره او جای نمیرسد مگر آنکه کثیر الدرر و زمین برگی و برکتی نمیگذارد مگر آنکه آن را بر می آرد
بسبب این یمن و برکت تمنای زندگی مردگان میکنند و بعد انبساط این امور خلیفة الله زنده
تا هفت سال یا هشت سال یا نه سال میماند **در مشکوة** از ابوداود از ام سلمه از ام المومنین
روایت میکند در قصه مهدی فیخرج رجل من اهل المدینة هاربا الی مکة فیاتیه ناس
من اهل مکة فیخرجونه وهو کاره فیبایعونه بین الرکن والمقام ویبعث الیه
بعث من الشام فیخسف بهم بالبیداء بین مکة والمدینة فاذا رای الناس
ذلک اتاه ابدال وعصائب اهل العراق فیبایعونه ثم ینشاء رجل قریش
واخواله کلب فیبعث الیهم بعثا فیظهرون علیهم وذلک بعث کلب ویعمل
فی الناس بسنة نبیهم ویلقی الاسلام بجرانه فی الارض فیلبث سبع سنین
ثم یتوفی ویصلی علیه المسلمون خلاصه آنکه مهدی از مدینه بمکه در اول خفیه میرود جماعتی از اهل مکه
برمی آیند و در آنحال آنکه او کاره میباشد پس از آن بیعت او میکنند بین رکن و مقام پس
پس درینحال فوج سفیانی عثمان بن عتبه نام بر مهدی فوج کشی میکند و فوجش تا بین حرمین بملکی
بیدا نام خسف میشوند یعنی در زمین فرو میروند و درینحال ابدال شام و سرگروه های اهل عراق

نزد او آمده بیعت او میکنند و بعد آن شخصی دیگر قریشی کلبی فوج کشی بر آنحضرت میکند پس فوج
آنحضرت بر ایشان غالب می آید و آنحضرت در مردم بسنت نبی خود حکم میکند نه برای و قیاس
و نه باجتهاد و اسلام را در زمین چنین میکند بنوعیکه مذهب مخالفی از کفار و بدعتیان نمیگذارد مگر آنکه
از روی زمین محو و منفی میکند بعد آن تا هفت سال زنده میماند و مسلمانان بر او نماز میخوانند
در ترمذی و مشکوة از سعید خدری مرویست قال ص والذی نفسی بیده لا
تقوم الساعة حتی تکلم السباع الانس وحتی تکلم الرجل عذبة سوطه وشراک نعله و
یخبره فخذه بما احدث اهله بعده خلاصه آنکه رسول خدا فرمود قسم بکسیکه جانم قدرت
اوست قیامت قایم نمیشود تا آنکه درندگان با انسان و مرد با سر تازیانه خود و شراک نعلین و رانهای
خود کلام کنند که چه شده و که گذشته و اهل او چه کرده

باب در نزول عیسی و نماز خواندن او عقب مهدی

بدانکه عیسی بیعت مهدی میکند
و بفرمان مهدی پیش روی او دجال را میکشد و بنیابت مهدی در روی زمین حکم خاتم النبیین
بسط میکند **در ترمذی** از ابوهریره مرویست قال النبی ص والذی نفسی بیده
لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم حکما مقسطا فیکسر الصلیب ویقتل الخنزیر
ویضع الجزیة ویقبض المال حتی لا یقبله احد یعنی قسم بخدائیکه جانم در دست او
قریب است که ابن مریم عیسی ع در شما نازل میشود و حاکم عادل میباشد پس کسر صلیب و قتل خنازیر
و وضع جزیه بر اهل کتاب و قبض اموال میکند بنوعیکه فقیری برای گرفتن پیدا نمیشود **در سنن**
داودی از عمران بن حصین مرویست لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق
ظاهرین علی من ناواهم حتی یقاتل آخرهم المسیح الدجال وفی مسلم
لا یضرهم من خالفهم یعنی از ابتدای اسلام تا آخر زمان یک طائفه از امت من مقابله
و مجاهده بر حق میکنند ظفر یاب همیشه بر مخالفان خود میباشند و ایشان را ضرر نمیرساند مخالفت
مخالفان یعنی بحجتهای قاهره مخالفان خود را مغلوب و مقهور میسازند و مخالفان بر ایشان

باب در نزول عیسی و نماز خواندن او عقب مهدی

ظفر نمی یابند تا آنکه آخر این طایفه مسیح دجال را میکشند **اقول** این طایفه مظاهر حق اند بحجج بالغه قاهره
با ایشان ضرر نمی رسانند حجت مخالف و ایشان امامیه اثنا عشریه اند زیرا که از ابتداء خلافت امیر المومنین
مخالفان خود را بحجج مغلوب میسازند و حق امامت ایشان را اظهار میکنند و در آخر زمان دجال را
گروه امام ثانی عشر خلیفة الله مهدی میکشند هر گاه مطلب میرسی **از بخاری و مسلم**
ابن طلحه شافعی روایت میکند از ابی هریره قال رسول الله صلعم کیف انتم اذا نزل ابن
مریم فیکم و امامکم منکم یعنی رسول خدا فرمود چه کیفیت شما باشد وقتیکه عیسی بن مریم
نازل شود و امام شما مهدی از شما در میان شما باشد یعنی مهدی امامت شما میکند و عیسی هم
در ماموین نماز با او میخواند جلوه دین شما چگونه خواهد بود **و در مسلم** از جابر مرویست لا یزال
طایفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیمة فینزل عیسی بن مریم
فیقول امیرهم تعال صل بنا وهو المهدی فیقول لا ان بعضکم علی بعض امراء
تکرمة الله هذه الامة یعنی همیشه یک طایفه از امت من مقاتله بر حق
میکنند منصور تا قیامت میباشند پس در این احوال عیسی بن مریم نازل شود و امیر این امت
که مهدی میباشد بعیسی میگوید بیا نماز بجماعت بخوان در امام شو عیسی میگوید امام شده نمیتوانم
زیرا که این دین خاتم الانبیاء و المرسلین است و تو امام این امتی زیرا که بعض شما امرا و خلفاء
الله بر بعض خود هستید یعنی امام و ماموم و امیر و مامور از خود این امت تا قیامت مقرر شده
دیگر را دخلی در این نیست این تکریم و تعظیم خداوندی برای این امت مخصوص گشت که نبی
امت دیگر را در این امت دخل نیست **تشریح مقام** مقتضی چند امر است آنکه نزول
عیسی از آسمان برای اعانت مهدی و دین محمدی است چنانچه بطرق اهل البیت
وارد است اول کسیکه بمهدی بیعت میکند جبرئیل بعد او میکائیل بعد او اسرافیل است
و اول کسیکه از انبیا بیعت مهدی کند عیسی بعد آن خضر بعد آن ادریس بعد آن الیاس
و از امم سلف اول کسیکه بیعت او کنند اصحاب کهف میباشند چنانچه جلال الدین سیوطی در رساله

منفرده در این باب مینویسد ان اصحاب الکهف هم وزراء المهدی و هم یحیون فی
زمانه بامر الله لاعانته و ذالک یعنی تحقیق اصحاب کهف وزرای مهدی اند زنده شوند برای اعانت او و ابدال انبیاء
احیاء اصحاب او میباشند اللهم اجعلنا فی زمرتهم و وفق لنا فی طاعته وارنا دولته
الحق قائمة برحمتک انک انت المنان الکریم **سبب** عیسی در آن زمانه نیابت
مهدی وزیر او و حاکم از جانب او مقرر میشود از دین خاتم الانبیاء و المرسلین شریعت منضبط
در زمین سازد و بر اهل کتاب یهود و نصاری جزیه مقرر و انجاس و ارجاس چون شراب و خوک
و اختلاف ملل از اهل و بابر مهدی پیش مهدی مع لشکر اسلام بجها در فتنه دجال را میکشند و او را
واصل جهنم میسازد و بمقام باب لد که از مواضع شام باشد زیرا که این دین خاتم الانبیاء و المرسلین
است نبی دیگر را بدانه دخلی لو یوجه فی امر ابدا الا بادمیت حج نماز خواندن عیسی در ماتحت
عقب مهدی دلیل قاطع و برهان ساطع است بر آنکه مهدی افضل از عیسی است و الا تفضیل
مفضول لازم می آید و آن قبیح است عقلا و نقلا **و** مظاهر حق و معاون آن الی ظهور دولت
حق الله القائمة تا آنکه آخر این طایفه دجال را میکشند امامیه اند که همیشه با مخالفان خود مقابله
بسیوف اقلام و مجاهده با لسنه بر اثبات حق و ابطال باطل کرده آمده اند و ایشان را مخالفت
مخالف مغلوب میسازد اگر چه همیشه قلیل بودند **باب در اختلاف تولد و وجود مهدی آلان**
بدانکه آنچه مذکور شد از باب مهدی این بالجمله مجمع علیه امت است الا بعض متعصبین بعداوت
اهل البیت میکنند که آخر عیسی در این امت حاکم خواهد بود زیرا نه **اما خلاف** در این است
که آیا مهدی متولد شده یا نه مختار امامیه بالاجماع مع جماعتی از علماء چون صاحب فصول
المهمة مالکی و صاحب مطالب السئول شافعی و شیخ یوسف صاحب خصائص الامة
و در شواهد النبوة جامی و امثال ایشان بسیاری قایل اند بآنکه ابو القاسم محمد بن
الحسن العسکری در سر من رای در زمانه معتمد علی الله عباسی متولد شده و نزد ابن طلحه در سنه
دو صد و پنجاه و هشت متولد شده **اما** اصح نزد ما دو صد و پنجاه و شش است آ

اما اثبات تولدش بوجوه بسیار است **اول** آنکه عمه حضرت مهدی حکیمه خاتون
قابله او بود و این امر متواتر نزد امامیه است **دوم** خود والده ماجده او نرجس خاتون مدعی
ولادتش بود **سوم** والد ماجدش حضرت امام حسن عسکری مقر ولادت مهدیت و مهدی را
مکرر بجمعی از خواص موالیان خود از عرب و عجم نموده و در بغل گرفته نشان داده و ایشان را
مکرر فرموده که این پسر م محمد همانست که خدا و رسول او مکرر بامت خبر داد که عالم را پر از عدل
میکند بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد و دجال را همین میکشد و عیسی بعیت همین در عقب
همین نماز بجماعت میکند **چهارم** وزرا او در عرب و عجم معروف بودند و بنیابت آنحضرت
نذور و هدایا و خمس از امت میگرفتند و مردم را تعلیم احکام شریعت جد خود مینمودند چنانچه
چند نفر از نوابهای آنحضرت در بغداد دفن و محل زیاره و تردد مومنین قبور ایشان اند
پنجم جمع غفیر بیش از هزار نفر بخدمت آنحضرت الی الآن مشرف شدند و بزبان مبارک خود ایشان را
فرمود من مهدی آخر الزمانم و **معجزات** بسیار ایشان از آنحضرت مع مسائل
و ادعیات و توقیعات و زیارات و خطبها نقل کرده در کتب امامیه معتبر محفوظ و مضبوط و
متواتر اند **ششم** اشخاصی که مشرف خدمت حضرت مهدی شدند چندی را درج بصورت نمونه
در اینجا میکنم از وکلاء و غیر ایشان عثمان عمری و پسر او محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصم
و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از قم احمد بن اسحاق و از همدان محمد بن صالح و از ری
بسطامی و محمد بن عبد الله و از آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و ایشان
همه وکلاء مهدی بودند و از بغداد ابو القاسم بن ابی حابس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله
جنیدی و هرون القزاز و نیلی و ابو القاسم بن دبیس و ابو عبد الله فروخ و مسرور الطباخ
و احمد و محمد دو پسر حسن و اسحق کاتب بنی نوبخت و فراصاحب الصرة المختومه و از همدان
محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد
بن اخیه و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر

و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدر او و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم
بن موسی و پسرش و ابو محمد پسر هارون و صاحب الحصاة و علی بن محمد و محمد بن کلینی و
ابو جعفر رفوقار و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس دو مرد و روزبن الجال
و از فارس مجروح و از مرو صاحب الف دینار و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح
و از یمن فضل بن یزید و حسین و پسر او و جعفری و ابن الاعجمی و الشمشاطی و از مصر صاحب
المولودین و صاحب المال بمکه و ابو الرجال و از نصیبین ابو محمد بن وجنا و بسیاری دیگر اند
و جماعتی که ایشان را توقیعات برآمده این بصورت نمونه است **هفتم** موضع ولادتش و غیبتش
در سر من رای موجود و الان گنبدی بر آن مکان شریف بنا شده عام و خاص عرب و عجم برای زیارت
آنخانه و آن سرداب می آیند و متولیان آن مکان شریف الی حین اهل سنت اند **مسئله دوم**
خلافی است اگر مهدی متولد شده تا اینوقت که یک هزار و چند صد سال از ولادتش منصرم
شده بقا انسان چنین طول زمان ممکن و جایز نیست و اگر موجود میبود دیده میشد **جواب**
استبعاد در طول عمر آنحضرت نیست چه تطویل عمر از ممکنات و مقدورات باری است
و تطویل اعمار بسیاری را فرموده اما از **اولیاء** و انبیاء و سلف بعضی زیاد
از یک و دو هزار سال کرده ابن طلحه و شیخ یوسف نبیره ابن جوزی میگویند **ذو القرنین**
بنص توریه سه هزار سال و بقول مسلمانان دو و نیم هزار سال عمر کرده و **لقمان** عاد قریب
سه هزار سال و **عوج** پدرش سیحان و مادرش عنق دختر آدم سه هزار سال عمر کرده و در حضور آدم
پیدا شده در زمانه موسی بدست موسی کشته شد و **ضحاک** پادشاه نامش بیوراسپ
هزار سال زنده بود و **طهمورث** هم هزار سال و **دجال** از زمان پیغمبر ما
الی حین یکهزار و قریب سیصد سال عمر کرده تا زمانه مهدی زنده میماند و **قینان**
نهصد سال و **مهلائیل** هشتصد سال و **نفیل** بن عبد الله هفتصد سال و
سطیح کاهن نامش ربیع بن عمر ششصد سال و **عامر بن ضرب** پنجصد سال

داو حاکم عرب بود **و یتیم الله** بن ثعلبه پنجصد سال **و سام بن نوح** پنجصد سال
وحرث بن مضاض الجرهمی چهارصد سال **و ارفخشد** چهارصد سال **و قس**
بن ساعده سه صد و هشتاد سال **و کعب** بن حمحمه الدوسی سه صد و نود سال **و**
سلمان فارسی نزد بعضی دو صد و پنجاه و نزد بعضی صحیح مسلم کرده مقبل صاحب حیات پنجصد سال
امّا انبیائیکه زیاده از یکهزار عمر کردند چون آدم و نوح و شیث و غیر ایشان اند **امّا**
انبیائیکه زنده اند چون الیاس و ادریس و خضر و عیسیٰ تا آن مهدی زنده خواهند بود
امّا اشقیائیکه از ابتداء ولادت زنده اند چون ابلیس از ابتداء دنیا تا قیامت
زنده خواهد ماند **و دجال** بطال هم کذا **اما ملائکه** از ابتدای خلق عالم تا فناء عالم
زنده خواهند بود و اگر این مسلم الثبوت اهل ملل و نحل باشد پس حجة الله و خلیفة الله المهدی
که از وجود و بقاء او چاره نیست چرا تا زمانی زنده نماند که بسبب او دین الله در کل دنیا
منبسط و اختلاف ملل و نحل بوجود ذیجود او مضمحل و زایل میشود **و در قران و سنت**
خبر از وجود و بقاء او هم ثابت باشد **مسئله سوم** در وجود و بقاء او فواید معلوم است
پس موجود و معدوم وجود او مساویست زیرا که از و در غیبت او نفعی حاصل نمیشود **جواب**
بچند وجه هست **اول** در استتار خضر و ادریس و الیاس و عیسیٰ و ایضاً در اختفاء
یوسف و ابراهیم و موسیٰ و محمد در غار و شعب ابی طالب فایده مترتب بود یا نه جواب شما جواب
ما است **دوم** در اختفاء آفتاب زیر ابر فایده هست یا نه جواب شما جواب ما است **سوم**
در مرویات احمد حنبل است ان اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل
السماء فاذا ذهبت اهل بیتی عن الارض لذهبت الارض باهلها یعنی پیغمبر فرمود اهل بیت
من امان و نجات اند مر اهل زمین را از غضب و مسخ و نسخ چنانچه ستارگان امان اهل آسمان اند
و هنگامیکه اهل بیت من بالکل از زمین بروند و زنده نمانند هر آئینه اهل زمین با زمین
فانی میشوند پس بقاء زمین و اهل آن بوجود ذیجود او ثابت شد **مسئله چهارم** مهدی بشری

ذی جسم و اکل و شرب دارد اگر زنده و موجود عیناً و جسماً است نظر نیامدن او سفسطه است
و اگر در ملکی دیگر غیر این عالم و غیر این زمین است پس در آنجا تنهائی اکل و شرب چگونه زندگی
میکند **جواب مختصر** بچند وجه است اول خضر ذی جسم عیناً **و دجال** بطال خبیث ذی جسم
عیناً بشر اند یا نه و ایشان بنظر می آیند یا نه این سفسطه هست یا نه جواب شما جواب ما **ب**
الیاس و ادریس و عیسیٰ در این عالم اند یا در عالم دیگر غیر این زمین و در آنجا بی اکل و شرب زیست
میکنند یا با اکل و شرب اگر بی اکل و شرب باشد ممتنع العادت است و اگر با اکل و شرب باشد
از کجا می آرند و بول و غایط و تطهیر کجا و چگونه میکنند جواب شما جواب ما **مسئله پنجم** خلیفة الله از اولاد
فاطمه از ذریه حسنین باسم محمد بن الحسن بلقب مهدی و بکنیت ابوالقاسم تا وقت ظهورش کل بنی فاطمه در آن
مشترک اند و این جایز پس تمیز ممتنع میشود چه اوصاف انسانی مشترک اند **جواب** بچند وجه است
اول اوصاف ممیزه که خدا و رسول او دست بکسی مقرر کند حصول آن در غیر او اختلال در نبوة و امامت
لازم می آید این عقیده مرباهم نمودند از نداینهاد او اجب شد که در شخص معین عیناً یافته میشوند اگر چه در اصل مشترک
باشند **و** از جمله اوصاف ممیزه **در سنن ابی داود و ترمذی** از سعید خدری مرویست
سمعت رسول الله المهدی منی اجلی الجبهة واقنی الانف یملأ الارض قسطا وعدلا
کما ملئت ظلما وجورا و یملک سبع سنین یعنی رسول خدا فرمود مهدی از اولاد من تا
عشر ایمه مهدی جبین کشاده چون آفتاب روشن و بینی کشیده میانه بلند **روایت دیگر** رخ
راستش خالی چون ستاره درخشنده است زمین را بانصاف و داد پر میکند چنانچه قبل از او
پر شده باشد بظلم و جور و بعد آن هفت سال سلطنت و خلافت بر روی زمین میراند **چه**
ثبوت علامات در دلالت دلیل راجح کافی و احتمال تجدد آن در غیر مرجوح باطل است
و الا تعطیل اکثر قضایا و امور بل بطلان آنها لازم می آید **چون** معرفت قبله بعلامات و
معرفت اشیاء و ادویات مشابهها **و** ملاقات عمر باویس قرنی **و** قتل ناکثین و مارقین و
قاسطین معروف بصفین و جمل و خوارج نهروان و امثال آن بالکلیه باطل میشوند و حال آنکه

بهمین وصف این فرق سه گانه نقل آمدند و این جواب مختار ابن طلحه شافعی است دوم
نزد امامیه حضرت مهدی حجت الله بر خلق و خلیفه او بر زمین است پس عقل قاطعست با نکه حجتی
و مرتبتی زاید بر کافه خلق داشته باشد بسبب آن ممتاز میشود و آن چند چیز است آ باید مهدی
بلا واسطه ولد امام حسن عسکری و ولد نرجس خاتون باشد ب این اکمل خلق است و صحبت
که اکمل و افضل اهل زمان خود باشد بنحویکه در آن عصر مساوی او کسی نباشد ج مطهر و معصوم باشد
از جمیع معاصی از منفرات عقلیه و متصف بمحاسن و محامد باشد د وجوبا منصوص از امام سابق باشد
تا که اختلاف روی ندهد ه بعد دعوای خلافت و ادعاء مهدیت موعوده تصدیق خود
کند بموبدات لدنیه و خوارق عادات ربانیه بنحویکه از آوردن مثل آن اهل اعصار و دیار
عاجز باشند بثبوت این آنچه بفرماید بسر و چشم قبول داریم آل و جان خود فدا او سازیم انشاء الله اللهم اجعلنا من اعوانه
وانصار دولته الحق القائمة بعزة ابائه وجده وامه علیهم السلام والصلوة والتحیة اما در این کتاب مستطاب بغیر مشکوة و ترمذی
و مسلم و بخاری از کتب احادیث دیگر سنیان حدیثی نیاورده ام مگر نادر بصورت شواهد و فوائد والا
از مناقب آل محمد اگر دنیا مملو میکنی میشود چنانچه سیوطی مع دیگر علما از ابن عباس روایت کردند
که اگر صفحات افلاک کاغذ و اشجار دنیا اقلام و بحور دنیا سیاهی و جن و انس کلهم کاتبین
و ملائکه محاسبین شوند البته عشر معاشر فضایل علی ابن ابیطالب نوشته نمیتوانند تکمیل الابواب
در مناقب بعض ازواج و اقارب و اصحاب حضرت رسالت مآب صلعم دران چند باب اند

باب خدیجة الکبری

باب خدیجة الکبری احب ازواج و اعظم مراتب نزد خدا و رسول الله صلعم
داشت در مسلم و بخاری و مشکوة و ترمذی از حضرت امیر علیه مرویست
یقول رسول الله صلعم خیر نسائها مریم بنت عمران و خیر نسائها خدیجة بنت خویلد و
اشار وکیع الی السماء و الارض یعنی بهترین زنان که مابین آسمان
و زمین میباشند یعنی زنان دنیا و جنت مریم دختر عمران و خدیجه بنت خویلد است در ترمذی
و مشکوة از انس روایت حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و

خدیجة بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلعم و اسیه امرءة فرعون هذا
حدیث صحیح و فی اخری ما کمل من النساء الا مریم الخ یعنی بروایتی از زنان کامل
کامل نشده مگر این چهار زن بموجب روایت ترمذی و مشکوة بس کافی است ترا از زنان عالمیان
مریم و خدیجه و فاطمه و آسیه زن فرعون در مشکوة و ترمذی و مسلم و بخاری از عایشه و
ابوهریره و غیر ایشان مرویست اتی جبرئیل النبی صلعم فقال یا رسول الله صلعم هذه خدیجة
قد اتتک معها اناء فیه ادام وطعام او شراب فاذا هی اتتک فاقرء علیها
السلم من ربها و منی وبشرها ببیت فی الجنة من قصب لا صخب فیه ولا نصب
یعنی جبرئیل نزد پیغمبر صلعم آمده عرض کرد اینست که خدیجه می آید و بدست او ظرفیست دران نان خورش
و غذا یا آب باشد پس خدیجه را از زبان خدا و از زبان من که جبرئیل باشم سلام برسان و بعد آن
بشارت ده او را با آنکه برای او در جنت قصری بزرگ از یک دانه مروارید مجوف تیار شده که
دران صوت لعب و تعب نیست در مسلم است که اسماعیل میپرسید کان رسول الله صلعم بشر خدیجة
ببیت فی الجنة قال نعم بشرها ببیت فی الجنة من قصب لا صخب فیه
ولا نصب یعنی آیا پیغمبر خدیجه را بشارت خانه در جنت داده نبود یا نه عبد الله اوفی
گفت آری بشارت خانه در جنت مر او را داده بود در مسلم از عایشه مرویست قالت بشر
رسول الله صلعم خدیجة ببیت فی الجنة یعنی پیغمبر صلعم خدیجه را بشارت خانه قصبی در جنت داده بود در مسلم مرویست
قالت عایشة لم یتزوج النبی صلعم علی خدیجة حتی ماتت یعنی عایشه میگوید که رسول خدا صلعم زوجه دیگر
در عقد خود نیاورد تا وفات خدیجه برای تعظیم و کسر قلب او در مسلم از عایشه مرویست قالت ما غرت
علی احد من نساء النبی صلعم ما غرت علی خدیجة و ما رأیتها و لکن کان یکثر ذکرها
و ربما ذبح الشاة ثم یقطعها اعضاء ثم یبعثها صدائق خدیجة فربما قلت له
کانه لم تکن فی الدنیا امرءة الا خدیجة فیقول انها کانت و کانت و کان
لی منها ولد متفق علیه خلاصه آنکه از متفقات علیه محدثین است که عایشه را غیرت جاهلیه بهیج

زنی از زنان پیغمبر ردی نمیداد مگر بر خدیجه کبری بجهت آنکه پیغمبر محاسن و محامد او اکثر ذکر یاد میکرد
و برای آنکه آنحضرت گوسفندی نمیکشت مگر آنکه آنرا تقسیم بر زنانی میکرد که صداقت و دوستی با خدیجه
داشتند پس روزی عایشه میگوید که من گفتم یا رسول الله گویا در دنیا زنی سوای خدیجه نبود آنحضرت فرمود
فلان خصلت و فلان سیرت خدیجه داشت و خدا مرا از بطن خدیجه اولاد هم داد و قطع نظر از احسانها
و سیرت حمیده او و در مسلم از عایشه مرویست ما غرت علی نساء النبی ص الا علی خدیجة وانی
لم ادرکها قالت وکان رسول الله ص اذا ذبح شاة یقول ارسلوا بها الی اصدقاء
خدیجة قالت فاغضبته یوما فقلت خدیجة فقال ص انی قد رزقت حبها
خلاصه آنکه عایشه بسبب هیجان غیرت بر خدیجه پیغمبر را دانسته بغضب قهر آورد تا یک وزن پس پیغمبر گفت
ای عایشه من در فرط محبت او مرزوق من الله ام نه من عند النفس و در مسلم از عایشه مرویست
ما غرت علی امرأة ما غرت علی خدیجة لقد هلکت قبل ان یتزوجنی بثلث
سنین لما کنت اسمع یذکرها ولقد امره ربه ان یبشرها من قصب فی
الجنة وان کان لیذبح الشاة ثم یهدیها الی اخلائها
خلاصه آنکه عایشه بغیرت آمده طعن بر خدیجه میکند و حال آنکه خدیجه قبل از نکاح او سه سال مرده بود
بچند سبب آنکه پیغمبر محاسن او ذکر یاد میکرد دیگر آنکه پروردگار او را بشارت قصر قصبی در جنت
داده بود دیگر آنکه هر گوسفند ذبح بزنانی میداد که صداقت بخدیجه داشتند و در مسلم از عایشه
مرویست استاذنت هالة بنت خویلد اخت خدیجة علی رسول الله ص فعرف
استیذان خدیجة فارتاح لذلک فقال اللهم هالة بنت خویلد فغرت و
ما تذکر من عجوز من عجائز قریش حمراء الشدقین حمشاء الساقین هلکت فی
الدهر بدلک الله خیرا منها خلاصه آنکه روزی هاله دختر خویلد خواهر خدیجه اذن دخول از آنحضرت
طلبید چونکه هاله در سیرت و صورت و صوت چون خدیجه بود او نهایت خوش شده فرمود بار خدایا
این هاله دختر خویلد است عایشه میگوید مرا در آن وقت غیرت بحرکت آورد به پیغمبر گفتم چه یاد میکنی

بار بار زنی بسیار پیر را از پیره زالهای قریش که بالکل دندان او از بیخ افتاده سرخی ثنایش چون
سرخی لثاء طفل مینمود و ساقهای او بسبب پیری باریک بود در زمانی مرده ای حین او را یاد
میکنی و خدا ترا بدل بهتر از او داده یعنی مرا بعوض او داد و در ترمذی مرویست قالت
ما حسدت امرأة ما حسدت خدیجة وما تزوجنی رسول الله ص الا بعد ما ماتت
وذلک ان رسول الله ص بشرها ببیت فی الجنة لا صخب فیه ولا نصب
خلاصه آنکه عایشه میگوید من حسد زنی نداشتم آنقدر که حسد خدیجه داشتم و مرا در زوجیت رسول خدا
نیاورد مگر بعد وفات خدیجه زیرا که او را خدا و رسول سلام فرستاد و بشارت قصر قصبی در جنت داد
که در آن لعب و تعب نمیباشد تشریح مقام مقتضی چند امر بالاجمال است آ خدیجه افضل کل زنان
دنیا و آخرت است زیرا که لفظ خیر و لفظ کمل و لفظ حسبک در احادیث موجود و هر یکی از این الفاظ
معنی افعل تفضیل با اجماع نحات میدهد پس کل زنان دنیا و دین مع ازواج النبی غیر خدیجه مفضول بجهت
وجود چنین نصوص جلیه اند ب لی خدیجه را مساوی مریم و آسیه ساخته در این حرفی نیست ا یا فاطمه زهرا
مساوی ایشانست یا افضل ایشان بسابق بادله عقل و نقل ثابت شد که فاطمه ع افضل این سه گانه
و افضل کل زنان دنیا و آخرت است تنبیه جماعتی از محققین چون قسطلانی و نووی و قاضی و
امثال ایشان میگویند بهذه الاحادیث یستدل من یقول و یجوز بنبوة النساء و نبوة
آسیة ومریم والجمهور علی انه غیر جائز وهن عند الاکثر ولیتان صدیقتان
من اولیاء الله ولفظة الکمال تطلق علی اتمام الشیء وتناهیه فی بابه
والمراد هنا التناهی فی جمیع الفضائل وخصائل البر والتقی فان قلنا انهما انبیاء
فلا شک ان غیرهما لا یلحق بهما انتهی خلاصه آنکه کسیکه تجویز نبوت زنان میکند آنشخص آسیه و مریم را نبی میداند
و جمهور امت بر خلاف آنست چه نزد اکثر ایشان اولیاء الله و بسیار صادق نسبت بخدا بودند و
لفظ کمل اطلاق بر اتمام شیء و انتهای او میشود و مراد در اینجا از کمل ایشان اینست که در جمیع خصایل و
فضایل از بر و تقوی بدرجه انتها باشند پس اگر نبوت ایشان قایل شویم اگرچه در این ان

بجهت ختم نبوت بر فاطمهؑ و خدیجه مطلقا نبی اطلاق نمیشود بل قابل و لایق نبوت بودند اگر نبوت زنان
در زمانی جایز میبود پس در این شک نیست که هیچ یکی در مرتبه با ایشان از زنان عالمیان مساوی شده
نمیتوانند **اقول** اگرچه نبوت زنان مجوز نیست پس باز هم هیچ زنی از اولین و آخرین با ایشان
مساوی و ملحق نمیتوانند شد زیرا که لفظ صریح چون سیده و لفظ تکمیل و آنچه فی الواقع بمعنی افعل تفضیل
است چون لفظ خیر در متواترات نصوص موجود اند و الحمد لله بعد فاطمهؑ مادرش خدیجه سیده زنان
عالمیان ثابت شد **لهذا** اصحاب ما خدیجه را صدیقه کبری و فاطمهؑ را بالخصوص محدثه و صدیقه کبری
و بعض اصحاب حجت الله میخوانند **ب** سلام فرستادن خدا و سلام دادن جبرئیل از اعاظم تقوی
مراتب زنان است دیگری را از این امت از ابتدا تا قیامت نصیب نشده و نخواهد شد و سلام خدا
عنایت مخصوصه برای خاصان خدا است چنانچه معنی صلواة و سلام سابق بیان شده **ج** لفظ خیر
نسائهما دلیل است بر عصمت و طهارت خدیجه و آسیه چنانچه دو قسیم دیگر ایشان که فاطمه باشد آیه تطهیر و
مریم آیه یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک مطهر اند و الا لفظ کمل و لفظ خیر صحت نمی بندد اما در ظاهر
نص جلی نیافتم چنانچه بر طهارت فاطمهؑ و مریم نص جلی است چه عصمت و تطهیر محتاج نص جلی است
ثم الله اعلم **د** سید انبیاء تا قید حیوة او زنی نگرفت برای تعظیم و کسر قلب او اگرچه موجب
و ما ینطق عن الهوی آنحضرت بوحی نگرفته لکن بر تقدیر وحی و بر تقدیر آنکه خود آنحضرت نگرفت
تحریمی نبوده پس این هم از اعاظم مراتب خدیجه است **ه** عطاء قصر قصبی بزرگ بلا لغب و بلا تعب
خاصه او و رتبه عالی دیگر است که هیچ زوجه نبی را چنین وعده نشده لهذا عائشه حسد از وی
و اظهار کرده چنانچه خود عائشه گفته که حسد نبردم بر هیچ زنی مثل حسد بر خدیجه و سلام و بشارت خانه
در جنت اعلام بکمال ایمان خدیجه و بر بهتری عاقبت اوست **ز** تکرار ذکر خدیجه دلیل است که
پیغمبر از وی بدرجه قصوی راضی بود بل از صدایق خدیجه هم راضی بود لهذا ایشان را تحفه از گوشت
فرستادن پیغمبر مود **ح** طعن زدن عائشه و حسد بردن او بر خدیجه دلیل صریح است بر آنکه عائشه از
مطهرین نیست بل طعن بر خدیجه و حسد بر او بل اظهار حسد از زانی مومن باتفاق فقها اکبر کبائر است

روایت است اول من آمن من الصبیان علی ... و من النساء خدیجه ... والسابقون السابقون اولئک المقربون ... زنان خدا اند

و حدیث الحسد یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب یعنی حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش چوب را میخورد
شاهد صریح است چنانچه **در ترمذی** در فصل ازواج نبی زوجه رسول الله صفیه بنت حیی بن کنانه
پیغمبر را عرض نمود که عائشه و حفصه مرا توهین و خود را بهتر از من میدانند پیغمبر فرمود الا قلت و کیف تکونان
خیرا منی و زوجی محمد و ابی هارون و عمی موسی یعنی ای عائشه و حفصه چگونه شما
بهترین من هستید و حال آنکه شوهرم سید انبیا و پدرم هارون و عمم موسی هر سه اکابر انبیا اند **و در ترمذی**
است قالت صفیة قالت لی حفصة انی ابنة یهودی فقال النبی انک لابنة نبی و
ان عمک لنبی و انک لتحت نبی ففیم تفخر علیک ثم قال اتقی یا حفصة هذا حدیث صحیح
یعنی صفیه میگریست و به پیغمبر عرض نمود که حفصه مرا میگوید که دختر یهودی هستی پیغمبر فرمود تو دختر پیغمبری
و عموت پیغمبر و در نکاح پیغمبری ای حفصه بکدام خصلت بر صفیه فخر میکنی ای حفصه بترس خدا را
و مومنات را ایذا مکن **تنبیه** خود عائشه میگوید اغضبته یوما یعنی دانسته بسبب طعن خدیجه و اظهار
حسد بر او در غضب و قهر آوردم پیغمبر را تا ایکه رو نعوذ بالله من غضب الله و رسوله هر که بغضب آرد پیغمبر را
او را ایذا کرده و موذی رسول بعموم آیه قرآنی والذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی
الدنیا و الآخرة و لهم عذاب مهین یعنی موذی خدا و موذی رسول ملعون بزبان خدا در دنیا و در آخرت
مر ایشان را عذاب اذیت است نص صریح و شواهد صحیح اند که ازواج خصوصا این دو زن معصوم و داخل
آیه تطهیر نبودند بل عاصی و موذیان رسول بودند قطع نظر از سوره تحریم چه اجماع مفسرین و محدثین خصوصا
بخاری بر آنست که این دو زن ایذاء رسول الله کردند و این سوره در تحذیر ایشان نازل شده
حسبک هذا والله یهدیک الی سواء الطریق **باب فضل جعفر طیار**
و عبدالله بن جعفر است در ترمذی و مشکوة از ابوهریره مرویست قال
رسول الله رایت جعفرا یطیر فی الجنة مع الملائکة یعنی رسول خدا فرمود
جعفر را دیدم در جنت با ملائکه میپرد **در مشکوة و در بخاری** از ابن عمر مرویست کان
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا سلم علی ابن جعفر قال السلام علیک

باب فضل جعفر طیار و عبدالله بن جعفر

یا ابن ذی الجناحین یعنی رسول خدا بعد فوت جعفر طیار همیشه بر پسر او عبد الله ابن جعفر سلام میکرد
بانکه ای پسر ذو الجناحین یعنی ای پسر کسیکه دو بال او را داده شده **در ترمذی** در مناقب جعفر
از براء مرویست ان النبی ص قال لجعفر بن ابیطالب اشبهت خلقی و
خلقی یعنی پیغمبر ص بجعفر بن ابوطالب فرمود تو شبیه تری با من در خلق و خلقت **ایضا در ترمذی**
و بخاری از ابوهریره مرویست فکنت اذا سئلت جعفر بن ابیطالب ثم یجیبنی حتی
یذهب الی منزله فیقول لامرئته یا اسماء اطعمینا فاذا اطعمتنا اجابنی وکان
جعفر یحب المساکین و یجلس الیهم ویحدثهم ویحدثونه فکان رسول الله ص
یکنیه بابی المساکین   خلاصه آنکه ابوهریره میگوید من وقتیکه سوال طعام میکردم جعفر طیار را
اجابت میفرمود وقتیکه بخانه میبرد و در خانه چیزی میبود و جعفر مساکین را بسیار دوست داشت و با ایشان
می نشست و حدیث بیان میکرد و لهذا رسول الله ص او را ابو المساکین کنیت مقرر فرمود **در بخاری**
در باب الحلوا و العسل از ابوهریره مرویست خیر الناس للمساکین جعفر ابن ابیطالب
ینقلب بنا فیطعمنا ما کان فی بیته الخ   خیار مردم برای مساکین
جعفر طیار بود و ما را بخانه میبرد طعام میداد از جمیع آنچه در خانه اش بود **از ترمذی در مشکوة**
از حضرت امیر روایت کرده قال رسول الله ص ان لکل نبی سبعة نجباء رقباء
و اعطیت انا اربعة عشر قلنا یعنی علی من هم قال انا و ابنائی و جعفر و حمزة
الی قوله ص و سلمان و عمار و عبد الله ابن مسعود و ابوذر و المقداد یعنی رسول خدا فرمود هفت نجیب و رقیب
برای هر نبی بودند و مرا چهارده داده شدند از جمله ایشان علی ع و حسن و حسین و جعفر و حمزه تا آنکه شمار از
سلمان و عمار و ابن مسعود و ابوذر و مقداد **در مسلم** در حدیث طویل در باب مناقب جعفر مرویست
المفصل آن لما دخلت اسماء بنت عمیس علی حفصة فقال عمر من هذه قالت حفصة
اسماء قال عمر الحبشیة هذه البحریة هذه قالت اسماء نعم فقال عمر سبقناکم با
لهجرة فنحن احق برسول الله ص فغضبت و قالت کلمة کذبت یا عمر کلا والله کنتم مع

رسول الله ص یطعم جائعکم و یعظ جاهلکم وکنا فی ارض البعداء البغضاء فی الحبشة و
ذلک فی الله و فی رسوله و ایم الله لا اطعم طعاما ولا اشرب شرابا حتی اذکر ما قلت لرسول الله فقا
ل رسول الله ص لیس باحق بی منکم وله و لاصحابه هجرة واحدة ولکم انتم اهل السفینة هجرتان
خلاصه ترجمه آنکه عمر طعن زد زوجه جعفر طیار اسماء دختر عمیس را که تو حبشیه و بحریه هستی و ما سبقت بهجرت نما
داریم احق برسول شدیم اسماء در غضب آمده بعد کلامی فرمود دروغ میگوئی ای عمر شما نه اقرب برسول
و نه احق با و هستید و رسول ص گرسنه شما را طعام میداد و جاهل شما را وعظ میفرمود و ما در زمین بعید
و مبغوض در حبش بودیم و الله من این سخن تو بپیغمبر را میگویم پس پیغمبر فرمود نیست احق من بلکه عمر و اصحاب او یک
هجرت و برای شما اهل سفینه دو هجرت است **در مسلم است** قال عبد الله بن جعفر لابن الزبیر
اتذکر اذا تلقینا رسول الله ص انا و انت و ابن عباس قال نعم فحملنا
و ترکک   یعنی عبد الله جعفر ابن زبیر را گفت آیا یاد داری رسول خدا ص مرا و عبد الله
عباس را با خود برداشت و ترا گذاشت **در مسلم است** قال ابن جعفر اذا قدم رسول الله ص
من سفر تلقی بصبیان اهل بیته فسبق بی الیه فحملنی بین یدیه ثم جیئ باحد ابنی فاطمة فادخلنا
المدینة ثلثة علی دابة واحدة   یعنی عبد الله جعفر میگوید رسول ص از سفر وارد شده ملاقی اطفال
اهل بیت شده مرا و یکی از پسر فاطمه ع که سه شده بر مرکب واحد سوار کرده داخل مدینه شدیم **در**
مسلم است قال عبد الله بن جعفر اردفنی رسول الله ص ذات یوم خلفه فاسر الی
حدیثا لا احدث به احدا من الناس   خلاصه ترجمه آنکه ابن جعفر را رسول خدا ردیف
خود ساخته عقب خود بر مرکب خود سوار فرمود و سخنی با و گفت ابن جعفر میگوید که هیچ آدمی را نخواهم گفت
تشریح مقام مقتضی چند امر است **اول** جعفر همچنین از کل خلایق بعض مردن دو بال داده شد
ابدالآباد در جنت به آن با ملائکه نصیب نشده **دوم** جعفر اسخیاء صحابه چون برادر خود امیر المؤمنین بود
که مساکین و فقراء صحابه را شکم سیر میکرد و سخی بودن او از اعاظم مراتب او است **سوم** برای
جعفر و زوجه او و اصحاب او را دو هجرت پیغمبر ص اثبات فرمود و عمر و اصحاب عمر را یک هجرت و

باب عباس و عبد الله مرتبهٔ عباس

وحقیقت عمرؓ و اصحاب او سلب فرمود و اسماء رو به وی حفصه صریح فرمود که کذابی پس هجرت عمرؓ
و اصحاب او چگونه احق باشد و صاحب دو هجرت احق نباشد تدبر کن و پسر جعفر را باسم ابن ذو الجناحین
سلام میداد از اعاظم مفاخر او ست هم پسر جعفرؓ و حسنینؓ را بر یک مرکب سوار کرده و ابن زبیر را همراه
نبرد و ابن جعفرؓ را ازین بیانی کرده این دیگر رتبه است که از امت کسی با وی شریک نیست و بجهت

طوالت کتاب مناقب جعفر را تحریر نکردم

باب عباس و عبد الله ابن عباس

در ترمذی و مشکوٰة است قال رسول الله صلعم والذی نفسی بیده لا یدخل قلب رجل الایمان
حتی یحبکم لله و رسوله ثم قال ایها الناس من اذی عمی
فقد اذانی فانما عم الرجل صنو ابیه رسول خدا صلعم پرسید ای عم چه چیز ترا بغضب آورد
گفت قریش وقتیکه مردم بنی هاشم را می بینند با جبین جبین می بینند و هرگاه میان خود می بینند
گشاده روی می بینند پیغمبر بغضب آمده رویش سرخ شده فرمود قسم بخدا ایکه نفسم در دست اوست
در دل هیچ آدمی ایمان داخل و ثابت نشود تا وقتیکه شما بنی هاشم را از اقارب من برای خدا و رسول
دوست نمیگذارد ای قریش هر که اذیت عم من میکند اذیت مرا کرده چه عم صنو پدر و دو تن
از یک درخت اند در ترمذی و مشکوٰة است قال رسول الله صلعم العباس اذا کان غداة
الاثنین فاتنی انت و ولدک حتی ادعو لکم بدعوة ینفعک الله بها و ولدک
فغدا و غدونا معه والبسنا کسائه ثم قال اللهم اغفر للعباس و
ولده مغفرة ظاهرة و باطنة لا تغادر ذنبا اللهم احفظه فی ولده
خلاصه آنکه برای عباس و پسر او عبد الله رسول خدا صلعم دعا فرمود بار خدایا عباس و پسر او را بیامرز آمرزیدن
ظاهر و باطن بنحویکه گناه ظاهر و باطن او باقی نماند بار خدایا ولدش را حفظ کن در ترمذی و
مشکوٰة است انه رای جبرئیل مرتین و دعا له رسول الله مرتین و در ترمذی و مشکوٰة از ابن عباس مرویست انه دعا لی رسول
الله صلعم الحکمة و فی اخری علمه الکتاب یعنی ابن عباس جبرئیل را دو مرتبه دیده و رسول خدا برای او دو مرتبه دعا کرد که او را
علم و حکمت و علم قرآن بدهد

تشریح مقام مقتضی امریست بدانکه بدعای رسول خدا صلعم عباس مغفور و پسرش عبد الله

باب سلمان فارسی

در علم قرآن بدرجه قصوی رسید که در صحابه ثانی او نبود و او از رجالی نبود که در فریقین مطعون باشد
اما از علماء رجال بعضی عبد الله را میگویند که قدری خیانت در خراج بصره در خلافت امیر المومنین
کرده بود ثم الله اعلم

باب سلمان فارسی

بدانکه از متفقات محدثین و سیر است
که هرگاه خدا و رسول رای سلمان در حفر خندق قبول و پسند فرمود انصار میگفتند السلمان منا و مهاجرین
میگفتند السلمان منا رسول خدا صلعم این تنازع را شنیده فرمود کلا منکم و لا منکم السلمان
منا اهل البیت یعنی سلمان نه از انصار است و نه از مهاجرین از ما اهل بیت است —

تشریح مقام آنکه سلمان در اهل بیت داخل نیست که زکوٰة بر او حرام و خمس حلال از قرابت
رسول صلعم باشد که وارث شود بل محمول بر آنست که بجهت کمال اخلاص و ملازمت او در رتبه با اهل بیت
معدود شد که بعد اهل بیت احدی را چنین رتبه نیست پس درینجا ثابت شد که درجه سلمان ما تحت
عصمت و ما فوق عدالت است در ترمذی و مشکوٰة از ابو هریره مرویست که هرگاه سورهٔ جمعه
نازل شد و آیهٔ آخرین منهم لما یلحقوا بهم پیغمبر خواند سائلی سوال کرد این مومنین که الی حین با
ملحق نشده کیستند و پیغمبر کلام با ما نفرمود و سلمان در میان ما موجود بود فقال فوضع رسول
الله صلعم یده علی سلمان فقال والذی نفسی بیده لو کان الایمان بالثریا
لتناوله رجال من هؤلاء یعنی رسول خدا صلعم دست مبارک بر سلمان نهاده فرمود قسم
بخدا ایکه جانم در دست اوست اگر ایمان بر ثریا باشد هر آئینه ایمان از مردمان این قوم میگیرند
در آخر کتاب التفسیر ترمذی است قال ابو هریرة لما تلا رسول الله آیة وان
تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم یعنی هرگاه شما برگشتید از دین ای اصحاب محمد
و عرب خدا بدل کند قومی را که غیر شما باشد بعد آن ایشان امثال شما مرتد و منافق ابدا نخواهند شد
فقال قالوا و من یستبدل بنا فضرب رسول الله یده علی منکب سلمان ثم قال هذا
و قومه هذا و قومه ابو هریره میگوید پس از نزول این آیه صحابه پرسیدند این قوم مبدل بنا کیست
یا رسول الله آنحضرت دست بر شانهٔ سلمان زده فرمود این سلمان و قوم او این سلمان و

وقوم اوست که بعد اسلام مرتد ابد نخواهند شد **ایضا در ترمذی است** قال ناس من اصحاب

رسول الله صلعم یا رسول الله من هولاء الذین ذکر الله ان تولینا استبدلوا

بنا ثم لا یکونوا امثالنا وکان سلمان بجنب رسول الله فضرب رسول الله فخذ

سلمان وقال هذا واصحابه والذی نفسی بیده لو کان الایمان

منوطا بالثریا لتناوله رجال من فارس یعنی جماعتی از صحابه عرض کردند ای

رسول خدا این جماعتی که خدا ذکر کرد ایشان را که اگر ما اصحاب تو و عرب از دین اسلام برگردیم آن جماعت

که مبدل ما میشوند کیست و سلمان بپهلوی رسول بود آنحضرت قسم بخدا یاد فرموده گفت درحالیکه بر ران

سلمان دست زده آن جماعت این سلمان و اصحاب او اند پس اگر ایمان پیچیده به ثریا باشد هر آئینه میگیرند آنرا

مردمان فارس **تشریح مقام** چند چیز است آخطاب این آیات در ظاهر بصحابه و عرب است

که ایشان از اسلام برمیگردند و این ثابت شد بعد موت رسول الله صلعم در ازمنه مشایخ ثلثه و در جنگهای

معاویه و عائشه و خوارج صدق الله و رسوله **تنبیه** پس تعجب در ارتداد عرب و اکثر صحابه بعد پیغمبر نیست

زیرا که جهال و بعلیم و بی ادب بودند و خدا و رسول از ارتداد ایشان صریحا خبر داده اند الی حین چند صد

سال میگذرد که چنین پیغمبر ادیبی و علیم حکیمی مبعوث شده که تمام اهل دنیا از دین و قانون و متادب شدند

اما عرب الی حین بر همان جهالت اصلیه و بی ادبی و قساوت قلبی باقی اند چنانچه کسانیکه در عرب

آمده و رفت دارند میدانند **ب** ثابت شد مردمان فارس که قوم سلمان باشند بوعده قطعی که

لا یکونوا امثالکم باشد منافق نمیباشند و ابدا مرتد نخواهند شد و کامل الایمان باشند که با ایمان

ایشان اعراب را مناسبت نیست اگرچه ایمان فوق الثریا باشد مردمان فارس آنرا قطعا میگیرند۔

و لله الحمد این وعده خدا و رسول او هم راست و ظاهر شد میدانی علم و ایمان و ادب و علمای

از آن زمان الی حین از ایران خصوص از اصفهان و قم و شیراز هزارها برخواستند و در فنون علم تالیف

و تصنیف کردند در عالم دایر و سایر الی یوم القیمة است **در ترمذی و مشکوة است** قال

رسول الله صلعم ان الجنة تشتاق الی ثلثة علی و عمار و سلمان یعنی رسول خدا صلعم

فرمود جنت مشتاق مخصوص سه نفر است و ایشان علیؑ و عمار و سلمان اند **و در ترمذی و مشکوة**

است قال النبی صلعم ان الله تبارک وتعالی امرنی بحب اربعة واخبرنی انه یحبهم

قیل یا رسول الله سمهم لنا قال علی منهم یقول ذلک ثلثا وابوذر والمقداد وسلمان

امرنی بحبهم واخبرنی انه یحبهم یعنی پیغمبر فرمود که خدا مرا امر کرد بمحبت چهار نفر و خبر داد مرا بآنکه خدا هم ایشان را

دوست دارد صحابه گفتند اسم ایشان بیان کن آنحضرت سه بار فرمود علی از ایشانست و ابوذر و

مقداد و سلمان **تشریح مقام** آنکه این هر دو حدیث شاهد صریح و نص صحیح اند که عاقبت این

چهار نفر بالخیر با ایمان است **و محبت** خدا و رسول نسبت با ایشان و مامور بودن کل خلایق بمحبت

ایشان بجهت کمال ایمان و اخلاص و اعمال ایشانست و آن محبت صداقت است چنانچه سابق تفصیل

بیان شد **و محبت** فسقه و منافق حرام است جائز باتفاق نیست زیرا که هر فاسق عدو الله است و آیه

لا تتخذوا آبائکم واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ناطق است یعنی دشمنان

دین که فسقه و کفره باشند ایشان را دوست نگیرید اگرچه پدران شما و برادران شما باشند **باب حذیفه**

در ترمذی مرویست شخصی از ابوهریره سوال کرد از آنچه از حدیث شنیده فقال الیس

فیکم سعد بن مالک مجاب الدعوة وابن مسعود صاحب طهور رسول الله ونعلیه

وحذیفه صاحب سر رسول الله وعمار الذی اجاره الله من الشیطان علی لسان

نبیه وسلمان صاحب الکتابین وقال قتادة هما الانجیل

والقرآن یعنی در شما سعد بن مالک مجاب الدعوت و ابن مسعود صاحب مطهره و صاحب نعلین

رسول است و حذیفه صاحب سر رسول الله صلعم است و عمار است که خدا او را محفوظ از شیطان بر زبان نبی

او فرمود و سلمان صاحب و عالم دو کتاب است که انجیل و قرآن باشد **در ترمذی** است قالوا

یا رسول الله لو استخلفت قال لو استخلفت علیکم فعصیتموه عذبتم ولکن ما حدثکم حذیفه

فصدقوه وما اقرأکم عبد الله فاقرؤه یعنی صحابه عرض کردند اگر خلیفه مقرر بعد

خود میفرمودی آنحضرت فرمود شما عاصی خلیفه و غصب خلافت او میکنید پس معذب بعذاب الیم میشوید

ولقد کان عمر یقول ... ما الوقت نفسی بقیۃ حتی کان یسئل حذیفۃ انہ یعرف بجامع من آثار النفاق شیئا اذا کان قد خصہ رسول اللہ صلعم بعلم المنافقین انتہی ۱۲ احیاء العلوم مجلد چہارم

یعنی عمر تفتیش و تفحص قلب خود از حذیفہ یمانی میکرد که آیا در من اثر نفاق هست زیرا که در لیلۃ العقبۃ پیغمبر خاصۃ حذیفہ را تعلیم اسمائے نموده بود ۱۲

اما آنچه حذیفه شما را میگوید تصدیق او کنید و آنچه این بر شما میخواند پس بهانصورت قرار انخوانید **تشریح مقام** بالاجمال مقتضی چند امر است ا باتفاق حذیفه را در لیلة العقبة پیغمبر نامهای منافقین علیحده علیحده بیان فرموده بود که از اصحاب کدام کدام منافق است ۲ و او را منع فرموده بود که بغیر کل مومنین نامهای ایشان ظاهر نسازی لهذا در صحابه بجلعة حذیفه صاحب سر رسول الله صلعم مشهور شده چنانچه صاحبان سیر نوشته اند خصوص **غزالی در عینیه و در احیاء العلوم** آورده که عمر خطاب بکرار از حذیفه میپرسید آیا پیغمبر اسم من در منافقین شمرده یا نه **ب** اگرچه نزد امامیه صحیح نیست که آنحضرت فرموده باشد اگر خلیفه مقرر میکنیم شما عاصی و غاصب خلافت او میشوید پس غذب خواهید شد بفرض تسلیم ایشان التحذیر از عصیان و ترغیب در تمسک ایشان بخلیفه که حضرت امیر باشد فرمود ابن مسعود و حذیفه مانع از تولیت منافقین بغیر حضرت امیر بودند پس از آنچه این دو صحابی شما خبر دهند قبول قول هر دو صحابه کنید ایشان علم خلفاء حق و علم منافقین دارند **لهذا ابن مسعود** و حذیفه و سلمان و مقداد و عمار و ابو ذر و جابر و امثال ایشان تا وفات خود بخلافت امیر المومنین معتقد بودند و در ظاهر تقیه میکردند **ج** سلمان صاحب و کتاب انجیل و قرآن بود زیرا که سلمان صاحب عمر طویل نزد بعضی قریب بپنج یا ششصد سال عمر کرده چنانچه **در لمعات شرح مشکوة** در ذیل انحدیث آورده فانه آمن بالانجیل قبل نزول القرآن وعمل به

ثم امن بالقران ایضا وانه ادرك عیسی لاجل ذلك سماه النبی صاحب الکتابین انتهی یعنی سلمان ایمان آورد انجیل را قبل نزول قرآن و عمل با آن کرد تا نزول قرآن و بوقت نزول قرآن ایمان بقرآن آورد و تا مردن عمل بقرآن کرد و میگویند که سلمان خود عیسی را یافته لهذا او را پیغمبر صاحب الکتابین نام نهاده **تنبیه** در اینجا ثابت شد که سلمان طرفة العین مشرك نبوده بخلاف دیگر صحابه خصوص مشایخ ثلثه در سال سه صد و هفتاد بت را خدا استند و عبادت آنها کردند پس قدیم الایمان فی الاسلام را فضیلت بر جدید الاسلام معلوم هر کس است پس مساوی سلمان هیچ صحابی نیست **د** ابن مسعود که از اجله صحابه بود مطهره رسول الله و نعلین آنحضرت مخصوص حوالہ

باب ابوذر

او بوده و اقرار صحابه و بروایت **مسلم و ترمذی و مشکوة** از ابو موسی اشعری و اینکه میگفتند ان ابن مسعود رجل من اهل بیت النبی صلعم یعنی ابن مسعود بگمان ابو موسی از اهل بیت نبی بود لما نری من دخوله وامه علی النبی صلعم زیرا که میدیدیم که عبد الله و مادرش بسیار ملازمت و خدمت او میکردند و از عثمان بسبب ندادن قرآن برای سوزانیدن و برای اخراج ابا ذر ازان خیان زد که بسبب آن فتق روی داده شهید شد **باب ابی ذر** در ترمذی

مشکوة از ابن عمر مرویست ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق

من ابی ذر در **ترمذی و مشکوة** قال رسول الله صلعم ما اظلت الخضراء ولا

اقلت الغبراء من ذی لهجة اصدق ولا اوفی من ابی ذر شبیه عیسی

بن مریم فقال عمر بن الخطاب کالحاسد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم افتعرف ذلك له قال نعم فاعرفوه هذا خلاصه آنکه گنبد نیلگون سایه نیفکنده و زمین بر روی خود نه برداشت کسی را که صادق تر از ابو ذر و ذی لهجه تر از و باشد و **صاحبان مرقات و لمعات** میگویند مراد انیست که گاهی بمعاریض و توریه کلام نمیکند بل عین حق و مطابق واقع میگوید اگرچه تلخ باشد چنانچه همین عادتش بوجه ازاد فی انست که دار ادحق خدا و رسول یاد راداء کلام خدا و رسول مطابق واقع عینا بخلق میرساند مشابه عیسی در سیرت و صورت و در راست گوئی و در ادای حق است پس عمر خطاب مانند حاسد ابو ذر گفت ای رسول آیا تو تعریف ابو ذر چنان میکنی پیغمبر فرمود بلی تا شما ثنا سید ابو ذر را که انقدر رتبه و منزلت دارد **در ترمذی** مرویست فقال صلعم ابو ذر یمشی فی الارض بزهد عیسی بن مریم یعنی ابو ذر بر زمین بزهد عیسی رفتار دارد **تشریح مقام** مقتضی انست که ابوذر اصدق از همه صحابه و امت الی یوم القیامت است زیرا که اصدق اسم تفضیل است و الا افعل تفضیل صحت نمی بندد و در گفتار و کردار و رفتار شبیه عیسی است از آوادر دریغ نمیکند چنانچه اکثر محدثین و اهل سیر و تفسیر میگویند که ابو ذر در قضایا عثمان در کر ر مجالس روبروی او و خلایق میگفت که تو حکم بحق نمیکنی و آیه ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك

هُمُ الْکَافِرُوْنَ الخ یعنے ہر کہ حکم مطابق قران نکند کافر است و **کعب الاحبار** روزے عثمان بکبر دابوذر سنگ ریزہا باو زدکہ ای کعب مدح باطل میکنی ہنوز بوی یہودیت در تو باقی است **لہذا** عثمان شبیہ عیسیٰ ابوذر و دخترش را بر شتر دیوانہ برہنہ سوار کردہ جلاء وطن ساختہ در کوہستانی **ربذہ** نام فوت شد و بانطرف پیغمبر اشارہ فرمودہ ای ابوذر تو در ایمان متوحدی وتنہا میروی وتنہا میمیری وتنہا مبعوث میشوی **تنبیہ** ازین حدیث کالشمس ثابت شد کہ بسبب زہد و شباہت عیسیٰ ابوذر عمر حسد ابوذر داشت و حسد از مومن اکبر کبائر باتفاق است قطع نظر از حسد شخصی کہ زہد عیسیٰ و شباہت او داشتہ باشد تدبر کن بمطلب میرسی **سوال** اگر گفتہ شود بلفظ اصدق ابوذر از پیغمبر و ائمہ اطہار صادق تر باشد **جواب** پیغمبر و ائمہ خارج ازان اند باجماع و بسبب وجود نبوت و امامت و آیہ طہارت و اما ابوذر در رعیت ایشان میباشد **بلی** صاحب مرقات و لمعات گفتند ابوبکر صدیق و پیغمبر ازین مستثنی باجماع اند **جواب** اجماع امت بر صدیقیت پیغمبر مسلم است اما اجماع بر صدق صدیق کذب بل بخلاف آن اجماع منعقد است زیرا کہ خود اینحدیث اصدق از مسلمات فریقین است و امامیہ اہل البیت کل منکر صدق صدیق اند پس اصدق صحابہ و ابوذر ثابت شد **باب عمار** در **ترمذی و مشکوٰۃ** مرویست قال صلعم اھتدوا بھدی عمار وتمسکوا بعھد ابن مسعود یعنے رسول خدا فرمود ہدایت بگیرید بہدایت عمار را و متمسک شوید عہد ابن مسعود را **در ترمذی** ہست از عائشہ قالت قال رسول اللہ ملخیر عمار بین امرین الا اختار ارشدھما یعنی عمار را اختیار دو امر دادہ نشد مگر آنکہ اختیار و قبول کرد امری را کہ رشد در آن زیادہ تر بود **در بخاری** در باب معاونت مسجد روایت کرد بل از متفقات محدثین ہست قال رسول اللہ یا عمار ستقتلک الفئۃ الباغیۃ تدعوھم الی الجنۃ ویدعونک الی النار یعنی ای عمار زود بقتل می آرد ترا گروہ ستمگار کہ تو ایشانرا بہشت میطلبی ایشان ترا بجہنم میطلبند **اقول** این اشارہ بانکہ عمار از لشکر حضرت امیر بجنگ معاویہ آمدہ بطرف امیر معاویہ لشکر ش را می طلبید و معاویہ لشکر او در ائمہ معاویہ طلبیدند و قبول نکرد لہذا عمار را شہید ساختند پس حضرت امیر

باب عمار

علیہ السلام بذات مبارک خود متوجہ تدفین او شدہ در معرکہ صفین الی الان دفن است زواران بزیارت او میروند و وقت شہادت خود عمار و از ہر دو لشکر کسانیکہ اینحدیث از پیغمبر شنیدہ بودند صدق اللہ وصدق رسولہ خواندند **تنبیہ** حضرت رسول در اینحدیث حضرت امیر را کنایۃ بعین جنت و معاویہ را باسم نار جہنم یاد فرمود در این رمزی لطیف و دقیق تر است کہ افہام دقیقہ بان نمی رسند منجملہ آن خود حضرت امیر کانہ عین جنت است و داعی و طالب او در عین جنت در دنیا رسیدہ چہ در جنت رنج و ہلاکت و ملال و خوف نیست و معاویہ کانہ عین جہنم است پس داعی و طالب معاویہ کانہ بعین جہنم است و دران انواع آلام و عذابہا در بحبہا ابدالاباد اند و زوال ندارند تدبر کن بمطلب میرسی و الحال **رسالہ ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ** کہ سرگروہ علماء سنیان و از قدماء ایشان و جلالت و تبحر و کتب او مشہور در عالم و در ذات خود از عثمانیان و مروانیان و در تعصب داہل زمان بود چنانچہ **در کتاب کشف الغمہ** آوردہ و فرمودہ کہ این رسالہ جاحظ نوشتہ منقول شد از کتب خانہ خلفاء بنی عباسیان امیر محمد بن الحسن بن عیسی بن مقتدر باللہ العباسی و ما در متن رسالہ دوم او در العین عبارت تحریر کردہ خلاصہ ترجمہ او میکنیم تا اہل عربیت و فارسیت بحسب استعداد خود بدانند کہ بکدام ادلہ باہرہ فضایل حضرت امیر و امامت آنحضرت را اثبات کردہ واللہ ولی التحریر والتقریر

خاتمة الکتاب

در رسالۃ ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قال ھذا الکتاب من اعتزل الشکوک و الظنون و الدعوی و الاھواء و اخذ بالیقین و الثقۃ من طاعۃ اللہ و طاعۃ رسولہ و باجماع الامۃ بعد نبیھا صلعم مما تضمنہ الکتاب و السنۃ وترک القول بالآراء فانھا تخطی و تصیب لان الامۃ اجمعت ان النبی صلعم شاور اصحابہ فی الاساری ببدر و اتفق رایھم علی قبول الفداء منھم فانزل اللہ تعالیٰ ما کان لنبی ان یکون لہ اسری حتی یثخن فی الارض الآیۃ

رسالۃ ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ

فقد بان لك ان الرای یخطی ویصیب ولا یعطی الیقین

خلاصه ترجمه آنکه جاحظ میگوید این کتابیست هر که کناره کند خود را از شک گمان و خواهشهای نفسانی و اخذ یقین و ثابت از طاعت خدا و رسول و حاصل و اخذ یقین باجماع امت بعد پیغمبر کند بچیزیکه کتاب خدا و سنت رسول الله شامل و ضامن او باشد و ترک قیل و قال و ترک رای باطل کند چه اکثر رای و گمان و قیاس غیر معصوم غیر معصوم است در آن خطا روی میدهد زیرا که باجماع امت سید البشر مشوره باصحاب در اسیران بدر فرمود رایها قرار گرفتند که از اسیران بدر فدیه گرفته ایشان را آزاد کنند پس خطاب عتاب در قرآن مبین نازل شد ما کان لنبیّ ان یکون له اسری الآیة پس درینجا ثابت شد که رای و قیاس گاهی صایب گاهی خاطی است باوجودیکه سید انبیا که معصوم هم بوده باریهای ایشان شامل بود خطا کردند و برای و قیاس یقین و علم حاصل نمیشود **اقول** موید قول جاحظ قصه موسی کلیم الله مرویه فی القرآن است که واختار موسی سبعین رجلا لمیقاتنا یعنی برای شنیدن کلام الله حضرت موسی از کل امت خود هفتاد نفر اعلم و اعقل و اکمل بگمان و رای خود منتخب فرموده بر طور برد و ایشان بعد شنیدن کلام الهی بموسی را گفتند ما را امتیاز نشد که خدا کلام با تو کرده یا شیطان زیرا که خدا از نظر غایب اند قالوا ارنا الله جهرة و در آیه دیگر لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة یعنی ابدا بتو ایمان نمی آریم تا آنکه بچشم خدا عز و جل را علانیه نمی بینیم و نه نمائی پس منتخبات موسی کلیم هم غیر منتخب برآمدند و قیاس و رای هم مطابق واقع نشد پس رای آمام امت ولو صحابی یا تابعی باشد کی مطابق واقع و صحیح باشد **قال الجاحظ** وانما الحجة الطاعة لله ولرسوله وما اجمعت الامة علیه من کتاب الله وسنة نبیها ونحن لم ندرك النبی ولا احدا من اصحابه الذین اختلف الامة فی احقهم فنعلم ایهم اولی فنکون معهم کما قال تعالی وکونوا مع الصادقین ونعلم ایهم علی الباطل فنجتنبهم کما قال تع والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا حتی ادرکنا العلم فطلبنا معرفة الدین واهله واهل الصدق

خلاصه ترجمه آنکه حجت برای طاعت خدا و رسول اوست و آنچه امت بران اجماع کرده از کتاب الله وسنت رسول و ما ادراک نبی و ادراک هیچ یک از صحابی نکردیم تا از حال اختلاف کنندگان بپرسیم که کدام یک از ایشان حق و صدق است تا با ایشان باشیم بمدلول آیه که خدا فرمود با صادقان باشید و بدانیم کدام یک از مختلفین بر باطل است تا از ایشان اجتناب کنیم چنانچه در قرآن فرموده که خدا بر آورد شما را از شکمهای مادر ها هیچ چیز را نمیدانستید پس در مسئله مختلفه بسبب علم طلب معرفت دین و اهل آن و صدق و یقین میکردیم و از عذاب و الیم رب العالمین محفوظ میماندیم **قال الجاحظ** فوجدنا الناس مختلفین یبرء بعضهم من بعض ویجمعهم فی حال اختلافهم فریقان احدهما قالوا ان النبی مات ولم یستخلف احدا وجعل ذلك الی المسلمین یختارونه فاختاروا ابابکر والاخرون قالوا ان النبی استخلف علیا فجعله للمسلمین بعده وادعی کل فریق منهم الحق **خلاصه ترجمه آنکه** پس امت محمدی مختلف هفتاد و سه فرقه در اصل یافتیم بعضی از بعضی تبرا میکنند و اجتماع کل این فرقات در حال اختلاف منقسم بدو فرقه میشوند **فرقه واحده** میگویند پیغمبر هیچکس را خلیفه مقرر نکرد بل مسلمانان تفویض این امر فرمود که برای و خواهش خود خلیفه بر خود مقرر کنند و ایشان ابوبکر را خلیفه ساختند نامش خلیفه رسول نهادند و **فرقه دیگر** میگویند که خدا و رسول او علی را خلیفه بر خلایق مقرر فرمودند و هر فرقه از فریقین ادعای حق میکنند **قال الجاحظ** فلما راینا ذلك وقفنا الفریقین لنبحث ونعلم المحق من المبطل یعنی هرگاه از فریقین ادعا هر دو را دیدیم دانستیم حق در دو طرف در حال واحد ممتنع است زیرا که اجتماع ضدین در اصل محال است لهذا فریقین را توقیف و تعیین برای تبحث کردیم تا حق را از باطل بدانیم و از عذاب ابدی خود را بر آریم **قال الجاحظ** فسئلناهم جمیعا هل للناس بد من وال یقیم اعیادهم ویجبی زکوتهم ویفرقها علی مستحقیها ویقضی بینهم ویاخذ لضعیفهم من قویهم ویقیم حدودهم یعنی ایشان همه را پرسیدیم آیا خلایق را چاره از والی و حاکم قاهر است تا که اقامت عیدهای

ایشان کند و اجتماع ذکوٰة کرده تقسیم بر ایشان و حکم میان ایشان بحق کند و برای ضعیف از قوی و برای
مظلوم از ظالم حق ایشان بگیرد و بر ایشان حدود و تعذیر جاری کند قال الجاحظ فقالوا
لابد من ذلك فقلنا هل لاحد أن یختار احدا فیولیه بغیر نظر فی کتاب
الله وسنة نبیه فقالوا لا الا بالنظر یعنی هر دو فریق گفتند
البته چاره از حاکم قاهر نیست و ما گفتیم آیا برای کسی جائز نیست که کسی را والی سازد بی نظر و بی تامل از
قرآن و سنت رسول صلعم همه گفتند بغیر نظر جائز نیست قال الجاحظ فسئلناهم جمیعاً
عن الاسلام الذی امر الله به فقالوا انه شهادتان و الاقرار بما جاء به
من عند الله والصلوٰة والصوم والحج بشرط الاستطاعة والعمل
بالقرآن یحل حلاله ویحرم حرامه فقبلنا ذلك منهم -
یعنی همه ایشانرا سوال کردیم از اسلامیکه ما مور بآن هستیم گفتند شهادتین و اقرار بجمیع آنچه پیغمبر آورد
از جانب خدا و صلوٰة و صیام و حج بعد استطاعت و عمل بقرآن که حلال محمد را حلال و حرام او را حرام
کند ما قبول قول ایشان کردیم قال الجاحظ ثم سئلناهم هل لله خیرة
من خلقه اصطفاهم واختارهم فقالوا نعم فقلنا ما برهانکم فقالوا
قوله تعالی وربك یخلق ما یشاء ویختار یعنی بعد آن پرسیدیم ایشانرا آیا خدا را برگزیدگان
از مردم اند که خدا ایشانرا برگزیده باشد همه گفتند بلی ما گفتیم دلیل بران چیست گفتند قرآن که میفرماید
پروردگار پیدا میکند آنچه را میخواهد و اجتبا و برگزیده میکند آنچه میخواهد قال الجاحظ
فسئلناهم من الخیرة فقالوا هم المتقون فقلنا ما برهانکم فقالوا قوله تعالی
ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی پرسیدیم ایشانرا اخیار خلق الله کدام اند گفتند متقیان اند گفتیم دلیل شما
چیست بران گفتند قران که میفرماید گرامی ترین شما متقی ترین شماست قال الجاحظ فقلنا
هل لله خیرة من المتقین فقالوا نعم المجاهدون بدلیل قوله تعالی فضل
الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین

یعنی گفتیم آیا برای خدا اخیاری از متقیان هست گفتند بلی جهاد کنندگان بدلیل قرآن که تفضیل داد خدا
مجاهدین را که مالها و جانهای خود را در احیاء دین صرف کردند بر کسانیکه نشسته اند بدرجه عظیمه قال
الجاحظ فقلنا هل لله خیرة من المجاهدین قالوا جمیعاً نعم السابقون
من المهاجرین الی الجهاد بدلیل قوله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل
الفتح وقاتل الآیة فقبلنا ذلك منهم لاجماعهم علیه
یعنی گفتیم آیا برای خدا در مجاهدین هم برگزیدگان اند همه ایشان گفتند سابق مهاجرین بجهاد افضل اند
زیرا که خدا فرموده برابر شما نیست هر که در راه خدا انفاق قبل فتح نموده و مقاتله کفار کرده ما قبول کردیم
از همه ایشان بجهت اجماع ایشان بر این امور قال الجاحظ وعلمنا ان خیرة الله
من خلقه المجاهدون السابقون الی الجهاد یعنی ما دانستیم که برگزیدگان خلایق مجاهدین سابقین بجهاد اند
قال الجاحظ ثم قلنا هل لله خیرة منهم قالوا نعم قلنا من هم قالوا اکثرهم
عناءً فی الجهاد وطعناً وضرباً وقتلاً فی سبیل الله بدلیل قوله تعالی
من یعمل مثقال ذرة خیرا یره وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه
عند الله فقبلنا ذلك وعلمنا وعرفنا ان خیرة الخیرة اکثرهم فی الجهاد عناءً وابذلهم
لنفسه فی طاعة الله واقتلهم لعدوه یعنی ما گفتیم آیا برای خدا برگزیدگان از ایشان هم هستند همه گفتند بلی ما گفتیم
کیستند آنها گفتند آنانکه در جهاد محنت متحمل شدند و طعن نیزه و تیر و ضرب شمشیر و قتل زیاده در راه خدا
کردند زیرا که خدا فرموده هر که یک ذره عمل خیر کرده جزایش می بیند و آنچه پیش فرستاده برای نفسهای
خود از مبرات و خیرات می یابید جزا آنرا نزد خدا پس ما قبول کردیم آنرا و دانستیم که برگزیده برگزیدگان
کسی است که در جهاد اکثر تعب و رنج او بسیار بود و بذل نفس خود زیاده تر در طاعت خدا نمود و
دشمنان خدا را قاتل تر بود از دیگران قال الجاحظ فسئلناهم عن هذین الرجلین
علی ابن ابیطالب رض وابی بکر ایهما کان اکثر عناءً فی الحرب واحسن بلاءً فی سبیل
الله فاجمع الفریقین علی امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب انه کان اکثر

طعناً وضرباً واشدّ قتالاً واذبّ عن دین الله ورسوله صلعم
یعنی ما پرسیدیم از امیر المومنین و از ابی بکر کدام یک اکثر در تعب جنگ بود و نیک تر مبتلا در راه خدا
پس فریقین باتفاق گفتند حضرت امیر اکثر از همه خلایق طاعن و ضارب و اشدّ قاتل و ذاب تر و دافع تر
دشمنان از دین خدا و رسول او بود قال الجاحظ فثبت بما ذکرناه من اجماع
الفریقین و دلالة الکتاب والسنة ان علیاً افضل یعنی ثابت شد ازین تقریرات و اجماع فریقین بدلالت
قران و سنت رسول صلعم علی افضل ابوبکر دفضل ست است قال الجاحظ وسئلناهم ثانیا
عن خیرة من المتقین فقالوا هم الخاشعون بدلیل قوله تعالی وازلفت الجنة
للمتقین غیر بعید الی قوله من خشی الرحمن بالغیب وقال تعالی
اعدت للمتقین الذین یخشون ربهم یعنی ما دوباره پرسیدیم ایشانرا از برگزیده متقیان
همه گفتند خاشیان بدلیل آنکه نزدیک آماده است جنت برای متقیان تا قول تعالی هر که بترسد خدای
مهربان را در غیب و دیگر خدا فرمود جنت آماده برای متقیان است که میترسند پروردگار خود را قال
الجاحظ ثم سئلناهم جمیعاً من اعلم الناس قالوا اعلمهم بالعدل واهداهم
الی الحق واحقهم ان یکون متبوعاً ولا یکون تابعاً بدلیل قوله تعالی یحکم به
ذوا عدل منکم فجعل الحکومة الی اهل العدل فقبلنا ذلک منهم
یعنی پرسیدیم همه ایشانرا اعلم خلایق کیست گفتند عالم ترین ایشان عالم تر بعدل است و هادی ترین ایشان
هادی تر بحق است و احق ایشان متبوع ایشانست نه تابع زیرا که خدا فرموده حکم میکنند آن صاحبان
عدل از ایشان پس منحصر شد ولایت و حکومت در اهل عدل و ما از ایشان قبول کردیم قال
الجاحظ ثم سئلناهم عن اعلم الناس بالعدل من هو قالوا ادلهم علیه قلنا
من ادل الناس علیه قالوا اهداهم الی الحق واحقهم ان یکون متبوعاً
ولا یکون تابعاً بدلیل قوله تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع الآیة
فدل کتاب الله وسنة نبیه صلعم والاجماع ان افضل الامة بعد نبیها

امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام لانه کان اکثرهم
جهاداً واذا کان اکثرهم جهاداً کان اتقاهم واذا کان
اتقیهم کان اخشیهم واذا کان اخشیهم کان اعلمهم
واذا کان اعلمهم کان ادل علی العدل واذا کان
ادل کان اهدی الامة الی الحق واذا کان اهدی کان
اولی ان یکون متبوعاً وان یکون حاکماً
لا تابعاً ولا محکوماً علیه

یعنی ما پرسیدیم اعلم خلایق بعدل کیست گفتند دال ترین ایشان
بر عدل ما گفتیم ادل ایشان کیست گفتند هر که اهدای خلق بحق باشد پس او متبوع خلق است نه تابع
زیرا که خدا فرموده هر که هدایت خلق بحق کند او احق است بآنکه او متبوع باشد و خلق تابع او شوند
این کتاب خدا و سنت رسول صلعم و اجماع است و دلیل است بر آنکه حضرت امیر بعد پیغمبر صلعم از اکثر مجاهدین
است و از اجهد اتقیا متقین و اخشا خاشین و اخشا اعلم علما است و اعلم ادل بر عدل و ادل اهدا
است بحق و اهدی متبوع و حاکم است نه تابع و نه محکوم پس در علی همه این صفات بدرجه انتها موجود
بود پس علی امام مفترض الطاعة است قال الجاحظ واجمعت الامة بعد نبیها
انه خلف کتاب الله تعالی وامرهم بالرجوع الیه اذا نابهم امر والی سنة نبیه فیتدبرون
ویستنبطون منهما ما یزول به الاشتباه یعنی است اجماع دارد بر آنکه پیغمبر خلف خود قران و سنت خود
نهاده است را مامور در رجوع بقران و سنت فرموده که بعد تدبر استنباط اوامر و نواهی از آن کنند
تا که آن اشتباه زایل شود قال الجاحظ واذا قرء قاریهم ورتلك یتلو ما یشاء
ویجتاد فیقال له اثبتها ثم یقرء وازلفت الجنة للمتقین غیر بعید هذا ما توعدون
لکل اواب حفیظ من خشی الرحمن بالغیب فدلت الآیة علی ان المتقین هم الخاشعون
یعنی وقتیکه قاری آیه و نجبار را خواند گفتیم شد او را که مدلول آیه را ثابت کن پس قاری از ازلفت الجنة

و آیه من خشی الرحمن خوند پس ثابت شد که متقین خاشی اند **قال الجاحظ** ثم یقرء حتی اذا بلغ
الی قوله تع انما یخشی الله من عباده العلما فیقال له اقرء حتی ننظر هل
العلماء افضل من غیرهم ام لا حتی اذا بلغ الی قوله تع قل هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون علم ان العلماء افضل من غیرهم یعنی قاری ایشان خونده رفت تا آنکه
رسید برین آیه جز این نیست میترسند خدا را علما و ما گفتیم که ببینیم علما افضل اند یا غیر ایشان پس تا آیه
خوند آیا مساوی اند آنانکه علم دارند و آنانکه علم ندارند پس عمر جاحظ را علم حاصل شد که علما افضل اند
از آنانکه علم ندارند **قال الجاحظ** ثم یقال اقرء فاذا بلغ الی قوله تع یرفع الله الذین
امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات قیل قد دلت هذه الایه علی ان الله
قد اختار العلماء وفضلهم ورفعهم درجات یعنی قاری قرآن هرگاه براین آیه
رسید که رفیع الدرجات گردانید خدا آنانرا که ایمان از شما آورده اند و آنانکه داده شد ایشانرا علم و
گفته شد این آیه دلیل بر آنست که خدا علما را برگزید و ایشانرا تفضیل داد و مراتب ایشان بلند ساخت
قال الجاحظ وقد اجمعت الامة علی ان العلماء من اصحاب رسول الله صلعم
الذین یوخذ منهم العلم کانوا اربعة علی ابن ابی طالب علیه السلام وعبد الله
بن عباس وابن مسعود وزید بن ثابت وقالت طایفة عمر بن الخطاب
یعنی اجماع است بر آنکه علما از اصحاب محمد صلعم که از ایشان کل امت اخذ علوم کردند چهار نفر اند
حضرت امیر و ابن عباس و ابن مسعود و زید و طایفه پنجم عمر هم بود **قال الجاحظ** فسئلنا الامة من اولی
بالتقدم اذا حضرت الصلوة فقالوا ان النبی قال یؤم بالقوم اقرءهم ثم اجمعوا
علی ان الاربعة کانوا اقرء لکتاب الله تعالی فسقط عمر رضی الله عنه
یعنی ما پرسیدیم اولی بتقدم کیست در نماز بجماعت همه گفتند پیغمبر فرمود امامت بقوم اقر ایشان کند
بعد آن بالاجماع گفتند اقر کتاب الله همین چهار نفر بودند پس عمر از ایشان ساقط شد **قال الجاحظ**
ثم سئلنا الامة ای هولاء الاربعة اقرء لکتاب الله وافقه لدینه اختلفوا



۳۰



